



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir

هرگز فراموش نمی شوی

شرح دعای ندبه
دکتر مهدی خدابخیان لاری
چهارم آبان ۱۳۹۶



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

هرگز فراموش نمي شوي!: زمزمه منتظران امام زمان (عج) شرح دعاي ندبه

نويسنده:

مهدي خداميان آراني

ناشر چاپي:

بهار دلها

ناشر ديجيتالي:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۹	هرگز فراموش نمی شوی! : زمزمه منتظران امام زمان (عج) شرح دعای ندبه
۹	مشخصات کتاب
۹	اشاره
۱۳	فهرست
۱۷	فصل اول: برنامه هدایت
۱۷	ایستگاه ۱
۱۸	ایستگاه ۲
۲۴	ایستگاه ۳
۲۷	فصل دوم: سیر تاریخ
۲۷	ایستگاه ۴
۳۱	ایستگاه ۵
۳۳	ایستگاه ۶
۳۷	ایستگاه ۷
۳۹	ایستگاه ۸
۴۱	ایستگاه ۹
۴۵	فصل سوم: آخرین پیامبر
۴۵	ایستگاه ۱۰
۴۶	ایستگاه ۱۱
۵۰	ایستگاه ۱۲
۵۱	ایستگاه ۱۳
۵۲	ایستگاه ۱۴
۵۳	ایستگاه ۱۵
۵۵	ایستگاه ۱۶

۶۰ فصل چهارم: راه غدیر

۶۰ ایستگاه ۱۷

۶۲ ایستگاه ۱۸

۶۴ ایستگاه ۱۹

۶۷ ایستگاه ۲۰

۶۹ ایستگاه ۲۱

۷۱ ایستگاه ۲۲

۷۳ ایستگاه ۲۳

۷۶ ایستگاه ۲۴

۷۸ ایستگاه ۲۵

۷۹ ایستگاه ۲۶

۸۰ ایستگاه ۲۷

۸۱ ایستگاه ۲۸

۸۴ فصل پنجم: یازده خورشید

۸۴ ایستگاه ۲۹

۸۵ ایستگاه ۳۰

۸۷ ایستگاه ۳۱

۸۹ ایستگاه ۳۲

۹۰ ایستگاه ۳۳

۹۲ ایستگاه ۳۴

۹۴ ایستگاه ۳۵

۹۵ ایستگاه ۳۶

۹۶ ایستگاه ۳۷

۹۷ ایستگاه ۳۸

۱۰۰ فصل ششم: خورشید دوازدهم

۱۰۰ ایستگاه ۳۹

۱۰۴	ایستگاه ۴۰
۱۰۸	ایستگاه ۴۱
۱۰۹	ایستگاه ۴۲
۱۱۱	ایستگاه ۴۳
۱۱۲	ایستگاه ۴۴
۱۱۳	ایستگاه ۴۵
۱۱۷	ایستگاه ۴۶
۱۲۰	ایستگاه ۴۷
۱۲۱	ایستگاه ۴۸
۱۲۲	ایستگاه ۴۹
۱۲۶	فصل هفتم: درد فراق
۱۲۶	ایستگاه ۵۰
۱۲۷	ایستگاه ۵۱
۱۲۸	ایستگاه ۵۲
۱۲۹	ایستگاه ۵۳
۱۲۹	ایستگاه ۵۴
۱۳۰	ایستگاه ۵۵
۱۳۲	ایستگاه ۵۶
۱۳۳	ایستگاه ۵۷
۱۳۴	ایستگاه ۵۸
۱۳۵	ایستگاه ۵۹
۱۳۶	ایستگاه ۶۰
۱۳۹	ایستگاه ۶۱
۱۴۱	ایستگاه ۶۲
۱۴۱	ایستگاه ۶۳
۱۴۲	ایستگاه ۶۴

۱۴۴	ایستگاه ۶۵
۱۴۸	ایستگاه ۶۶
۱۴۸	ایستگاه ۶۷
۱۴۹	ایستگاه ۶۸
۱۵۰	ایستگاه ۶۹
۱۵۰	ایستگاه ۷۰
۱۵۳	متن دعای ندبه
۱۶۵	ضمیمه های تحقیقی
۱۷۸	پی نوشت ها
۱۹۱	منابع
۲۰۱	سوالات مسابقه کتاب خوانی
۲۰۷	درباره مرکز

هرگز فراموش نمی شوی! : زمزمه منتظران امام زمان (عج) شرح دعای ندبه

مشخصات کتاب

سرشناسه: خدامیان آرانی، مهدی، 1353

Khuddamiyan Arani, Mehdi

عنوان قراردادی: دعای ندبه. فارسی عربی. شرح

عنوان و نام پدیدآور: هرگز فراموش نمی شوی! : زمزمه منتظران امام زمان (عج) / مهدی خدامیان آرانی.

مشخصات نشر: قم : بهار دل ها، 1396.

مشخصات ظاهری: 178ص.؛ 5/14 × 5/21 س م.

شابک: 50000 ریال 9786008449775:

وضعیت فهرست نویسی: فیپا

یادداشت: بالای عنوان: شرح دعای ندبه.

موضوع: دعای ندبه نقد و تفسیر

موضوع: Prayer of Nodbeh Criticism and interpretation

رده بندی کنگره: 422/70422/BP269/خ 4 1396

رده بندی دیویی: 297/774

شماره کتابشناسی ملی: 4783310

وضعیت رکورد: فیپا

ص: 1

اشاره

هرگز فراموش نمی شوی!: زمزمه منتظران امام زمان(عج)

مهدی خدامیان آرائی

ص: 3

فصل اول: برنامه هدایت *** 9

فصل دوم: سیر تاریخ *** 19

فصل سوم: آخرین پیامبر *** 37

فصل چهارم: راه غدیر *** 51

فصل پنجم: یازده خورشید *** 73

فصل ششم: خورشید دوازدهم *** 89

فصل هفتم: درد فراق *** 113

متن دعای ندبه *** 138

ضمیمه های تحقیقی *** 150

ص: 5

من کجا هستم؟ کجای تاریخ ایستاده‌ام؟ چه نگاهی به آینده دارم؟ انسان را چگونه می‌شناسم؟ به تاریخ چگونه می‌نگرم؟ از سرانجام بشر چه می‌دانم؟

این‌ها سؤال‌های من است، من باید با حقیقت بزرگی آشنا شوم. تاریخ، امتداد دو جریان تاریکی و روشنایی بوده است، من باید راه روشنایی را بیابم و از آن پیروی کنم، آینده بشر هم به روشنایی می‌رسد، این چیزی است که دعای «نُذْبَه» به من می‌آموزد.

دعای نذبه، سرگذشت انسان در گذر زمان را برای من روایت می‌کند، دعای نذبه، سوگ نامه ناسپاسی انسان در برابر بزرگ‌ترین نعمت خداست. خدا پیامبران و امامان را فرستاد تا انسان‌ها را به سوی رستگاری رهنمون شوند، اما جاهلان چه ظلم‌ها بر آنان روا داشتند تا آنجا که مهدی علیه السلام که آخرین حجّت خدا بود از دیده‌ها

پنهان شد.

اکنون من تاریخ را می نگرم و این دردنامه را می خوانم تا مبادا به غفلت گرفتار شوم و اسیر دنیا و جلوه های دل فریب آن شوم، دعای ندبه، یک درس نامه است:

درس نامه انتظار مهدی علیه السلام.

«نُذبه» به معنای گریه و اشک و ناله است، کسی که فهمید از چه سعادت‌تی محروم شده است، هر لحظه برای آمدن امام خود دعا می کند، او اشک می ریزد و با مولای خویش نجوا می کند...

در این کتاب، این دعا را در هفتاد ایستگاه شرح داده ام، توجه داشته باشید که متن دعای ندبه را همراه با همان هفتاد شماره، در آخر کتاب ذکر کرده ام، در پایان کتاب شش ضمیمه تحقیقی آورده ام.

امیدوارم که آقایِ مهربانم این تلاش را از این ناچیز پذیرا باشد و آن را ذخیره فردای من قرار دهد.

مهدی خُدامیان آرانی

فروردین 1394 هجری شمسی

ص: 8

ای خدای خوب من!

نام تو را بر زبان جاری می‌کنم، دعا را با نام تو آغاز می‌کنم، تو آن خدایی هستی که بر بندگانت مهربان هستی و به آنان لطف فراوان داری، تو را ستایش می‌کنم و بر این باورم که خدایی جز تو نیست.

تو خدای مهربان و بخشنده هستی! تو در دنیا مهربانی خود را به همه انسان‌ها ارزانی می‌کنی، انسان‌های مؤمن و کافر، همه از نعمت‌های تو بهره‌مند می‌شوند و روزی تو را می‌خورند، اما در روز قیامت، مهربانی تو فقط برای مؤمنان خواهد بود.

هر کس که خوبی‌هایی دارد، آن خوبی‌ها از خودش نیست، بلکه تو این خوبی‌ها را به او داده‌ای. تو مهربان و بخشنده هستی، گناهان مرا می‌بخشی، بارها مرا

بخشیده ای، مهربانی تو را هر لحظه احساس می کنم، من معصیت را می کنم، اما تو روزی ام می دهی و هرگز ناامیدم نمی کنی. وقتی به تو پناه می آورم، مرا پناه می دهی، دلم را نمی شکنی، توبه ام را می پذیری... هر چه زیبایی به ذهنم می آید درباره تو می گویم، تو را ستایش می کنم که تو سرچشمه همه خوبی ها هستی.

آمده ام و آماده ام تا دعا بخوانم، برای همین آداب دعا را مراعات می کنم، حمد و ستایش تو را به جا می آورم، اکنون باید بر آخرین پیامبر تو درود بفرستم، امید است که تو رحمت خویش را بر من نازل کنی.

بر محمّد و آل محمّد درود می فرستم، می دانم که تو این برگزیدگان را بسیار دوست می داری، وقتی من بر آنان درود و صلوات می فرستم به برکت آنان، وجود من از ناپاکی ها پاک می شود، زنگارها از قلب من زدوده می شود و آن وقت است که آمادگی بیشتری خواهم داشت تا با تو سخن بگویم و تو را بخوانم. (1)

ایستگاه 2

می خواهم تو را به خاطر بهترین نعمت های تو سپاس گویم، آن نعمت چیست؟

نعمت هدایت.

تو انسان را آفریدی و او را گل سرسبد هستی قرار دادی، به فرشتگان فرمان دادی تا بر او سجده کنند، شیطان از این فرمان تو سرپیچی کرد و قسم یاد کرد که انسان را گمراه کند.

این ماجرا در آغاز خلقت انسان بود. انسان، جلوه ای از کمال بی انتهای تو بود، تو

ص: 10

1- . وما خصّنا به من ولا یتکم طیباً لخلقنا، وطهارهً لأنفسنا، وترکیهً لنا، وکفارهً لذنوبنا، فکتنا عنده مسلمین بفضلكم... عیون أخبار الرضاع ج 1 ص 305، کتاب من لا یحضره الفقیه ج 2 ص 609، تهذیب الأحکام ج 6 ص 95، وسائل الشیعه ج 14 ص 309، المزار لابن المشهدی ص 523، بحار الأنوار ج 99 ص 127، جامع أحادیث الشیعه ج 12 ص 298.

وقتی او را خلق کردی بر خود آفرین گفتمی، شیطان هم حسادت ورزید و راه سیاهی را برگزید و نافرمانی کرد.

تو گروهی از انسان ها را به عنوان دوستان خود برگزیدی و به آنان مقام «نبوت» و «امامت» دادی تا راهنمای دیگران باشند.

تو هرگز انسان را بدون راهنما رها نکردی، این چیزی است که تاریخ به آن گواهی می دهد، این یک جریان همیشگی بوده است. همواره پیامبران و امامان، مسیر رستگاری را برای انسان ها آشکار کرده اند. این قانون توست: همیشه و همواره، راه حق برای کسی که بخواهد آن را بیپیماید، روشن و واضح بوده است.

بار دیگر تو را حمد و ستایش می کنم، در آغاز سخن تو را به خاطر همه نعمت هایستایش نمودم، اکنون تو را به خاطر این برنامه ای که برای هدایت انسان قرار داده ای، ستایش می کنم:

«برنامه فرستادن پیامبران و جانشینان آنان».

تو همواره عده ای از انسان ها را به عنوان دوست خود برگزیدی و آنان را برای خودت خالص گرداندی، تو می خواستی آنان دین و آیین یکتاپرستی را برای دیگران بازگو کنند، برای همین آنان را از هر عیب و نقصی پاک گرداندی. تو این گونه به آنان لطف نمودی، پس آنان بندگان مخلص تو شدند و این لیاقت را پیدا کردند که مردم را راهنمایی کنند.

پیامبران برای هدایتگری به پا خاستند و یکی بعد از دیگری این مأموریت را انجام دادند، آنان در این راه سختی های زیادی را تحمل کردند، جاهلان با آنان

ص: 11

دشمنی‌ها نمودند، به آنان سنگ زدند و دیوانه خطابشان کردند و عده‌ای از آنان به شهادت رسیدند و خونشان بر روی زمین ریخته شد...

آنان در این سختی‌ها صبر و شکیبایی نمودند. تو پاداش صبر آنان را در این دنیا قرار ندادی، تو بهشت را که نعمتی ابدی و بادوام است برای آنان آماده نمودی و از آنان عهد گرفتی که در این دنیا، زهد پیشه کنند و به جلوه‌های دل‌فریب دنیا دل نبندند. آنان نیز به این عهد تو وفادار ماندند و راه زهد را در پیش گرفتند.

من دوست دارم بدانم که تو در کجا از آنان چنین عهدی گرفتی؟ گویا این عهد و پیمان، در «عالم دَرّ» بوده است. در اینجا من آیه 172 سوره اعراف را می‌خوانم:

«وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ... أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى...».

در این آیه از روز مهمی سخن می‌گویی، روزی که تو از کمر آدم علیه السلام، همه فرزندان او را برانگیختی و آنان را بر خودشان گواه گرفتی و چنین گفتی: «آیا من پروردگار شما نیستم؟».

آنان همه گفتند: «آری، ما گواهی می‌دهیم که تو پروردگار ما هستی».

به راستی آن روز چه روزی بود؟

روز میثاق بزرگ!

عالم دَرّ!

وقتی حضرت آدم علیه السلام را آفریدی، فرزندان او به صورت دَرّه‌های کوچکی آفریدی و با آنان سخن گفتی. آنان تو را شناختند. آن روز، روز میثاق بزرگ بود. «دَرّ» به معنای «دَرّات ریز» می‌باشد، برای همین به آن مرحله از خلقت بشر، «عالم دَرّ»

ص: 12

تو در عالم دَر از دوستانت پیمان گرفتی تا وقتی به این دنیا آمدند زهد پیشه کنند و شیفته دنیا و جلوه های آن نشوند.

تو هیچ کدام از دوستان خودت را به اندازه محمد و آل محمد علیهم السلام دوست نداری، تو مقامی بس بزرگ به آنان داده ای و آنان را بر همه پیامبران برتری داده ای. شنیده ام وقتی اراده کردی که جهان هستی را بیافرینی، ابتدا نور آنان را آفریدی.

نور آنان، اولین آفریده توست. آن روزی که تو نور آنان را آفریدی، هنوز هیچ آفریده ای، حتی زمین و آسمان ها به وجود نیامده بود، آنان بودند و حمد و ستایش تو را می گفتند.

چهارده هزار سال بعد از آن، تو عرش خود را آفریدی، آن وقت، نور آنان را در عرش خود قرار دادی. (2)

سخن من درباره خلقت نور آنان می باشد، هزاران سال بعد، تو زمین را آفریدی و بعد از سال های سال، جسم آنان را خلق کردی.

تو قبل از آنکه جسم آنان را در این دنیا بیافرینی از آنان عهد گرفتی که وقتی به این دنیا بیایند زهد پیشه کنند. وقتی آنان در مقام نورانیت بودند این سخن تو را پذیرفتند و تو می دانستی که آنان به این عهد، وفا می کنند و این گونه بود که آنان را

بر همه برتری دادی و مقامشان را بالا بردی.

پیامبر اسلام هم از مال دنیا چیزی برای خود نیاندوخت و بارها گرسنگی

ص: 13

1- . اخرج من ظهر آدم ذریته... فخرجوا کالدّر...: الکافی ج 2 ص 7، التوحید ص 330، علل الشرایع ج 2 ص 525، مختصر بصائر الدرجات ص 150، بحار الأنوار ج 3 ص 279، ج 5 ص 245. دقت کنید: این حدیث از امام باقر است و با سند معتبر در کتابی معتبر مانند اصول کافی نقل شده است: سند آن این است: الکلینی عن علی بن ابراهیم عن ابیه عن ابن ابی عمیر عن عمر بن اذینه عن زراره عن ابی جعفر (ع). برای همین می توان به این حدیث اعتماد نمود و مجالی برای اعتراض به آن وجود ندارد. این که گفته می شود این حدیث معتبر نیست، وجهی ندارد، زیرا حدیثی که در کتاب معتبر و سند معتبر نقل شده باشد، مورد قبول اکثریت علمای شیعه می باشد. احادیث زیادی درباره عالم دَر در کتب شیعه وارد شده است.

2- . عن جابر عن ابی جعفر، قال: کان الله ولا شیء غیره، فأول ما ابتداء من خلق خلقه أن خلق محمداً وخلقنا أهل البيت معه من نور عظمته: بحار الأنوار ج 3 ص 307؛ أول ما خلق الله نور نبيك يا جابر: كشف الخفاء ج 1 ص 265، تفسير الأکوسی ج 1 ص 51، ينابيع الموده ج 1 ص 56، بحار الأنوار ج 15 ص 24، يا محمد، إني خلقتك وعلياً نوراً، یعنی روحاً بلا بدن، قبل أن أخلق سماواتي وأرضي وعرشي وبحري: الکافی ج 1 ص 440، بحار الأنوار ج 54 ص 65.

می کشید و در سختی ها شکیبایی می کرد.

علی علیه السلام که جانشین او بود، زندگی زاهدانه ای داشت. علی علیه السلام می خواست به آن عهدی که با تو بسته است وفا کند. تاریخ هرگز ماجرای شبی که او مهمان دخترش شده بود را فراموش نمی کند:

شب نوزدهم ماه رمضان سال چهل هجری بود، علی علیه السلام نماز را در مسجد کوفه خواند و سپس به خانه دخترش رفت تا در آنجا افطار کند. (1)

دختر همراه با پدرش، کنار سفره افطار نشست. علی علیه السلام نگاهی به سفره کرد و گفت: «دخترم! تا به حال کی دیده ای که من بر سر سفره ای بنشینم که در آن دو نوع خورشت باشد؟ من افطار نمی کنم تا تو یکی از این خورشت ها را برداری!». (2)

مگر در سفره ای که علی علیه السلام کنار آن نشسته بود، چه بود؟

یک قرص نان، یک ظرف شیر و مقداری نمک.

منظور علی علیه السلام از دو نوع خورشت چه بود؟ علی علیه السلام شیر و نمک را دو خورشت می دانست. دختر یا باید شیر را بر می داشت یا نمک را. او به خوبی می داند که نمک را نمی تواند بردارد، او شیر را از سر سفره برداشت و آن گاه علی علیه السلام افطار کرد.

علی علیه السلام حاکم عراق و حجاز و یمن و مصر و ایران بود، هزاران سگه طلا به خزانه حکومت او می آمد، ولی او این گونه زندگی کرد و بر سر سفره ای که هم شیر و هم نمک بود نشست و غذایی به غیر از نان جو نخورد.

اکنون که من در انتظار ظهور مهدی علیه السلام هستم، باید بدانم که زندگی مهدی علیه السلام هم این گونه خواهد بود، او نیز با خدا عهد بسته است که زهد پیشه کند، وقتی او به حکومت برسد و عدالت را در جای جای جهان برپا کند، نان جو می خورد و... (3)

ص: 14

1- . وكان يفطر في هذه الشهر ليلة عند الحسن وليله عند الحسين وليله عند عبد الله بن جعفر زوج زينب بنته لأجلها... بحار الأنوار ج 42 ص 198.

2- . لما كانت ليلة تسع عشرة من شهر رمضان، قدمت إليه عند إفطاره طبقاً فيه قرصان من خبز الشعير، وقصعه فيها لبن وملح جريش... يا بُنيه أتقدمين إلي أبيض إدامين في فرد طبق واحد: بحار الأنوار ج 42 ص 276.

3- . مَا يَسَّ تَعْجَلُونَ بِخُرُوجِ الْقَائِمِ وَاللَّهِ مَا لِيَأْسُهُ إِلَّا الْغَلِيظُ وَمَا طَعَامُهُ إِلَّا الشَّعِيرُ الْجَسْبُ... الغيبة للنعماني ص 234، بحار الأنوار ج 53 ص 355.

تو از دوستان عهد گرفتی که زهد پیشه کنند، آنان الگوی من هستند، از من خواسته ای که از آنان پیروی کنم، زندگی آنان به من هشدار می دهد که از عشق به دنیا پرهیز کنم، دلبستگی به دنیا، بزرگ ترین دشمن سعادت من است.

اکنون به حال خود نظر می کنم، آیا من پیرو دوستان تو هستم؟ راه من کدام است؟ وقتی دل من از عشق به دنیا پر شده است و تلاش می کنم تا ثروت بیشتری برای خود جمع کنم، فریب شیطان را خورده ام و راه او را رفته ام.

بهره گیری از نعمت های حلال دنیا، بد نیست، اما دل بستن به آن بد است، زهد این است که وقتی من ثروتی را از دست می دهم غمناک نشوم و وقتی ثروتی را به دست می آورم به آن دلبسته نشوم. (1)

من کی بیدار خواهم شد؟ وقتی که مرگ به سراغم آید، آن روز من باید همه ثروت و دارایی خود را بگذارم و از این دنیا بروم، آن وقت می فهمم که حقیقت دنیا، چیزی جز بازی نبوده است و فقط زندگی آخرت است که زندگی واقعی است، زندگی آخرت، هرگز تمام شدنی نیست و ابدی است.

دوستان تو می دانستند که قدر و ارزش انسان چقدر است. درجه وجودی من از تمام جمادات بالاتر است، چرا من خودم را به مشتی طلا یا سنگ و آجر و... می فروشم؟

وقتی من بفهمم تو چه عظمتی در وجودم قرار داده ای، دیگر دلبسته این دنیا نمی شوم و از عشق به دنیا، آزاد می گردم، آن وقت دیگر، حسرتِ ثروت بیشتر

ص: 15

1- . ألا وإن الزهد كله في آية من كتاب الله عز وجل: لكيلا تأسوا على ما فاتكم ولا تفرحوا بما آتاكم: مجمع البيان ج 9 ص 400، تفسير الصافي ج 5 ص 138، البرهان ج 5 ص 298.

نخواهم داشت، زهد واقعی را تجربه خواهم کرد.

خدایا! روح تشنه مرا از این قطره های کوچک آزاد کن! کاری کن که من بفهمم: تو دلی به من داده ای که همه دریاها در آن، قطره ای بیش نیستند! از تو می خواهم به من بفهمانی که ارزش دل من از همه جهان هستی بالاتر است. اگر من این گونه شوم، دیگر برای دنیا شادمان نمی شوم و وقتی آن را از دست بدهم، رنج نمی برم، من از عشق به قطره ها آزاد می شوم زیرا هزاران دریا را در آغوش دارم، آنگاه دیگر برای چه غم و اندوه داشته باشم؟ از این که دنیا را از من گرفته اند،

غصه نمی خورم و اندوهناک نمی شوم، چرا که من به ارزش خود پی برده ام، من به آرامش رسیده ام.

ایستگاه 3

تو می دانستی دوستانت به عهد تو وفا می کنند و در دنیا زهد پیشه می کنند، برای همین تو آنان را مقرب درگاه خود قرار دادی و نام و یاد آنان را بلندمرتبه گرداندی.

تو آنان را بر دیگران برتری دادی و مقامشان را بالا بردی. نام آنان را در کتاب های آسمانی خویش ذکر کردی، برای مثال در تورات و انجیل از محمد و آل محمد علیهم السلام یاد نمودی و همه را با مقام والای آنان آشنا ساختی.

در میان دوستان تو، گروهی به مقام پیامبری رسیدند و گروهی هم جانشینان پیامبران بودند، تو فرشتگان را نزد پیامبران فرستادی تا سخن تو را به آنان نازل کنند، تو علم و دانش خود را به آنان عطا نمودی. تو آنان را راه نزدیک شدن بندگانت به خودت قرار دادی و آنان را وسیله کسب رضایت خودت معرفی نمودی.

ص: 16

تو کمال انسان ها را در رسیدن به رضای خودت قرار دادی و از انسان ها خواستی تا برای رسیدن به رضای تو، آن راهی را که تو قرار دادی پیمایند.

در آیه 35 سوره مائده چنین می خوانم:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ...».

در این آیه از من می خواهی تا تقوا پیشه کنم و وسیله ای برای نزدیک شدن به تو بیاورم. می دانم که نماز، روزه، زکات و کمک به نیازمندان و... مرا به تو نزدیک می کند، اما بهترین وسیله برای نزدیک شدن به تو چیست؟

تو پیامبران و امامان را بهترین وسیله برای کسب رضایت خودت قرار دادی. در هر زمان یکی از آنان را نماینده خودت در روی زمین قرار دادی.

روزی از روزها، موسی علیه السلام از مکانی عبور می کرد، نگاهش به مردی افتاد که دست های خود را به سوی آسمان بلند کرده بود و دعا می کرد، موسی علیه السلام از کنار او عبور کرد و بعد از مدتی، بار دیگر، موسی علیه السلام از آنجا عبور کرد، او دید که آن مرد هنوز دعا می کند و دست هایش رو به آسمان است و اشک در چشمان خود دارد، گویا هنوز حاجت او روا نشده است.

در این هنگام تو با موسی علیه السلام چنین سخن گفتی: «ای موسی! او هرچقدر مرا بخواند و دعا کند، من دعایش را مستجاب نمی کنم، اگر او می خواهد من صدایش را بشنوم و حاجتش را روا کنم باید به دستور من عمل کند، من دستور داده ام تا بندگان من از راهی که گفته ام مرا بخوانند. این مرد هم باید از راه ایمان به سوی من بیاید، نه این که راه دیگری را پیماید و از راه ایمان روی برگرداند».⁽¹⁾

ص: 17

1- . مرّ موسی بن عمران علی نبینا وآله وعلیه السلام برجلٍ وهو رافع یدیه إلی السماء یدعو الله، فانطلق موسی فیحاجته فغاب سبعة آیام ثمّ رجع إلیه وهو رافع یدیه إلی السماء، فقال: یا ربّ، هذا عبدک رافع یدیه إلیک یسألک حاجته ویسألک المغفره منذ سبعة آیام لا تستجیب له...: المحاسن ج 1 ص 224، مستدرک الوسائل ج 1 ص 157، الجواهر السنیة ص 70، بحار الأنوار ج 2 ص 263 و ج 13 ص 355.

این ماجرا نشان می دهد که تو دوست داری تا بندگان از راهی که تو مشخص کرده ای به سوی تو بیایند. امروز هم مهدی علیه السلام حجت و نماینده توست. من با قبول ولایت او می توانم به تو نزدیک و نزدیک تر شوم، مهدی علیه السلام پیشوای من است، اگر به سوی او بروم، به هدایت، رهنمون می شوم و سعادت دنیا و آخرت را از آن خود می کنم. (1)

هر کس می خواهد به سوی تو بیاید، باید به سوی مهدی علیه السلام رو کند، فقط از راه او می توان به تو رسید. هر کس با او بیگانه باشد، هرگز به مقصد نخواهد رسید. (2)

آری، تو هرگز انسان ها را تنها نگذاشته ای. همواره برای آنان رهنمایی قرار دادی تا راه رسیدن به تو روشن و آشکار باشد. این برنامه تو برای هدایت انسان بود و من تو را برای اجرای این برنامه، ستایش می کنم.

ص: 18

1- . السلام علی الأئمه الدعاه، والقاده الهداه، والساده الولاه، والذاده الحماه: عیون أخبار الرضاع ج 1 ص 305، من لا یحضره الفقیه ج 2 ص 609، تهذیب الأحکام ج 6 ص 95، وسائل الشیعه ج 14 ص 309، المزار لابن المشهدی ص 523، بحار الأنوار ج 99 ص 127، جامع أحادیث الشیعه ج 12 ص 298.

2- . السلام علیک یا داعی اللّهِ وربّانی آیاته... الاحتجاج ج 2 ص 316، بحار الأنوار ج 53 ص 171 و ج 91 ص 2 و ج 99 ص 81.

این برنامه تو برای هدایت انسان ها بود. اکنون وقت آن است که از پنج پیامبر تو یاد کنم:

ابتدا سخن از آدم علیه السلام به میان می آید: «تو آدم علیه السلام را در بهشت جای دادی، سپس او را از بهشت بیرون نمودی».

وقتی که آدم علیه السلام را آفریدی به فرشتگان فرمان دادی که بر او سجده کنند، همه فرمان تو را پذیرفتند، اما شیطان نافرمانی کرد و بر آدم علیه السلام سجده نکرد. شیطان از فرشتگان نبود، او از گروه جنّ بود، وقتی که جنّ ها در زمین نابود شدند، تو شیطان را به آسمان ها و میان فرشتگان بردی. شیطان سال های سال، عبادت تو را می کرد، اما در این امتحان بزرگ مردود شد.

بعد از آن تو به آدم علیه السلام چنین گفتی: «ای آدم! همراه با همسرت، حوا در بهشت

ساکن شوید و از نعمت های زیبای آن استفاده کنید ولی هرگز نزدیک درخت ممنوعه نشوید».

آدم علیه السلام وارد بهشت شد و شیطان در پی وسوسه او بود.

آن بهشت کجا بود؟

آن بهشتی که آدم علیه السلام در آنجا بود، بهشت جاودان نبود، زیرا اگر کسی وارد آن بهشت شود، هرگز از آنجا خارج نمی شود. بهشت واقعی، منزلگاه بندگانِ خوب توست.

معلوم می شود آن بهشتی که آدم علیه السلام در آن منزل کرده بود، بهشت دنیایی بوده است. در زبان عربی، به «بهشت»، «جَنَّت» می گویند. جَنَّت، باغی است که درختان بلندی دارد، به بهشت جاودان هم جَنَّت می گویند زیرا در آنجا درختان سر به فلک کشیده اند.

آدم و حوّا در آن باغ زیبا منزل کردند، آن ها زندگی خویش را آغاز نمودند، اما شیطان بی کار ننشست، او تصمیم گرفت تا آنان را وسوسه کند تا از میوه آن درخت ممنوعه بخورند، پس نزد آنان آمد و گفت: «اگر شما از میوه آن درخت بخورید، یا فرشته خواهید شد یا زندگی جاوید خواهید داشت. به خدا قسم، من خیر و صلاح شما را می خواهم».

آدم و حوّا هرگز فکر نمی کردند کسی به نام تو، سوگند دروغ یاد کند، آنان لحظه ای غافل شدند و از میوه آن درخت خوردند و تو آنان را از بهشت بیرون کردی. (1)

ص: 20

1- . وأوّل الحرص حرص آدم، نُهي عن الشجرة فأكل منها، فأخرجه حرصه من الجنة: تفسير العيّاشيّ ج 1 ص 34، بحار الأنوار ج 11 ص 149؛ فلهما أسكنه الله الجنة وأتى جهالة إلى الشجرة أخرجه: تفسير القمّي ج 1 ص 43، بحار الأنوار ج 11 ص 161، تفسير نور الثقلين ج 2 ص 13.

آیا آدم با خوردن میوه درخت ممنوعه، گناهی انجام داد؟ مگر پیامبران معصوم نیستند؟ چگونه می شود که او پیامبر باشد و گناه انجام دهد؟

این همان سؤال است که مأمون (خلیفه عباسی) از امام رضا علیه السلام پرسید و امام در پاسخ گفت: «وقتی آدم در بهشت بود، هنوز پیامبر نشده بود و خوردن میوه درخت ممنوعه، گناهی بزرگ نبود که موجب عذاب دوزخ بشود، بعد از آن که، آدم از بهشت رانده شد، خدا او را برگزید و پیامبر خود قرار داد و او در آن لحظه، از نعمت عصمت برخوردار شد و آدم دیگر گناهی (کوچک یا بزرگ) نکرد»⁽¹⁾.

در اینجا مثالی را می نویسم: وقتی پزشک به بیمار خود می گوید: «تو نباید گوشت قرمز بخوری»، اگر این بیمار، گوشت قرمز خورد، آیا گناه بزرگی انجام داده است؟ نه، او فقط به خودش ضرر زده است.

تو به آدم فرمان دادی: «ای آدم! من تو را در این بهشت دنیایی جای داده ام، اگر می خواهی اینجا بمانی، نباید از آن میوه بخوری!»، وقتی آدم از آن میوه خورد، از بهشت رانده شد، این نتیجه کار آدم علیه السلام بود.

وقتی آدم علیه السلام از بهشت رانده شد، بسیار ناراحت بود که چرا فریب شیطان را خورده است، غصه بر قلب آدم علیه السلام هجوم آورد، دلش گرفت، اشک از چشمانش جاری شد و تو جبرئیل را به زمین فرستادی تا با او چنین سخن بگوید:

ای آدم! آیا می دانی وقتی خدا می خواست تو را خلق کند به ما چه گفت؟

من نمی دانم.

خدا به ما فرشتگان گفت: «می خواهم خلیفه خود را روی زمین قرار دهم».

منظورت از این سخن چیست؟

ص: 21

1- . أليس من قولك إنّ الأنبياء معصومون؟ فقال: بلى، قال: فما معنى قول الله تعالى: وَ عَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى...: عيون أخبار الرضا(ع) ج 2 ص 174، الاحتجاج ج 2 ص 216، بحار الأنوار ج 11 ص 78، تفسير نور الثقلين ج 1 ص 59، أعيان الشيعة ج 2 ص 22.

خدا به ما نگفت: «می خواهم خلیفه خود را در بهشت قرار بدهم»، خدا به ما گفت: «می خواهم خلیفه خود را روی زمین قرار بدهم»، یعنی از اول هم قرار بود تو در این دنیای خاکی زندگی کنی و در اینجا خلیفه خدا باشی!

آدم علیه السلام لحظاتی فکر کرد و فهمید اگر او در آن بهشت می ماند خلیفه تو نبود، او باید اینجا باشد تا بتواند خلیفه تو باشد. او آرام شد و راز خلقت خود را فهمید.

آری، تو می خواهستی انسان در همین دنیای خاکی زندگی کند، دنیایی که همه محدودیت ها و تضادها را دارد، انسان در جستجوی روزی خود باشد، زحمت بکشد، جایی که آدم در آن بود، همه چیز برای او آماده بود، زندگی آنجا، زندگی بهشت گونه بود، در آنجا انسان نمی توانست کمال خود را بیابد. (1)

انسان که خوی حیوانی دارد، باید در این دنیا زندگی کند، رشد کند، خوی حیوانی خود را کنترل کند تا از فرشته بالاتر رود.

انسان واقعی در این دنیا معنا پیدا می کند، اگر انسان در بهشت بود، هرگز لیاقت ها و شایستگی های او نمایان نمی شد. تو از اول اراده کرده بودی که انسان در این دنیا باشد.

آری، با رانده شدن آدم از بهشت، انسان متولد شد، انسان بودنش کامل شد و این راز بزرگ خلقت انسان است که بسیاری از آن غافل مانده اند.

زیبایی های انسان در سختی های این دنیا جلوه گر می شود، انسانی که همه سختی ها را به جان می خرد تا نام و یاد تو زنده بماند، این زیباترین تصویر آفرینش است که تو دوست داشتی آن را به نمایش بگذاری.

تو انسان را آزاد و مختار آفریدی، راه حق و راه باطل را به او نشان می دهی، تو هیچ انسانی را مجبور به پذیرش حق نمی کنی، تو فقط زمینه هدایت را فراهم

ص: 22

1- . إن آدم كان له في السماء خليل من الملائكة، فلما هبط آدم من السماء إلى الأرض استوحش الملك... تفسير العياشي ج 1 ص 32، البرهان ج 1 ص 134.

می کنی، این خود انسان است که باید راه خودش را انتخاب کند. این دنیا هم محلّ نمایش حقیقتِ انسان هاست، عدّه ای راه شیطان را برمی گزینند و به ظلم و ستم می پردازند، عدّه ای هم راه هدایت را انتخاب می کنند.

ایستگاه 5

نوح علیه السلام دومین پیامبری است که از او یاد می شود: «تو نوح علیه السلام را بر کشتی خود سوار کردی، با او و یارانش مهربانی نمودی و آنان را از هلاکت نجات دادی».

آری، تو نوح علیه السلام را برای هدایت کسانی فرستادی که به بت پرستی روی آورده بودند. نوح علیه السلام سال های سال، آنان را به یکتاپرستی فرا خواند و از آنان خواست تا از بت پرستی دست بردارند. در این مدّت، کمتر از هشتاد نفر به او ایمان آوردند. وقتی نوح علیه السلام از هدایت آنان ناامید شد، آنان را نفرین کرد. اینجا بود که به او دستور دادی که کشتی بسازد و تو او را در چگونه ساختن آن یاری کردی، کشتی نوح علیه السلام باید در مقابل طوفان سهمگینی که قرار بود فرا رسد، مقاوم باشد، پس جبرئیل را فرستادی تا به او در این امر یاری رساند. (1)

مدّت زیادی گذشت، کار ساختن کشتی به پایان رسید. نوح علیه السلام در انتظار فرا رسیدن وعده تو بود. تو به او گفته بودی که هر وقت از تنور خانه ات، آب جوشید بدان که وعده من فرا رسیده است. (خانه نوح علیه السلام در محلّ مسجد کوفه است و جای آن تنور امروزه در وسط مسجد کوفه کاملاً مشخص است و در آنجا حوض آبی ساخته اند).

زن نوح علیه السلام از کافران بود و به او ایمان نیاورده بود، روزی، زن نوح علیه السلام برای پختن

نان سراغ تنور رفت، دید که از تنور آب می جوشد، او تعجّب کرد و ماجرا را به

ص: 23

1- . و امر جبرئیل ان ینزل علیه و یعلمه کیف یتخذها فقدر طولها...: تفسیر القمی ج 1 ص 326، تفسیر الصافی ج 2 ص 452، البرهان ج 3 ص 106، نورالثقلین ج 2 ص 351.

نوح علیه السلام خبر داد، نوح علیه السلام فهمید که وعده عذاب فرا رسیده است، او به یارانش خبر داد تا سوار بر کشتی شوند. (1)

هنوز هیچ خبری نشده بود، همه چیز عادی بود، مردم به کارهای آنان می خندیدند و می گفتند: این ها امروز دیگر واقعاً دیوانه شده اند!

یاران نوح علیه السلام نزدیک به هشتاد نفر بودند، همه سوار کشتی شدند. به فرمان تو، باران سیل آسا از آسمان بارید، رود فرات طغیان کرد، آب روی زمین بالا آمد و کشتی بر روی آب قرار گرفت، این همان طوفانی بود که تو وعده آن را داده بودی. کشتی نوح علیه السلام مانند کوهی محکم و استوار، در میان موج ها شروع به حرکت کرد.

نوح علیه السلام از بالای کشتی نگاه کرد، پسرش کنعان را دید که از دامنه کوهی بالا می رود، گاهی می افتد و گاهی بلند می شود. کنعان به ظاهر ایمان آورده بود، اما ایمان او واقعی نبود، قلب او از نور ایمان خالی بود.

نوح علیه السلام پسرش را با دنیایی از عاطفه و احساس صدا کرد و به او گفت:

پسرم! بیا با ما سوار کشتی شو و با کافران مباش!

من به بالای کوه پناه می برم، این کوه می تواند مرا از غرق شدن نجات دهد.

امروز روز عذاب این کافران است، جز لطف خدا، هیچ چیز نمی تواند تو را از این عذاب برهاند.

پسر نوح خیال می کرد که آن کوه می تواند او را نجات دهد، او از روی لجاجت سخن پدر را نپذیرفت، همین طور که او از کوه بالا می رفت، موجی آمد و نوح علیه السلام دیگر او را ندید، او در آب غرق شد.

طوفان سهمگین همه زمین را فرا گرفت، آب همه قلّه های بلند را هم فرا گرفت.

ص: 24

1- . فقام الیه مسرعاً حتی جعل الطبق علیه و ختمه بخاتمه...: الکافی ج 8 ص 282، بحار الأنوار ج 11 ص 335، تفسیر العیاشی ج 2 ص 147، التفسیر الصافی ج 2 ص 443.

نوح علیه السلام زمام کشتی را به تو سپرده بود و آب و طوفان، کشتی را به هر سو می برد، هفت روز گذشت، دیگر وقت آن بود که نوح علیه السلام و یارانش زندگی جدیدی را روی زمین آغاز کنند.

به زمین وحی کردی که آب خود را فرو ببرد و آسمان باران را قطع کند، آب ها در زمین فرورفت و کشتی بر زمین نشست و آن بندگان خوب تو، زندگی را در روی زمین آغاز کردند. (1)

ایستگاه 6

سومین پیامبری که به ماجرای او اشاره می شود، ابراهیم علیه السلام است. او الگوی یکتاپرستی است، تو از او امتحانات فراوانی گرفتی و او در همه آنها موفق و سربلند بیرون آمد.

او در مقابل بُت پرستی قیام کرد، به بتکده شهر بابل رفت و همه بُت ها را نابود کرد و حاضر شد در آتش انداخته شود، اما دست از یکتاپرستی برنداشت، تو از او خواستی تا زن و فرزندش را در سرزمین خشک و بی آب مگه ساکن کند و او نیز چنین کرد.

از او خواستی تا فرزندش اسماعیل را قربانی کند و او فرزندش را به قربانگاه برد و آماده شد تا او را برای تو فدا کند، وقتی دیدی که او در انجام دستور تو، هیچ کوتاهی نمی کند، گوسفندی برایش فرستادی تا آن گوسفند را به جای فرزندش قربانی کند.

وقتی ابراهیم علیه السلام از همه آن امتحانات، سربلند بیرون آمد، تو مقام امامت را به او عنایت کردی، مقام امامت، بالاتر از مقام پیامبری است، مقام امامت، آخرین سیر

ص: 25

1- . لبثوا فیها سبعة ایام و لیالیها و طافت بالبیت اسبوعاً...: الکافی ج 8 ص 281، التفسیر الصافی ج 2 ص 450، البرهان ج 3 ص 103، تفسیر نورالثقلین ج 2 ص 366.

روزی از روزها با ابراهیم علیه السلام این گونه سخن گفتی: ای ابراهیم! من تو را به عنوان دوست خود انتخاب کردم، زیرا در تو چهار چیز دیدم:

اول: تو خیلی مهمان نواز بودی و مهمان خود را گرامی می داشتی.

دوم: من به تو دستور دادم که فرزندت، اسماعیل را در راه من قربانی کنی و تو تسلیم دستور من شدی و فرزندت دلبندت را به قربانگاه بردی.

سوم: آن روز که بت پرستان می خواستند تو را به جرم یکتاپرستی در آتش بیاندازند، دست از ایمان و عقیده خود برنداشتی و بر توحید من باقی ماندی و حاضر شدی در آتش بسوزی، اما به من شرک نوری.

چهارم: من به قلب تو نگاه کردم، دیدم که در قلب تو، فقط محبت من جای دارد. (2)

آری، آن روز، ابراهیم علیه السلام فهمید که تو، این چهار ویژگی او را پسندیده ای و رمز انتخاب او برای مقام «خلیل الله»، این چهار ویژگی بوده است.

وقتی تو مقام امامت را به ابراهیم علیه السلام عطا کردی، او از تو حاجتی را طلبید. در آیه 84 سوره «شعرا» حاجت او را چنین می خوانم:

«وَاجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ».

«خدایا! برای من در میان آیندگان، نامی نیکو برجای بگذار.»

او از تو خواست تا یادش برای همیشه زنده بماند و راه و روش او در میان آیندگان ادامه یابد.

ص: 26

-
- 1- . إِنَّ الْإِمَامَةَ هِيَ مَنْزِلَةُ الْأَنْبِيَاءِ، وَإِرْثُ الْأَوْصِيَاءِ، إِنَّ الْإِمَامَةَ خِلَافَةُ اللَّهِ وَخِلَافَةُ الرَّسُولِ...: الكافي ج 1 ص 200، عيون أخبار الرضا ج 2 ص 197، معاني الأخبار ص 98، تحف العقول ص 439، بحار الأنوار ج 25 ص 123.
 - 2- . إِنَّ اللَّهَ أَوْحَى إِلَى إِبْرَاهِيمَ: إِنَّكَ لَمَّا سَلَّمْتَ مَا آتَاكَ لِلضَّيْفَانِ وَوَدَّكَ لِلْقُرْبَانِ وَنَفْسَكَ لِلنِّيرَانِ وَقَلْبَكَ لِلرَّحْمَانِ، اتَّخَذْنَاكَ خَلِيلًا: الجواهر السنية ص 26، الفصول المهمة للحزب العاملي ج 1 ص 24، معجم رجال الحديث ج 16 ص 250، أعيان الشيعة ج 9 ص 169.

آیا تو این دعای ابراهیم علیه السلام را مستجاب کردی؟

آری، تو این دعای او را مستجاب کردی. در آیه 50 سوره «مریم» چنین می خوانم:

«وَوَهَبْنَا لَهُمْ مِنْ رَحْمَتِنَا وَجَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا».

تو نسلی پر از خیر و برکت به ابراهیم علیه السلام و خاندان او عنایت کردی، از رحمت

خاص خود به آنان عطا نمودی و برای آنان نام نیک و مقام برجسته ای در میان همه امت ها قرار دادی.

سخن مهمی از پیامبر به ما رسیده است. در آن سخن، اشاره شده است که منظور از واژه «علی» در این آیه، «علی بن ابی طالب» است. (1)

ابراهیم علیه السلام از تو می خواهد به او «نام نیک» عطا کنی. تو هم خواسته او را «علی» قرار دادی.

به این مثال دقت می کنم: «دیروز پارسا آمد». اگر واژه «پارسا»، نام شخص باشد، معنای آن این می شود که کسی که نامش پارسا است، آمد، اگر این واژه یک صفت باشد، معنا چنین می شود: «کسی که پرهیزکار است و از گناه دوری می کند، آمد».

در آیه 50 سوره «مریم» واژه «علی» آمده است: «... وَجَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا».

قرآن می گوید ما آن «نام نیک» را «علی» قرار دادیم، واژه «علی» به معنای کسی است که مقامی بزرگ دارد. (علی، دقیقاً به معنای بزرگ است).

اگر این واژه را به معنای صفت بگیریم، معنا چنین می شود: «ما آن نام نیک را

ص: 27

1- . ليله عرج بي الى السماء حملني جبرئيلُ علي جناحه الأيمن... فقال: إِنَّ اللَّهَ يَقْرَأُ عَلَيْكَ السَّلَامَ وَيَقُولُ لَكَ: اقْرَأْ. قُلْتُ: وَ مَا أَقْرَأُ قَالَ: وَ وَهَبْنَا لَهُمْ مِنْ رَحْمَتِنَا وَ جَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا: شواهد التنزيل ج 1 ص 463.

بزرگ قرار دادیم». ابراهیم علیه السلام از تو خواست که به او در آیندگان «نام نیک» عطا کنی و تو هم نام نیک او را بزرگ و با عظمت قرار دادی تا همگان او را با احترام یاد کنند.

اگر به حدیث پیامبر توجه کنیم دیگر باید واژه «علی» را به معنای اسم شخص بگیریم و معنا چنین می شود: «ما آن نام نیک را علی بن ابی طالب قرار دادیم».

ابراهیم علیه السلام می دانست که انسان ها نیاز به الگویی دارند که به او اقتدا کنند، او از تو خواست تا نام و یاد او را در آینده زنده نگاه داری و از نسل او کسی قرار بدهی که مرام و آیین او را زنده نگاه دارد. این دعای ابراهیم علیه السلام بود، تو هم دعای او را مستجاب کردی و از نسل او، علی علیه السلام را برگزیدی و او را جانشین آخرین پیامبر خود قرار دادی.

علی علیه السلام کسی بود که با رشادت، شجاعت و صبر خود، دین حق را زنده نگاه داشت. اگر علی علیه السلام نبود، همه زحمت های محمد صلی الله علیه و آله از بین رفته بود و آیین یکتاپرستی نیز از بین می رفت و دیگر یادی از ابراهیم علیه السلام هم باقی نمی ماند.

دشمنان اسلام و منافقان می خواستند ریشه اسلام را از جای برکنند، قرآن را نابود کنند و آیین یکتاپرستی را از بین ببرند. این علی علیه السلام بود که از دین تو پاسداری کرد و باعث شد نام و یاد ابراهیم علیه السلام زنده بماند. این تو بودی که علی علیه السلام را برگزیدی و به او مقام امامت دادی و او را جانشین محمد صلی الله علیه و آله قرار دادی.

تو ابراهیم علیه السلام را به عنوان دوست خودت انتخاب کردی و او از تو «نام نیک» در میان آیندگان تقاضا کرد و تو علی علیه السلام را برگزیدی و این گونه دعای ابراهیم علیه السلام را

مستجاب کردی.

ایستگاه 7

چهارمین پیامبری که از او سخن به میان می آید موسی علیه السلام است. «تواز درختی با او سخن گفتی و برادرش هارون را وزیر و کمک او قرار دادی».

موسی علیه السلام در مصر به دنیا آمد و در کاخ فرعون بزرگ شد، وقتی او به سنّ جوانی رسید، حادثه ای برای او پیش آمد و ناچار شد از مصر فرار کند. او از مصر به «مدین» آمد. مدین، نام منطقه ای در شام (سوریه) بود.

او با شعیب علیه السلام که پیامبری از پیامبران بود، آشنا شد و با دختر او ازدواج کرد. موسی علیه السلام از مال و ثروت دنیا هیچ چیز همراه خود نداشت، برای همین شعیب علیه السلام به

او گفت: «مهریه دخترم این است که هشت سال برای ما گوسفندان را به چرا ببری».

موسی علیه السلام پذیرفت، او هشت سال برای آنان چوپانی کرد، دو سال دیگر هم اضافه ماند.

سرانجام موسی علیه السلام تصمیم گرفت به مصر بازگردد، او با شعیب علیه السلام خداحافظی کرد و با خانوادش آماده حرکت شد. راه مصر از صحرای سینا می گذشت.

موسی علیه السلام راهی طولانی در پیش داشت، شبی، در سرما و طوفان گرفتار شد و موسی علیه السلام در آن تاریکی راه را گم کرد و به سوی کوه «طور» رفت.

موسی علیه السلام نمی دانست که به چه مهمانی بزرگی فرا خوانده شده است، او نمی دانست که این گم کردن راه، بهانه ای برای رسیدن به کوه طور بوده است. او به خانواده خود گفت: «شما اینجا بمانید، من آتشی دیدم، به آنجا می روم شاید

بتوانم شعله ای از آن را برای شما بیاورم».

موسی علیه السلام به سوی آتش آمد، دید نور از درختی شعله ور است، نزدیک تر آمد، ناگهان تو با او سخن گفتی: «ای موسی! من خدای تو هستم. تو را برگزیدم، پس به آنچه به تو وحی می شود، گوش فرا بده! منم خدای یکتا که هیچ خدایی جز من نیست...».

به موسی علیه السلام فرمان دادی: «ای موسی! عصایت را بر زمین انداز!».

عصای خود را بر زمین انداخت، ناگهان آن عصا مار بزرگی شد و به سرعت به تکاپو افتاد. ترس، تمام وجود موسی علیه السلام را فرا گرفت و فرار کرد، تو او را صدا زدی و گفتی: «ای موسی! برگرد و عصایت را بگیر و از آن ترس، من آن را به صورت اولش باز می گردانم».

اینجا بود که آرامش به قلب موسی علیه السلام بازگشت، او دست دراز کرد و سر آن مار را گرفت، ناگهان آن مار به عصا تبدیل شد.

خدایا! تو بالاتر از این هستی که جسم داشته باشی، تو هرگز به شکل نور، ظاهر نمی شوی، تو جسم نداری و هرگز به شکلی ظاهر نمی شوی، این درخت، جلوه ای از نور تو بود، آن شب تو نوری را آفریدی و بر آن درخت جلوه گر کردی.

اگر کسی می توانست تو را با چشم ببیند، دیگر تو خدا نبودی، بلکه یک آفریده بودی!

هر چه با چشم دیده شود، مخلوق است. هر چیزی که با چشم دیده شود، روزی از بین می رود و تو هرگز از بین نمی روی!

تو موسی علیه السلام را به پیامبری مبعوث کردی تا فرعون را به یکتاپرستی فرا بخواند و

مردم را از گمراهی نجات دهد. به او گفتی: «ای موسی! به سوی فرعون برو که او طغیان کرده است».

موسی علیه السلام می دانست این مأموریت بزرگی است، پس چنین گفت: «بارخدا! صبر و بردباری به من عطا کن و سینه ام را گشاده گردان تا بر سختی ها شکمیا باشم... برای من یآوری از خاندانم قرار ده، هارون برادرم را برای یاری کردن به من قرار بده».

اینجا بود که به موسی علیه السلام چنین گفتی: «ای موسی! آنچه را که خواستی به تو دادم، صبر و بردباری به تو عطا کردم... برادرت را یار و یاور تو قرار دادم».

هارون برادر موسی علیه السلام بود، سنّ او بیشتر از موسی علیه السلام بود. هارون قامتی بلند و زبانی گویا و فکری عالی داشت. پس از دعای موسی علیه السلام تو مقام پیامبری به هارون عطا کردی. (1)

هارون با کمال رغبت و اشتیاق، موسی علیه السلام را در این راه یاری کرد و همراه او به کاخ فرعون رفت. بعد از سال ها، وقتی موسی علیه السلام چهل شب به کوه طور بازگشت، هارون جانشین او در میان مردم بود. هارون در همه مراحل مأموریت موسی علیه السلام، او را یاری نمود. (2)

ایستگاه 8

پنجمین پیامبری که از او سخن به میان می آید عیسی علیه السلام است: «تو او را بدون پدر متولد کردی و به او معجزات عطا کردی و با روح القدس یاریش نمودی».

مادر عیسی علیه السلام، مریم علیها السلام بود. او دختری بود که در بیت المقدس عبادت می کرد. تو

ص: 31

1- . سوره مریم آیه 53.

2- . سوره طه، آیات 369

جبرئیل را به سوی او فرستادی، جبرئیل به شکل انسانی زیبا بر مریم علیها السلام ظاهر شد. مریم علیها السلام دختری پاکدامن بود، او وقتی دید مردی به خلوتگاه او راه پیدا کرده است به وحشت افتاد و گفت: «من از شرّ تو به خدای مهربان پناه می برم».

جبرئیل به او خبر داد که از طرف تو آمده است تا به او فرزندی عطا کند. مریم علیها السلام

گفت: «چگونه برای من فرزندی باشد در صورتی که هیچ مردی با من تماس نگرفته است؟». جبرئیل گفت: «فرمان خدای تو چنین است». سپس جبرئیل در آستین مریم علیها السلام دمید و او حامله شد.

مدتی گذشت، موقع وضع حمل او فرارسید، او از شهر خارج شد و آرام آرام به سوی بیابان رفت و به درخت خرماي خشکیده ای پناه برد و فرزندش را به دنیا آورد. او در اوج نگرانی بود.

در همین فکرها بود که صدایی به گوشش رسید: «غمگین مباش». آن صدای فرزندش عیسی علیه السلام بود، تو او را به قدرت خود به سخن آوردی تا به مادرش آرامش را هدیه کند، عیسی علیه السلام با مادر چنین گفت: «غمگین مباش».

مریم علیها السلام با شنیدن این سخنان آرام شد. وقتی او به شهر بازگشت مردم دیدند که او نوزادی را در آغوش گرفته است، همه با تعجب به او نگاه کردند، آنان جلو آمدند و از او سؤال کردند که این کودک را از کجا آورده ای؟

او پاسخی نداد، ناگهان عیسی علیه السلام به سخن آمد و چنین گفت: «من بنده خدا هستم! خدا به من کتاب آسمانی و مقام نبوت عطا کرده است، من پیامبر خدا هستم... خدا از من خواسته است که تا زنده ام، نماز بر پا دارم و زکات بدهم و به مادرم مهربانی کنم...».

همه از شنیدن سخن عیسی علیه السلام تعجب کردند، آنان فهمیدند که معجزه بزرگی

روی داده است. این سخن، چقدر زیبا، کوتاه و پر معنا بود... (1)

توبه عیسی علیه السلام معجزاتی دادی تا مردم بدانند او فرستاده توست، او را بر انجام اموری قادر ساختی که یک انسان معمولی هرگز نمی تواند انجام دهد.

از عیسی علیه السلام خواستی تا به مردم چنین بگوید: «ای مردم! من از جانب پروردگار برای شما معجزه ای آورده ام، من از گِل برای شما چیزی شبیه پرنده می سازم، آنگاه در آن می دمم، به اذن خدا آن گِل، پرنده ای می شود. نابینایان و بیماران شفا می بخشم و مردگان را به اذن خدا زنده می کنم...» (2)

ایستگاه 9

در این دعا از پنج پیامبر (آدم، نوح، ابراهیم، موسی و عیسی علیهم السلام) سخن به میان آمد. تو پیامبران زیادی داشته ای و برای آنان دینی را مشخص کردی و از مردم خواستی از آنان پیروی کنند.

هر پیامبری، جانشین خود را مشخص کرد. همه پیامبران و جانشینان آنان، یکی بعد از دیگری، نگهبان آیین یکتاپرستی بودند، آنان حجت توبر انسان ها بودند.

این برنامه ای بود که تو برای هدایت انسان ها قرار دادی. آری، انسان در طول تاریخ، حتی یک روز هم بدون راهنما نبوده است، تو همواره وسیله هدایت انسان را فراهم نمودی. این برنامه تو باعث شد تا هرگز حق گم نشد و باطل نتوانست حق را از بین ببرد. همیشه کسانی بوده اند که چراغ حق را روشن نگاه داشته اند.

تو انسان را آفریدی و به او اختیار دادی، تورا حق و باطل را به او نشان

ص: 33

1- . سوره مریم 16 40

2- . آل عمران: آیات 48 51

می دهی، او باید خودش راهش را انتخاب کند. تو هرگز قبل از واضح شدن حق از باطل، کسی را عذاب نمی کنی، تو پیامبران را فرستادی و آنان حق را برای مردم بیان کردند.

عده ای ایمان آوردند و عده ای هم کافر شدند، تو باز به کافران مهلت دادی و زمانی که مهلت آنان به پایان رسید، عذاب را بر آنان نازل کردی.

آری، اگر تو پیامبران و جانشینان آنان را نمی فرستادی، کافران در روز قیامت می گفتند: «خدایا! چرا قبل از آن که به عذاب گرفتار شویم، پیامبری برای ما نفرستادی تا سخن تو را برای ما بخواند و ما از آن پیروی کنیم؟»، اما تو برنامه هدایت را اجرا کردی و هیچ کافری در روز قیامت نمی تواند بگوید اگر کسی مرا راهنمایی می کرد، حق را انتخاب می کردم. این سخن از هیچ کس پذیرفته نیست. تو حق را برای همه آشکار کردی.

به راستی هدف تو از فرستادن پیامبران چه بود؟ آیا تو می خواستی پیامبران مردم را به زور هدایت کنند؟

هرگز.

هدف تو این بود که پیامبران زمینه خوب بودن مردم را فراهم کنند و آنان به این هدف رسیدند. آری، تو می خواستی زمینه هدایت را برای انسان ها ایجاد کنی تا اگر کسی بخواهد راه خوب را انتخاب کند، بتواند این کار را انجام بدهد.

این یک راز مهم است: وقتی تو این هدف خود را برای پیامبران بیان کردی، آنان هرگز در کار خود دلسرد نشدند، دشمنان ظلم و ستم فراوان به آنان روا داشتند، ولی آنان وظیفه خود را انجام دادند.

ص: 34

آن کس که می خواهد مردم خوب بشوند، وقتی می بیند که مردم خوب نشدند، می سوزد و خواه ناخواه به بن بست می رسد و دلسرد می شود.

ولی کسی که می خواهد زمینه های خوب شدن را فراهم کند، همیشه موفق است، او کار خودش را می کند، راه را برای کسانی که طالب باشند، آشکار می کند، او به هدف خود رسیده است هر چند که مردم، خوب نشوند.

وقتی کسی این بینش را پیدا کرد، از بی اعتنائی کردن و از انزوا نجات پیدا می کند، او وظیفه اش را انجام می دهد، وظیفه او ایجاد زمینه هدایت است. او زمینه هدایت را ایجاد می کند و برایش فرقی ندارد که دیگران حرفش را می پذیرند یا نه.

ص: 35

برنامه ای که برای هدایت انسان ها اجرا کردی از آدم علیه السلام آغاز شد و در هر زمان و برای هر قومی، پیامبری فرستادی، تا این که زمان محمد صلی الله علیه و آله فرا رسید. تو او را به پیامبری برگزیدی و کامل ترین کتاب آسمانی و کامل ترین دین را به او ارزانی داشتی و او را آخرین پیامبر خود قرار دادی. بعد از او هرگز پیامبری نخواهد آمد.

محمد صلی الله علیه و آله برترین برگزیده تو بود و او را بر همه مخلوقات برتری دادی، او عصاره همه پیامبران بود، همه خوبی ها و کمالات آنان را در خود جمع کرده بود. هیچ کس به اندازه او نزد تو گرامی نبود.

آری، تو او را بر همه پیامبران مقدم داشتی و او را برای هدایت همه بندگانت (از جنّ ها و انسان ها) فرستادی و شرق و غرب دنیا را زیر فرمان رسالتش گستراندی. دین اسلام، محدود به زمان و مکان خاص نیست، همه زمان ها و مکان ها را در

برمی‌گیرد و تا روز قیامت این دین، پابرجا خواهد بود.

ایستگاه 11

«تو بُراق را در اختیار محمد صلی الله علیه و آله قرار دادی و او را به معراج بردی».

ماجرای سفر معراج پیامبر چه بود؟

تو جبرئیل را از آسمان به زمین فرستادی، او همراه خود «بُراق» را آورده بود، بُراق، مرکبی بهشتی بود که تو برای محمد صلی الله علیه و آله آماده نموده بودی تا او بر آن سوار شود و سفر خود را آغاز کند. بُراق، مانند اسب بهشتی، دو بال داشت و با سرعت برق پرواز می‌کرد و می‌توانست تمام دنیا را در یک چشم به هم زدن بپیماید. (1)

سفر پیامبر آغاز شد، او به سوی بیت المقدس رفت، در آنجا روح‌های پیامبران جمع شده بودند. (2)

پیامبر وارد بیت المقدس شد و به سوی محراب رفت، جبرئیل اذان گفت، پیامبر در محراب به نماز ایستاد، همه پیامبران پشت سر او نماز خواندند. (3)

سپس پیامبر به آسمان‌ها عروج کرد، او به آسمان اول رسید، همه فرشتگان به استقبال او آمدند. پیامبر به فرشته‌ای که مأمور جهنم است، رسید، از او خواست تا جهنم را به او نشان بدهد، آن فرشته، پرده از جهنم برداشت، یکی از درهای جهنم را باز کرد، آتش شعله کشید...، پیامبر جهنم را دید و از مأمور جهنم پرسید:

آنان کیستند که زبان خود را قیچی می‌کنند؟

ای محمد! آنان سخنورانی هستند که خود به گفته‌هایشان عمل نکردند. (4)

آنان کیستند که با ناخن، صورت خود را می‌خراشند!

ای محمد! اینان کسانی هستند که غیبت مردم می‌کردند. (5)

ص: 38

1- . إنّ الله سخر لي البراق وهي دابة من دواب الجنة ليست بالطويل ولا بالقصير ، فلو أنّ الله أذن لها لجالت الدنيا والآخرة في جريه واحده... مسند زيد بن علي ص 497، عيون أخبار الرضا ج 1 ص 35، بحار الأنوار ج 18 ص 316، التفسير الصافي ج 3 ص 167، تفسير نور الثقلين ج 3 ص 100، إنّ اشتقاق البراق من البرق لسرعته... عمده القاري ج 15 ص 126.

2- . فوافي أربعة آلاف وأربعمئة نبّي وأربعة عشر نبياً... بحار الأنوار ج 18 ص 317، فجمع ماشاء الله من أنبيائه بيت المقدس: الخرائج والجرائح ج 1 ص 84، حشر الله الأولين والآخرين من النبيين والمرسلين... الكافي ج 8 ص 121، الاحتجاج ج 2 ص 6، تفسير القمّي

ج 1 ص 233.

3- . فقد منى جبرئيل فصلت بهم... بحار الأنوار ج 18 ص 391.

4- . مررت ليله أسرى بي على قوم تُقرض شفاهم بمقاريض من نار، قلت: ما هؤلاء؟ قال: هؤلاء خطباء امتك... مسند أحمد ج 3 ص

180، مجمع الزوائد ج 7 ص 276، تفسير ابن كثير ج 1 ص 89، الدر المنثور ج 1 ص 64، تفسير البغوى ج 1 ص 68.

5- . مررت ليله أسرى بي فرأيت قوماً يخمشون وجوههم بأظافيرهم، فسألت جبرئيل عنهم فقال: هم الذين يغتابون الناس... شرح نهج

البلاغه ج 9 ص 60، لما عرج بي ربي مررت بقوم لهم أظفار من نحاس يخمشون وجوههم وصدورهم... مسند أحمد ج 3 ص 224،

الجامع الصغير ج 2 ص 421، كنز العمال ج 3 ص 587، فيض القدير ج 3 ص 587، تفسير القرطبي ج 16 ص 336.

آن زنان چرا بر گیسوان خویش آویزان شده اند؟

ای محمد! این جزای آنانی است که موی سر خود را به نامحرم نشان می دادند. (1)

پیامبر افراد دیگری را در حال عذاب دید... سپس نگهبان جهنم دستور داد تا در جهنم بسته شود.

پیامبر به حرکت خود ادامه داد، به فرشته دیگری رسید، او عزرائیل بود و به پیامبر سلام کرد و گفت: «من هر روز، پنج بار به همه خانه ها سر می زوم و اگر ببینم عده ای بر مرده ای گریه می کنند به آنان می گویم: گریه نکنید، که من به سوی شما هم باز می گردم». (2)

پیامبر به حرکت خود ادامه داد، آسمان دوم و سوم را پشت سر گذاشت، در هر آسمانی، فرشتگان به او خوش آمد گفتند. پیامبر به آسمان چهارم رسید، در آسمان چهارم «بیت المعمور» قرار دارد، بیت المعمور، کعبه فرشتگان است، آن ها دور آن طواف می کنند. (3)

جبرئیل اذان گفت، فرشتگان، پشت سر پیامبر صف بستند و نماز بر پا شد. (4)

بعد از نماز، پیامبر حرکت کرد، از آسمان پنجم و ششم گذشت، در آسمان هفتم دو نهر دید: «نهر کوثر و نهر رحمت». پیامبر از نهر کوثر مقداری آشامید و سپس در نهر رحمت، غسل کرد و به سوی عرش رفت. (5)

پیامبر وارد عرش شد، در آنجا فرشته ای را دید که همواره در حال شمردن بود، او فرشته باران بود و از اول دنیا تا روز قیامت، عدد قطره های باران را حساب

ص: 39

1- . رأیت امرأة معلقة بشعرها يغلى دماغ رأسها ، ورأيت امرأة معلقة بلسانها والحميم يصب في حلقها...: عيون أخبار الرضا ج 1 ص 14، وسائل الشيعة ج 20 ص 213، بحار الأنوار ج 8 ص 309.

2- . ثم مرت بملك من الملائكة جالس على مجلس ، وإذا جميع الدنيا بين ركبتيه ، وإذا بيده لوح من نور...: تفسير القمّي ص 5، تفسير نورالثقلين ج 3 ص 104، بحار الأنوار ج 18 ص 322.

3- . لأنها بحذاء بيت المعمور ، وهو مربع: علل الشرائع ج 2 ص 398، من لايحضره الفقيه ج 2 ص 191، بحار الأنوار ج 55 ص 5، وجعل لهم البيت المعمور الذي في السماء الرابعة: علل الشرائع ج 2 ص 407.

4- . لما أسرى برسول الله ص فبلغ البيت المعمور وحضرت الصلاة ، فأذن جبرئيل وأقام ، فتقدم رسول الله وصف الملائكة...: الكافي ج 3 ص 303، الاستبصار ج 1 ص 305، تهذيب الأحكام ج 2 ص 60، وسائل الشيعة ج 5 ص 368.

5- . قدم بين يدي يا محمد ، فتقدمت فإذا أنا بنهر حافته قباب الدرّ واليواقيت ، أشدّ بياضاً من الفضة...: بحار الأنوار ج 18 ص 392، خرجت فانقاد لي نهران: نهر يُسمّى الكوثر ، ونهر يُسمّى الرحمة ، فشربت من الكوثر...: تفسير القمّي ج 2 ص 10 ، التفسير الصافي ج 3 ص 174، بحار الأنوار ج 18 ص 327.

می کرد. پیامبر به او گفت:

آیا تو تعداد قطره های باران هایی را که از اول خلقت تاکنون باریده است می دانی؟

آری. با این حال من نمی توانم یک چیز را شمارش کنم؟

چه چیزی را؟

اگر عدّه ای جمع شوند و اسم تو را ببرند و بر تو صلوات بفرستند من نمی توانم ثواب آن صلوات را حساب کنم. (1)

سفر پیامبر ادامه پیدا کرد، او وارد بهشت شد، او درخت «طوبی» را دید، درختی بزرگ که در همه خانه های بهشتی شاخه ای از آن وجود داشت. زیر این درخت چهار نهر جاری بود: نهری از آب گوارا، نهری از شیر، نهری از شراب بهشتی، نهری از عسل. (2)

پیامبر از بهشت عبور کرد و به مَلَكُوت رسید، جبرئیل به پیامبر گفت: «اگر به اندازه سر سوزنی جلوتر بیایم، پر و بال من می سوزد». (3)

پیامبر جلوتر رفت... صدایی به گوش پیامبر رسید: «ای احمد!»، پیامبر احساس کرد که این صدا شبیه صدای علی علیه السلام است!

تو به پیامبر چنین گفتی: «ای احمد! من به قلب تو نظر کردم، دیدم که هیچ کس را به اندازه علی، دوست نداری! برای همین با صدایی مانند صدای علی با تو سخن می گویم تا قلب تو آرام گیرد». (4)

آری، تو جسم نیستی، هرگز مثل انسان ها سخن نمی گویی، تو صدایی را ایجاد کردی تا پیامبر آن را بشنود، تو آن صدا را شبیه صدای علی علیه السلام قرار دادی.

ص: 40

1- . فرأیت ملكاً له ألف يد، لكل يد ألف إصبع، وهو يحاسب ويعدّ بتلك الأصابع... مستدرک الوسائل ج 5 ص 355، جامع أحاديث الشيعة ج 15 ص 486.

2- . تجرى نهر في أصل تلك الشجرة تنفجر منها الأنهار الأربعة، نهر من ماء غير آسن، ونهر من لبن... تفسير القمّي ج 2 ص 237، التفسير الصافي ج 5 ص 23، بحار الأنوار ج 8 ص 137.

3- . فإن تجاوزته احترقت أجنحتي بتعدّي حدود ربّي جلّ جلاله... علل الشرائع ج 1 ص 6، عيون أخبار الرضا ج 2 ص 238، كمال الدين ص 255، بحار الأنوار ج 26 ص 337.

4- . فاطّلت علي سرائر قلبك فلم أجد أحداً أحبّ من عليّ بن أبي طالب إلى قلبك، فخاطبتك بلسانه كيما يطمئنّ قلبك...، المختصر ص 171، التفسير الصافي ج 3 ص 177، كشف الغمّه ج 1 ص 103، ينابيع المودّه ج 1 ص 246.

چه کسی از بندگان مرا بیشتر دوست داری؟

بارخدا، تو خود بر قلب من آگاهی داری.

آری، من می دانم، ولی اکنون می خواهم از زبان خودت بشنوم!

پسر عمویم علی را بیش از همه دوست دارم. (1)

در روز قیامت تو شیعیان علی را شفاعت خواهی کرد. (2)

وقتی پیامبر این سخن را شنید به سجده رفت، هیچ کس نمی داند سجده او چقدر طول کشید...

پیامبر مهمان تو بود... فقط تو می دانی که چه سخنانی به او گفتی... وقت بازگشت فرارسید... جبرئیل در انتظار پیامبر بود. پیامبر نزد او

بازگشت و سپس آسمان ها را یکی بعد از دیگری پشت سر گذاشت و به سوی زمین آمد... (3)

بر این باورم که معراج پیامبر در بیداری بوده است، او با جسم خود به آسمان ها رفت، این یک معجزه بزرگ بود.

ایستگاه 12

خدا! تو علم گذشته و آینده را به پیامبر دادی، او از همه حوادثی که تا روز قیامت در این جهان روی می دهد، باخبر بود. تو از علم خود به او بهره فراوان دادی.

بعضی از انسان ها وقتی مقداری بیشتر از دیگران می دانند، دچار غرور و تکبر می شوند، اما پیامبر همواره متواضع و فروتن بود، علمی که تو به او داده بودی او را

ص: 41

1- . أريد أن أسمع من فيك، فقلت: ابن عمي علي بن أبي طالب...: بحار الأنوار ج 25 ص 383.

2- . فأحب علياً فأنى أحبه، وأحب من يحبه، وأحب من أحب من يحبه...: بحار الأنوار ج 18 ص 399، ج 40 ص 19، ووعدني الشفاعة في شيعته وأوليائه: بحار الأنوار ج 18 ص 399، ج 40 ص 19.

3- . فلةً وصلت إلى الملائكة، جعلوا يهتؤوني في السماوات ويقولون: هنيئاً لك يا رسول الله كرامة لك ولعليّ: بحار الأنوار ج 18 ص

به منزل بندگی رسانده بود. او نسبت به تو از همه متواضع تر بود، او بر روی خاک می نشست و زندگی زاهدانه ای داشت.

ایستگاه 13

وقتی تو محمد صلی الله علیه و آله را به پیامبری فرستادی، عده زیادی بت ها را می پرستیدند، رهبران آنان، منافع خود را در بت پرستی مردم می دیدند و برای همین تمام تلاش خود را به کار بردند تا مانع موفقیت محمد صلی الله علیه و آله شوند.

سرانجام محمد صلی الله علیه و آله مجبور شد که از مکه به مدینه هجرت کند. بعد از مدتی بت پرستان سپاهی را تشکیل دادند و به جنگ او آمدند. اینجا بود که تو ترس را در دل دشمنانش انداختی و این گونه او را یاری کردی، تو جبرئیل و میکائیل و دیگر فرشتگان بزرگ خویش را فرستادی تا او را یاری کنند.

در روز جنگ «بدر» تو جبرئیل را همراه با پرچمی نزد محمد صلی الله علیه و آله فرستادی. وقتی که محمد صلی الله علیه و آله این پرچم را برافراشت، ترس و وحشت عجیبی در دل دشمنان پدیدار گردید و آنان شکست خوردند. (1)

در آیه 33 سوره توبه، این وعده را به پیامبر دادی که او را بر دشمنانش پیروز کنی و روزگاری فرا برسد که در سرتاسر جهان، هیچ دینی غیر از دین اسلام نباشد و کفر نابود شود هر چند کافران از این کار تو، ناراحت شوند. (2)

این وعده تو چه زمانی محقق می شود؟

روزگار ظهور مهدی علیه السلام.

آن روز است که تو دین اسلام را بر همه جهان مسلط می کنی، آن روز، روز

ص: 42

1- . وهی رایه رسول الله نزل بها جبرئیل یوم بدر: الغیبه للنعمانی ص 320، بحار الأنوار ج 19 ص 32. یسیر الرعب قدامها شهراً ووراءها شهراً وعن یمینها شهراً وعن یسارها شهراً: بحار الأنوار ج 52 ص 360.

2- . (هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ).

باشکوهی است. در آن وقت، از ظلم و ستم هیچ خبری نخواهد بود.

ظهور مهدی علیه السلام، وعده توست و سرانجام وعده تو، فرا می رسد. اندکی صبر، سحر نزدیک است...

ایستگاه 14

«کعبه، خانه صدق پیامبر و خاندان او بود، تو کعبه را برای پیامبر و خاندانش، اولین خانه عبادت قرار دادی».

وقتی آدم علیه السلام از بهشت رانده شد، روی کوه «صفا» قرار گرفت، همان کوهی که فقط 130 متر با کعبه فاصله دارد. آدم علیه السلام در بالای این کوه سر به سجده گذاشت، گریه کرد و توبه او را پذیرفتی و جبرئیل را فرستادی تا او و همسرش را به جایی ببرد که در آنجا کعبه ساخته خواهد شد.

جبرئیل در آنجا خانه تو را بنا کرد، آن وقت تو دستور دادی تا هفتاد هزار فرشته از آسمان نازل شوند و دور کعبه طواف کنند، آدم علیه السلام نیز به طواف پرداخت. تو رحمت خود را بر آدم علیه السلام نازل کردی و او را پیامبر خود قرار دادی. تو برای کعبه، حرمت زیادی قرار دادی و سوگند یاد کردی که هر کس به طواف کعبه بیاید و دور آن طواف کند، گناهانش را می بخشی. (1)

کعبه، مبارک و مایه هدایت مردم است، آنجا پناهگاه و کانون امن و امان است.

توبه ابراهیم علیه السلام مأموریت مهمی دادی. به او دستور دادی تا همسر و فرزندش، اسماعیل را به مکه ببرد، از او خواستی تا کعبه را بازسازی کند.

وقتی کار بازسازی کعبه تمام شد، از او خواستی تا بر روی سنگی بایستد و همه مردم را به سوی کعبه فرا خواند.

ص: 43

1- . فرحهمما الرحمان الرحيم عند ذلك، وأوحى إلى جبرئيل: أنا الله الرحمان الرحيم...: الكافي ج 4 ص 196، علل الشرائع ج 2 ص 421، مستدرک الوسائل ج 9 ص 337، بحار الأنوار ج 11 ص 183، جامع أحاديث الشيعة ج 10 ص 10، تفسير العياشي ج 1 ص 36، تفسير نور الثقلين ج 1 ص 125.

سنگی که ابراهیم علیه السلام بر روی آن ایستاد، نزدیک کعبه قرار دارد و نام آن «مقام ابراهیم» است. این سنگ همواره در کنار کعبه است تا همه بدانند که کعبه، یادگار ابراهیم علیه السلام است، کعبه، میراث اوست. کسی که به سفر حج می رود باید نماز طواف را پشت مقام ابراهیم نماز بخواند، او با این کار، ثابت می کند پیرو ابراهیم علیه السلام است. (1)

در جای جای سرزمین مکه، نشانه های ابراهیم علیه السلام به چشم می آید، کسی که می خواهد حاجی بشود باید به «عرفات» برود و سپس در «منا» قربانی کند و... همه این ها سنت هایی از ابراهیم علیه السلام است. (2)

کعبه، اولین معبد یکتاپرستی است، تو کعبه را مایه هدایت همه قرار دادی، در آن سرزمین، نشانه های ایمان هویدا می باشد، در آنجا مقام ابراهیم علیه السلام نمایان است.

کسی که به آنجا برود، احترام دارد و بایستی در امن و امان باشد، هر کس که واقعاً پیرو ابراهیم علیه السلام باشد و برای انجام حج به مکه برود و حج به جا آورد، دیگر از آتش جهنم در امان است.

کعبه یادگار ابراهیم علیه السلام و محمد صلی الله علیه و آلهو خاندان اوست. تا زمانی که کعبه پابرجا باشد، اسلام هم پابرجاست. تو کعبه را محل دعوت محمد صلی الله علیه و آلهو خاندان او قرار داده ای، اگر آنان نبودند، دین و کعبه تو پابرجا نبود. پس آبادانی کعبه به همت آنان است. کعبه خانه توست، اما بقای این خانه، مدیون آنها می باشد. وقتی مهدی علیه السلام هم ظهور کند از کنار کعبه حرکت خویش را آغاز می کند.

ایستگاه 15

ص: 44

1- . واتخذوا من مقام ابراهیم مصلى، یعنی بذلک رکعتی طواف الفریضه: تهذیب الأحکام ج 5 ص 138، جامع أحادیث الشیعه ج 11 ص 388.

2- . آل عمران: آیات 97 96

توانسان ها را بدون امام رها نمی کنی، برای جانشینی بعد از پیامبر، برنامه داری، علی علیه السلام و یازده امام بعد از او را به عنوان جانشینان پیامبر انتخاب کردی، تو دوازده امام را از گناه و زشتی ها پاک گردانیدی و به آنان مقام عصمت دادی و وظیفه هدایت مردم را به دوش آنان نهادی و از مردم خواستی تا از آنان پیروی کنند.

تو آیه «تطهیر» را در قرآن نازل کردی و در آیه 33 سوره احزاب چنین گفتی:

«إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا».

من باید درباره این آیه، بیشتر بدانم...

در خانه باز شد، فاطمه علیها السلام در حالی که ظرف غذایی را در دست داشت از خانه خارج شد و به سوی خانه پدر رفت. فاطمه علیها السلام در خانه پدر را زد، امّ سلمه (همسر پیامبر) در را باز کرد.

فاطمه علیها السلام نزد پدر رفت، سلام کرد و جواب شنید و به پیامبر گفت: «پدر جان! برای شما غذایی آماده کرده ام». پیامبر پاسخ داد: «برو به علی و فرزندان خبر بده به اینجا بیایند تا این غذا را با هم بخوریم» (1).

لحظاتی گذشت... فاطمه، علی، حسن و حسین علیهم السلام نزد پیامبر بودند، پیامبر امّ سلمه را صدا زد و گفت: «می خواهم لحظاتی با عزیزان خود تنها باشم، لطفاً کسی را به خانه راه نده».

پیامبر عزیزان خود را نزد خود خواند، سپس عباى خود را برداشت و بر روی آنان انداخت و دست خود را رو به آسمان گرفت و گفت: «خدایا! علی، جانشین من است، فاطمه دختر من است، حسن و حسین پسران من هستند، خدایا! هر پیامبری خاندانی داشته است که پس از مرگ او یادگار او بوده اند، علی و فاطمه و

ص: 45

1- . فاجتذب من تحتی کساءً خیرياً كان بساطاً لنا على المثابه في المدينة فلقه رسول الله وأخذ طرفي الكساء...: الطوائف في معرفه مذاهب الطوائف ص 126، ذخائر العقبی ص 22، بحار الأنوار ج 35 ص 221، مسند أحمد ج 6 ص 298، شواهد التنزیل ج 2 ص 104، تفسیر ابن کثیر ج 3 ص 492، إنّ النبی کان فی بیتها، فأتت فاطمه بمرمه فیها حریره فدخلت بها علیه، قال: ادعی لی زوجک واینیک...: بحار الأنوار ج 35 ص 220، تفسیر مجمع البیان ج 8 ص 156، تفسیر الثعلبی ج 8 ص 42.

حسن و حسین، خاندان من هستید، از تو می خواهم آنان را از پلیدی ها دور کنی و آنان را پاک گردانی» (1).

دستان پیامبر به سوی آسمان بود، او منتظر بود که دعایش مستجاب شود... لحظاتی گذشت، جبرئیل نازل شد و بخش دوم آیه 33 سوره احزاب را برای پیامبر خواند:

«إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا».

«خدا اراده کرده است که خاندان پیامبر را از هر پلیدی پاک نماید و آنان را پاکیزه گرداند».

لبخند بر چهره پیامبر نشست، او این آیه را سه بار با صدای بلند خواند.

پیامبر می خواست مردم مدینه با این آیه آشنا شوند، او هر روز هنگام اذان صبح به در خانه فاطمه علیها السلامی آمد، در را می زد و می گفت: «السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا أَهْلَ بَيْتِ النَّبِيِّ! سلام بر شما ای خاندان پیامبر! رحمت خدا بر شما! وقت نماز فرا رسیده است»، سپس این آیه را می خواند. (2)

پیامبر هر روز این کار را انجام می داد تا مردم بدانند که اهل بیت علیهم السلام چه کسانی هستند. پیامبر می خواست همه با حقیقت آشنا شوند و بدانند که این آیه درباره علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلامنازل شده است و آنان به حکم قرآن معصوم هستند و از هر گناه و پلیدی، دور هستند. (3)

ایستگاه 16

تو دوست داشتی که بندگان از جهل و نادانی نجات یابند و به رستگاری برسند،

ص: 46

1- . ثُمَّ لَفَّ عَلَيْهِمْ ثَوْبَهُ أَوْ قَالَ: كَسَاءً ثُمَّ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ: (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا)، ثُمَّ قَالَ: اللَّهُمَّ هُوَ أَهْلُ بَيْتِي، وَأَهْلُ بَيْتِي أَحَقُّ: بحار الأنوار ج 35 ص 217، المستدرک للنیشابوری ج 2 ص 416، السنن الکبری للبیهقی ج 2 ص 152، شواهد التنزیل ج 2 ص 64، تاریخ مدینه دمشق ج 41 ص 25، تاریخ الإسلام ج 6 ص 217، فذخلا ودخلت معهما.

2- . لَمَّا بَنَى أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ بِفَاطِمَةَ اخْتَلَفَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِلَى بَابِهَا أَرْبَعِينَ صَبَاحًا، كُلَّ غَدَاةٍ يَدُقُّ الْبَابَ...: تفسير فرات الكوفي ص 399، بحار الأنوار ج 35 ص 216.

3- . شهدت النبيص أربعين صباحاً يجيء إلى باب علي وفاطمة عليهما السلام فيأخذ بعضادتي الباب ثم يقول: السلام عليكم أهل البيت...: الأمالی للطوسی ص 251، بحار الأنوار ج 35 ص 209، تفسير نور الثقلين ج 3 ص 410.

برای همین بود که محمد صلی الله علیه و آله را به پیامبری فرستادی و به او فرمان دادی همگان را به سوی تو راهنمایی کند، محمد صلی الله علیه و آله را این راه سختی های زیادی را تحمل نمود و با مشکلات زیادی روبرو شد.

گروهی از مسلمانان با خود فکر کردند: «خوب است به پیامبر چیزی به عنوان مزد رسالت او بدهیم، به راستی که او ما را از جهل و نادانی نجات داد و برای هدایت ما تلاش بسیاری نمود».

اینجا بود که تو آیه 23 سوره «شورا» را نازل کردی:

«قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى...».

«ای محمد! به مردم بگو که من از شما هیچ مزدی جز دوستی خاندانم نمی خواهم».

تو مزد رسالت پیامبر را دوستی خاندانش قرار دادی. کسی که می خواهد راهی به سوی تو داشته باشد باید خاندان پیامبر را دوست بدارد.

پیامبر از مسلمانان مزد و پاداش مادی نخواست، بلکه چیزی از آنان خواست که نفعش به خود آنان باز می گردد، دوستی خاندان پیامبر راه سعادت را برای آنان هموار می سازد.

منظور از این دوستی چیست؟ دوستی خاندان پیامبر یعنی ادامه راه نبوت! راه امامت، استمرار راه پیامبران است، تو هرگز انسان ها را بدون امام رها نمی کنی.

وقتی پیامبر آیه 23 سوره شورا را برای مردم خواند، عده ای به فکر فرو رفتند. اینجا بود که تو آیه 47 سوره «سبأ» را نازل کردی و از محمد صلی الله علیه و آله خواستی تا به آنان چنین بگوید:

ص: 47

«قُلْ مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ...»

«ای مردم! آن پاداشی که از شما خواسته ام به نفع خود شماست.»

آری، اگر پیامبر از مردم خواست تا خاندان او را دوست داشته باشند، برای این است که نفع آن به خود آنان می رسد، هر کس خاندان پیامبر را دوست بدارد، از نعمت هدایت آنان بهره مند می شود و در روز قیامت از عذاب رهایی می یابد. (1)

تو دوست داشتی که مردم این مطلب را به خوبی درک کنند، برای همین آیه 57 سوره فرقان را نازل کردی:

«قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِلَّا مَنْ شَاءَ أَنْ يَتَّخِذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا».

«ای محمد! به مردم بگو که من هیچ مزدی از شما نمی خواهم، فقط کسانی که می خواهند راه خدا را پیش گیرند، اجر مرا می دهند، [اجر من همان مودت خاندان من است].»

در آیه 57 سوره «فرقان» می خوانم که اگر کسی راه تو را در پیش گیرد، مزد پیامبر را داده است. در آیه 23 سوره شورا می خوانم که مزد پیامبر، همان دوستی و مودت خاندان اوست. پس نتیجه می گیرم که دوستی خاندان پیامبر، همان راه تو می باشد.

تو با این سخنان می خواستی راه امامت و ولایت را به مردم نشان بدهی. هر کس می خواهد مزد پیامبر را بدهد، باید اهل بیت علیهم السلام را دوست بدارد و از آنان پیروی کند. این دوستی همراه با پیروی از آنان، راه نجات است. اگر کسی فقط آنان را دوست بدارد، اما ولایت آنان را قبول نداشته باشد، راه به جایی نمی برد. محبت همراه با قبول ولایت خاندان پیامبر، راه رسیدن به خداست.

ص: 48

1- . اجر الموده الذی لم اسالکم غیره فهو لکم، تهتدون به...: الکافی ج 8 ص 379، بحار الأنوار ج 23 ص 253، التفسیرالصافی ج 4 ص 226، البرهان ج 4 ص 232.

من باید بدانم اگر اهل بیت علیهم السلام را دوست بدارم، به خود نفع رسانده ام، درست است که مزد رسالت را ادا کرده ام، اما اهل بیت علیهم السلام که نیازی به این دوستی من ندارند، این من هستم که با این دوستی، پیش تو ارزش پیدا می کنم.

خوشا به حال کسی که اهل بیت علیهم السلام را با تمام وجود دوست دارد و تلاش می کند تا نام و یاد آنان را زنده نگاه دارد و محبت آنان را بر دل های مردم، پیوند زند، چنین

کسی مزد رسالت پیامبر را به خوبی ادا کرده است و از زندگی خود، توشه ای ارزشمند برای آخرت برگرفته است.

اهل بیت علیهم السلام رهبر و پیشوای مردم هستند و تو از همه خواسته ای که از آنان پیروی کنند تا به شاهراه هدایت رهنمون شوند. آنان ریشه و اساس همه خوبی ها هستند، هر چه خوبی و زیبایی در جهان است، از وجود آنان سرچشمه گرفته است، خوبی همه خوبان، از وجود آنان می باشد. آنان راه رسیدن به خشنودی تو هستند.

آری، آنان دروازه های ایمان هستند، اگر من می خواهم به سوی ایمان واقعی رو کنم باید به سوی آنان رو کنم و به آنان توجه نمایم، حقیقت ایمان را باید از آنان فرا بگیرم، برای رسیدن به سعادت، باید راه آنان را بپیمایم.

تو دوست داری که بندگان از راه آنان به سوی تو بیایند، اگر دوست دارم تو صدایم را بشنوی و حاجتم را بدهی باید به در خانه آنان بروم. (1)

ص: 49

1- . السلام علیکم یا اهل بیت النبوه و موضع الرساله، و مختلف الملائکه و مهبط الوحی، و معدن الرحمه و خزّان العلم...: عیون أخبار الرضاع ج 1 ص 305، کتاب من لا یحضره الفقیه ج 2 ص 609، تهذیب الأحکام ج 6 ص 95، وسائل الشیعه ج 14 ص 309، المزار لابن المشهدی ص 523، بحار الأنوار ج 99 ص 127، جامع أحادیث الشیعه ج 12 ص 298.

من شیعه هستم و چنین باور دارم که انسان‌ها با تو پیوند دارند، راه ارتباط آنان با تو باز است، تو در هر زمانی، نماینده‌ای معصوم در میان انسان‌ها قرار داده‌ای، گاهی پیامبر و گاهی امام. تا روز قیامت، این رشته قطع نمی‌شود.

روزهای آخر زندگی پیامبر که نزدیک شد، از او خواستی تا از مردم برای ولایت علی علیه السلام بیعت بگیرد، زیرا این قانون توست که برای هر نسلی، هدایتگری آسمانی قرار می‌دهی. تو در آیه 7 سوره «رعد» از سنت و روش خود سخن گفته‌ای:

«إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ».

ماجرای نزول این آیه چه بود؟

عده‌ای نزد محمد صلی الله علیه و آله می‌آمدند و از او می‌خواستند معجزاتی مانند عصای موسی علیه السلام برای آنان بیاورد، عصای موسی علیه السلام معجزه بزرگی بود، وقتی آن را بر

سنگی زد، از آن دوازده چشمه آب جوشید، وقتی آن عصا را در مقابل فرعون بر زمین انداخت، تبدیل به اژدهایی بزرگ شد. کافران چنین درخواست هایی را از محمد صلی الله علیه و آله داشتند، اما درخواست های آنان برای ایمان آوردن نبود، آن ها دنبال بهانه بودند.

تو قرآن را معجزه محمد صلی الله علیه و آله قرار داده بودی، محمد صلی الله علیه و آله از آنان خواسته بود تا یک سوره مانند قرآن بیاورند، اگر آنان به دنبال حقیقت بودند، وقتی عجز خود را از آوردن یک سوره مانند قرآن دیدند، باید ایمان می آوردند، آنان بهانه جویی می کردند.

اینجا بود که تو آیه 7 سوره رعد را نازل کردی و با محمد صلی الله علیه و آله چنین سخن گفتی: «ای محمد! به بهانه جویی این کافران توجه نکن، تو وظیفه خود را انجام بده، پیام مرا به آنان برسان و آنان را از عذاب روز قیامت بترسان، تو وظیفه نداری که همه را به اجبار مؤمن کنی، وظیفه تو تنها رساندن پیام من است و بس! فقط تو نیستی که این وظیفه را داری، من در همه زمان ها برای هر قومی، راهنمایی قرار دادم».

اکنون می دانم که تو محمد صلی الله علیه و آله را فرستادی تا مردم را از عذاب قیامت بیم دهد و در هر زمان، هدایت کننده ای فرستادی. آیا من می توانم آن هدایت کننده را بشناسم؟

روزی پیامبر خواست وضو بگیرد، او به علی علیه السلام اشاره کرد و علی علیه السلام برای او ظرف آبی آورد، پیامبر وضو گرفت، سپس دست علی علیه السلام را گرفت و این آیه را خواند و در تفسیر آن، چنین گفت: «من همان کسی هستم که مردم را از عذاب خدا بیم می دهم»، پس از آن دستش را به سینه علی علیه السلام گذاشت و گفت: «ای علی! خدا در

هر زمان برای مردم، راهنمایی قرار می دهد، تو راهنمای این مردم هستی» (1).

اسم او «عبدالرحیم» بود، او در شهر کوفه زندگی می کرد، به مدینه آمده بود تا امام باقر علیه السلام را ببیند و از علم و دانش آن حضرت بهره ببرد.

آن روز امام باقر علیه السلام از عبدالرحیم این سؤال را کرد:

ای عبدالرحیم! آیا آیه 7 سوره رعد را به خاطر داری؟ آنجا که خدا به پیامبر می گوید: «ای محمد! تو بیم دهنده هستی و برای هر قومی، راهنمایی است».

آری.

حتماً شنیده ای که پیامبر صلی الله علیه و آله این آیه را خواند و علی علیه السلام را به عنوان راهنمای مردم معرفی کرد.

بله. این سخن را شنیده ام.

اکنون از تو می پرسم: امروز چه کسی راهنما و هدایت کننده مردم است؟

فدایت شوم. من باور دارم که شما هدایت کننده این مردم هستید.

سخن تو حق است. ای عبدالرحیم! بدان که قرآن زنده است و هرگز نمی میرد، در همه زمان ها، برای مردم راهنمایی آسمانی وجود دارد.

آن روز عبدالرحیم دانست که تو در هر زمانی برای مردم راهنما و هدایت کننده قرار داده ای، تو زمین را هیچ گاه از حجت و امام خالی نمی گذاری، دوازده امام معصوم، وظیفه رهبری جامعه را به عهده دارند، این همان راه امامت است که تو مردم را به پیروی از آن فرا خوانده ای. (2).

ایستگاه 18

ص: 53

-
- 1- . انما انت منذر و یعنی نفسه ثم ردها الى صدر علی ثم قال: (ولکل قوم هاد)، ثم قال: انک منار الانام... البرهان ج 3 ص 232، انا المنذر و علی الهادی و کل امام هاد...: بحار الأنوار ج 35 ص 404، البرهان ج 3 ص 231، تفسیر نور الثقلین ج 2 ص 484.
 - 2- . السلام علی الأئمة الدعاه، والقاده الهداه، والساداه الولاه، والذاده الحماه وأهل الذکر، وأولی الأمر...: عیون أخبار الرضاع ج 1 ص 305، من لا یحضره الفقیه ج 2 ص 609، تهذیب الأحکام ج 6 ص 95.

«پیامبر در زمانی که مردم در حضورش بودند چنین گفت: «هر کس من مولای او هستم، علی مولای اوست... هر کس من، مولای اویم، علی امیر اوست».

اینجا دیگر از غدیر سخن به میان می آید، روز هجدهم ماه ذی الحجّه سال دهم هجری. بیش از صد و بیست هزار نفر همراه پیامبر از سفر حجّ باز می گشتند. آنان به سرزمین غدیر خم رسیدند.

تو جبرئیل را فرستادی تا آیه 67 سوره مائده را بر پیامبر نازل کند:

«يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ...».

«ای پیامبر! آنچه به تو گفته ام برای مردم بازگو کن که اگر این کار را نکنی، وظیفه خود را انجام نداده ای. بدان که من تو را از فتنه ها حفظ می کنم».

پیامبر دستور داد تا همه متوقف شوند، او صبر کرد تا کسانی که عقب کاروان بودند، برسند...

منبری از جهازِ شتران آماده شد، پیامبر به بالای آن رفت و چنین گفت: «من چگونه پیامبری برای شما بودم؟» (1).

همه گفتند: «تو پیامبر خوبی برای ما بوده ای، خدا به تو بهترین پاداش ها را بدهد!» (2).

سپس پیامبر علی علیه السلام را صدا زد تا به بالای منبر بیاید، بعد چنین گفت: «ای مردم! چه کسی بر شما ولایت دارد؟». همه گفتند: «خدا و پیامبر او» (3).

پیامبر دست علی علیه السلام را گرفت و با صدای بلند گفت: «هر کس من مولای او هستم این علی، مولای اوست. خدایا! هر کس ولایت علی را بپذیرد، تو مولای او باش و او را یاری کن و هر کس با علی دشمنی کند با او دشمن باش و او را ذلیل کن» (4).

ص: 54

1- . أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّهُ لَمْ يَكُنْ نَبِيًّا مِنَ الْأَنْبِيَاءِ مِمَّنْ كَانَ قَبْلُ إِلَّا وَقَدْ عَمَّرَ، ثُمَّ دَعَا اللَّهَ فَأَجَابَهُ... : تفسیر العیاشی ج 1 ص 334، بحار الأنوار ج 37 ص 141؛ قال: كَأَنِّي دُعِيتُ فَأَجِبتُ... : فضائل الصحابه ص 15، المستدرک للحاکم ج 3 ص 109، مجمع الزوائد ج 9 ص 164، السنن الكبرى للنسائی ج 5 ص 130، خصائص أمير المؤمنين للنسائی ص 93، المعجم الكبير ج 5 ص 166، تفسیر آلوسی ج 6 ص 194.

2- . شهد أنك بلغت ونصحت وأدیت ما علیک... : تفسیر العیاشی ج 1 ص 334، بحار الأنوار ج 37 ص 141.

3- . قال النبی: مَنْ أُولَى بِكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ؟ فَجَهَرُوا وَقَالُوا: اللَّهُ وَرَسُولُهُ، ثُمَّ قَالَ ثَانِيَهُ... : تفسیر العیاشی ج 1 ص 332، بحار الأنوار ج 37 ص 139.

4- . اللهم وال من والاه وعاد من عاداه: بصائر الدرجات ص 97، قرب الإسناد ص 57، الكافي ج 1 ص 294، التوحيد ص 212.

پیامبر این سخن خود را سه بار تکرار کرد. (1)

سخن پیامبر در آن روز، چنین ادامه پیدا کرد: «ای مردم! هر دانشی که خدا به من داده بود به علی آموختم، بدانید فقط او می تواند شما را به سوی رستگاری رهنمون شود... ای مردم! من پیامبر خدا هستم و علی جانشین من و فرزندان او، امامان شما هستند و آخرین آن ها، مهدی است. مهدی همان کسی است که یاری کننده دین خدا می باشد و پیامبران قبل از من به او بشارت داده اند، او از جانب خدا انتخاب شده است و وارث همه علم ها و دانش ها می باشد، او ولی خدا در روی زمین می باشد». (2)

سخن پیامبر به پایان رسید، بعد از لحظاتی، صدای الله اکبر پیامبر در غدیر پیچید. (3)

جبرئیل آیه جدیدی بر پیامبر نازل کرده بود، آن آیه، آیه سوم سوره مائده بود:

«الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ...».

«امروز دین را بر شما کامل کرده و نعمت خود را تمام نمودم و به این راضی شدم که اسلام، دین شما باشد».

پیامبر این آیه را برای مردم خواند، همه مردم فهمیدند که اسلام با ولایت علی علیه السلام کامل شده است. آری، اسلام بدون ولایت علی علیه السلام، دین ناقصی است که هرگز نمی تواند انسان را به کمال برساند. (4)

ایستگاه 19

پیامبر برای مردم از حقیقت دیگری خبر داد، او به مردم گفت: «من و علی از

ص: 55

1- بن کنت مولاہ فعلی مولاہ... فقالها ثلاثاً: تفسیر فرات ص 506، ینابیع المودّہ ج 1 ص 104 و ج 3 ص 142، الطرائف ص 144، وراجع: الکافی ج 1 ص 295، الأمالی للطوسی ص 247، بحار الأنوار ج 37 ص 124.

2- . عاشر الناس، فأمّنوا باللّٰه ورسوله والنور الذي أنزل، أنزل الله النور فيّ ثمّ فيّ عليّ، ثمّ النسل منه إلى المهدي: الاحتجاج ج 1 ص 77، إقبال الأعمال ج 2 ص 247، بحار الأنوار ج 37 ص 132؛ معاشر الناس، إنّي نبيّ وعلیّ وصيّي، ألا إنّ خاتم الأئمّه منّا القائم المهدي... : روضه الواعظين ص 97، الاحتجاج ج 1 ص 80، التحصين ص 588، بحار الأنوار ج 37 ص 213.

3- . لَمَّا نَزَلَتْ: (الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ...)، قال النبيّ: الله أكبر عليّ إكمال الدين... : المسترشد ص 468، مناقب آل أبي طالب ج 2 ص 226، بحار الأنوار ج 37 ص 156.

4- . فقام بولايه عليّ يوم غدیر خمّ... فأنزل الله: الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ...: الکافی ج 1 ص 289، وراجع: دعائم الإسلام ج 1 ص 15، الأمالی للصدوق ص 50، روضه الواعظين ص 350، إقبال الأعمال ج 2 ص 262، بشاره المصطفى ص 328، المناقب للخوارزمي ص

135، كشف الغمّه ج 1 ص 296، تاريخ بغداد ج 8 ص 284، تاريخ مدينه دمشق ج 42 ص 233، البدايه والنهائيه ج 7 ص 386.

یک درخت هستیم و مردم از درخت های مختلف و گوناگون می باشند». پیامبر یگانگی خودش با علی علیه السلام را برای مردم بیان کرد تا آنان بدانند که باید از علی علیه السلام پیروی کنند.

آری، ادامه دین با راهنمایی های علی علیه السلام امکان می یابد و هر کس از او اطاعت

کند، از پیامبر اطاعت کرده است، زیرا هر دو از یک نور هستند.

پیامبر چنین گفت: «من و علی از یک درخت هستیم». این اشاره ای است به مقامی که تو به این دو بزرگوار داده ای.

وقتی تو اراده کردی که جهان هستی را بیافرینی، ابتدا نور محمد و علی علیهما السلام را

آفریدی. نور آنان، اولین آفریده تو بود، آن روزی که تو نور آنان را آفریدی، هنوز

زمین و آسمان ها را خلق نکرده بودی، نور محمد و علی علیهما السلام بود و غیر از آن، هیچ چیز دیگری نبود. (1)

نور آنان، سالیان سال، در ملکوت تو بود، این نور در آنجا عبادت تو را می نمود، بعد از آن تو اراده نمودی و آن نور را به جسم آنان منتقل نمودی، تو بر بندگانت منت نهادی و آنان را به این دنیای خاکی آوردی تا راه تو را به انسان ها نشان بدهند.

یک روز پیامبر رو به ابوذر کرد و برای او سخنان مهمی درباره آن نور گفت. ابوذر با دقت به سخنان پیامبر گوش کرد. وقتی سخن پیامبر به پایان رسید، ابوذر دانست که تو محمد و علی علیهما السلام را از یک نور آفریده ای. قبل از آن که تو آدم علیه السلام را

خلق کنی، آنان در عرش تو بودند.

ص: 56

1- . عن جابر عن أبي جعفر، قال: كان الله ولا شيء غيره، فأول ما ابتداء من خلق خلقه أن خلق محمدًا وخلقنا أهل البيت معه من نور عظمته: بحار الأنوار ج 3 ص 307؛ أول ما خلق الله نور نبيك يا جابر: كشف الخفاء ج 1 ص 265، تفسير الألويسي ج 1 ص 51، ينابيع الموده ج 1 ص 56، بحار الأنوار ج 15 ص 24، يا محمد، إني خلقتك وعلياً نوراً، يعني روحاً بلا بدن، قبل أن أخلق سماواتي وأرضي وعرشي وبحري: الكافي ج 1 ص 440، بحار الأنوار ج 54 ص 65.

وقتی که آدم علیه السلام را آفریدی، آن نور را به کمر او (صَلْب او) منتقل نمودی. آن نور همراه پیامبران (همانند نوح و ابراهیم علیهما السلام) بود. آن نور، نسل در نسل، از پدری به پدر دیگر منتقل شد تا این که نوبت به عبدالمطلب رسید.

عبدالمطلب هم جدّ محمد صلی الله علیه و آله بود و هم جدّ علی علیه السلام. عبدالمطلب پسران زیادی داشت، نام یکی از پسران او «عبدالله» بود (همان عبدالله که پدر پیامبر است) و نام پسر دیگرش «ابوطالب» بود (همان ابوطالب که پدر علی علیه السلام است).

تو آن نور مقدّس را دو قسمت کردی، قسمت اول آن را به «عبدالله» منتقل کردی تا بعداً از او، محمد صلی الله علیه و آله دنیا آید و قسمت دوم را به ابوطالب منتقل کردی تا از آن او، علی علیه السلام به دنیا آید. (1)

ابوذر این سخنان را از پیامبر شنید و برای همین بود که به خوبی فهمید که منظور «من و علی از یک درخت هستیم»، چیست.

ایستگاه 20

پیامبر از هر فرصتی برای بیان فضایل علی علیه السلام استفاده می کرد تا مردم به ارزش

وجودی علی علیه السلام پی ببرند، پیامبر برای مردم گفت: «مقام علی علیه السلام نزد من، مانند مقام هارون علیه السلام است برای موسی علیه السلام».

این سخن را پیامبر در ماجرای جنگ تبوک بیان کرد:

سال نهم هجری بود، پیامبر همراه با لشکر اسلام از مدینه به سوی تبوک حرکت کرد، او از علی علیه السلام خواست تا در مدینه بماند و در لشکر اسلام شرکت نکند. (در جنگ تبوک، لشکر اسلام برای مقابله با سپاه روم به سوی مرزهای روم حرکت کرد. امروزه، تبوک در شمال عربستان و نزدیک مرز اردن واقع شده است).

ص: 57

1- . عن أبي ذر قال : سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله وهو يقول خلقت أنا وعلی بن أبي طالب من نور واحد نسبح الله يمينه العرش قبل ان يخلق آدم بألفی عام... حتی انتهى بنا الی عبد المطلب فقسمننا بنصفین فجعلنی فی صلب عبد الله وجعل علیا فی صلب أبي طالب: علل الشرایع ج 1 ص 135.

پیامبر می دانست که عده ای از منافقان نقشه ای در سر دارند و می خواهند در زمانی که او در مدینه نیست، ضربه ای به اسلام بزنند، برای همین پیامبر از علی علیه السلام خواست که در مدینه بماند تا برنامه های منافقان نقش بر آب شود.

وقتی پیامبر از مدینه بیرون رفت، منافقانی که در مدینه مانده بودند، شایعه ای را بر سر زبان ها انداختند؛ آنها گفتند: «پیامبر دوست نداشت علی علیه السلام همراه او باشد و برای همین علی علیه السلام را همراه خود نبرد».

این سخن به گوش علی علیه السلام رسید، او از مدینه بیرون آمد تا خود را به پیامبر برساند، هنوز پیامبر از مدینه زیاد دور نشده بود.

وقتی علی علیه السلام به پیامبر رسید ماجرا را برای آن حضرت تعریف کرد. پیامبر به علی علیه السلام گفت: «ای علی! به مدینه بازگرد که برای حفظ مدینه، هیچ کس مثل تو شایستگی این کار را ندارد».

سپس پیامبر رو به علی علیه السلام کرد و گفت: «ای علی! مقام و منزلت تو در پیش من، مانند مقام و منزلت هارون علیه السلام نزد موسی علیه السلام است، همان طور که هارون علیه السلام، جانشین موسی علیه السلام بود، تو نیز جانشین من هستی با این تفاوت که بعد از من دیگر پیامبری نخواهد بود».⁽¹⁾

این حدیث پیامبر به «حدیث منزلت» مشهور شد، چون پیامبر از منزلت و جایگاه علی علیه السلام سخن به میان آورد.

هر مقامی که هارون علیه السلام داشته است، علی علیه السلام هم آن را دارا بود، وقتی قرآن را با دقت بررسی می کنم می بینم که قرآن، هارون علیه السلام را خلیفه و جانشین موسی علیه السلام

معرفی می کند.

ص: 58

1- . فقال له: اما ترضی ان تكون منی بمنزله هارون من موسی الا انه لیس بعدی نبی انه لاینبغی ان اذهب الا وانت خلیفتی... المستدرک للحاکم ج 3 ص 133، و راجع مسند أحمد ج 1 ص 331، مجمع الزوائد ج 9 ص 120، المعجم الکبیر ج 12 ص 78، کنز العمال ج 11 ص 606 و راجع ایضا: الکافی ج 8 ص 108، الإحتجاج ج 1 ص 155، صحیح مسلم ج 7 ص 120، سنن ابن ماجه ج 1 ص 45، سنن الترمذی ج 5 ص 304.

در آیه 142 سوره اعراف چنین می خوانیم:

«وَوَاعَدْنَا مُوسَى ثَلَاثِينَ لَيْلَةً... وَقَالَ مُوسَى لِأَخِيهِ هَارُونَ اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي...».

ماجرا چه بود؟

تو از موسی علیه السلام خواستی تا سی شب برای مناجات به کوه طور بروی تا تو کتاب آسمانی تورات را بر او نازل کنی.

موسی علیه السلام، برادرش، هارون را جانشین خود قرار داد و از او خواست تا به اصلاح کار مردم پردازد، بعد از آن موسی علیه السلام با هفتاد نفر از بنی اسرائیل به کوه طور رفت.

تو صلاح را در آن دیدی که مأموریت موسی علیه السلام ده شب دیگر تمدید شود، برای همین موسی علیه السلام ده روز دیرتر نزد قومش بازگشت تا آنان امتحان شوند.

نکته مهم این است: با وجودی که موسی علیه السلام مدت کوتاهی از امت خود دور می شد، برای خود، جانشینی قرار داد، در آخرین سال زندگی محمد صلی الله علیه و آلهتو به او خبر دادی که زمان مرگش نزدیک شده است. اهل سنت می گویند: «پیامبر هیچ جانشینی برای امت اسلامی انتخاب نکرد»، چگونه می توان باور کرد که پیامبر هیچ جانشینی برای خود انتخاب نکرد و امت خود را رها کرد و رفت؟

ایستگاه 21

یکی از فضائل علی علیه السلام این است که پیامبر دخترش، فاطمه علیها السلام را به ازدواج علی علیه السلام درآورد و نسل پیامبر از علی و فاطمه علیهما السلام ادامه پیدا کرد.

مناسب است ماجرای خواستگاری علی علیه السلام را شرح بدهم:

خیلی از ثروتمندان و بزرگان مدینه به خواستگاری فاطمه علیها السلام فرته بودند ولی پیامبر به همه آنها جواب منفی داده بود. پیامبر به مردم گفته بود که ازدواج دخترم

ص: 59

فاطمه را به خدای خویش واگذار کرده ام و منتظر تصمیم او هستم.

مردم مدینه در این فکر بودند که سرانجام چه کسی افتخار همسری فاطمه علیها السلام را

پیدا می کند. هنوز علی علیه السلام به خواستگاری فاطمه علیها السلام نرفته بود.

مردم کوچه و بازار می گفتند: «چون دست علی علیه السلام از مال دنیا کوتاه است، به این

امر اقدام نمی کند». آری، ثروتمندان بزرگ از انصار و مهاجرین خواهان ازدواج با فاطمه علیها السلام بودند و در این میان، وضع مالی علی علیه السلام از همه آنها پایین تر بود.

سرانجام یک روز علی علیه السلام تصمیم گرفت تا نزد پیامبر برود و از دختر او خواستگاری کند... پیامبر در منزل همسر خود اُمّ سلمه بود، علی علیه السلام خود را به آنجا رساند و در زد.

اُمّ سلمه در حضور پیامبر بود، پیامبر به او گفت: «برخیز و در خانه را باز کن، کسی آنجاست که من او را بیش از همه مردم دوست دارم».

علی علیه السلام وارد خانه شد، سلام کرد، پیامبر جواب او را داد و او در مقابل پیامبر نشست و سکوت کرد. او سر به زیر انداخته بود، گویا خجالت می کشید که خواسته خود را بیان کند.

پیامبر نگاهی به صورت علی علیه السلام کرد و گفت: «ای علی! فکر می کنم که تو برای انجام کاری نزد من آمده ای». علی علیه السلام پاسخ داد: «ای پیامبر! من کودک بودم که از پدر و مادر خویش جدا شدم و نزد شما آمدم و شما برایم از پدر و مادر بهتر بودی... شما تنها سرمایه من در دنیا و آخرت هستید. من دوست دارم که برای خود همسری داشته باشم که مایه آرامش من باشد، من آمده ام تا دخترتان فاطمه را خواستگاری کنم».

پیامبر وقتی این سخن را شنید، غرق شادی و سرور شد، او لبخندی زد و

رضایت خود را با این امر، آشکار نمود و سپس نزد فاطمه علیها السلام رفت تا به او این ماجرا را خبر بدهد و نظر او را جویا شود... شب که فرارسید پیامبر جشن عروسی علی و فاطمه علیهما السلام را برگزار کرد... (1)

ایستگاه 22

یکی دیگر از فضایل علی علیه السلام ماجرای «سَدِّ الأبواب» است، شرح این ماجرا چنین است:

روزی از روزها پیامبر به یکی از یارانش (که نامش معاذ بود) گفت:

ای معاذ! خدا از من خواسته است تا از مردم بخواهم درهایی را که به این مسجد باز کرده اند، مسدود کنند.

یعنی همه باید درهایی را که از طرف خانه هایشان به مسجد باز می شود، برداشته و جای آن را دیوار بسازند؟

بله. این دستور خداست. از تو می خواهم تا نزد عمویم عباس بروی و سلام مرا به او برسانی و پیامم را به او بدهی.

چشم.

وقتی پیامبر از مکه به مدینه هجرت کرد، در مرکز شهر، مسجدی ساخت. پس از اتمام کار، او در کنار مسجد، اتاق هایی را بنا نمود. علی علیه السلام هم در آنجا، اتاقی برای خود ساخت. مسلمانان دیگر هم در آنجا برای خود خانه ساختند. آنان برای خانه های خود دو در قرار دادند، دری که به کوچه باز می شد و دری که به سوی مسجد باز می شد.

ص: 61

1- . لَمَّا أُدْرِكَتْ فَاطِمَةُ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ 6 مَدْرَكَ النِّسَاءَ، خَطَبَهَا أَكْبَرُ قَرِيشٍ مِنْ أَهْلِ الْفَضْلِ وَالسَّابِقَةِ فِي الْإِسْلَامِ وَالشَّرَفِ وَالْمَالِ، وَكَانَ كَلِّمًا ذَكَرَهَا رَجُلٌ مِنْ قَرِيشٍ لِرَسُولِ اللَّهِ، أَعْرَضَ عَنْهُ رَسُولُ اللَّهِ بَوَّجَهَهُ... يَا رَسُولَ اللَّهِ فَقَدْ أَحْبَبْتَ مَعِيَ مَا شَدَّ اللَّهُ مِنْ عَضْدِي بِكَ، أَنْ يَكُونَ لِي بَيْتٌ وَأَنْ تَكُونَ لِي زَوْجَةٌ أَسْكُنُ إِلَيْهَا، وَقَدْ أَتَيْتُكَ خَاطِبًا رَاغِبًا أَخْطَبُ إِلَيْكَ فَاطِمَةَ...: كَشَفَ الْغَمَّةَ ج 1 ص 363، بَحَارُ الْأَنْوَارِ ج 43 ص 124.

در واقع، همه خانه هایی که دور تا دور مسجد ساخته شده بودند، دو در داشتند، پیامبر دستور داد تا درهایی که از طرف خانه ها به مسجد باز می شد، بسته شود. (1)

مَعَاذِ در جستجوی عَبَّاس، عموی پیامبر بود. او را در بازار مدینه یافت و به او گفت: «پیامبر مرا فرستاده است تا از تو بخواهم در خانه خود را که به مسجد باز کرده ای، مسدود کنی». عَبَّاس پاسخ داد: «چشم. من دستور پیامبر را انجام می دهم».

عَبَّاس به سوی خانه حرکت کرد، او می خواست اولین کسی باشد که این دستور پیامبر را انجام می دهد. او سریع دست به کار شد، بعد از ساعتی، در خانه عَبَّاس که به سمت داخل مسجد بود، بسته شد. (2)

این خبر به همه می رسد: همه باید درهای خانه های خود را به سوی مسجد مسدود کنند. وقتی عَبَّاس، عموی پیامبر در خانه خود را مسدود کرده است، بقیه هم باید این دستور را انجام دهند. درها یکی بعد از دیگری مسدود می شود.

عُمَرُ نزد پیامبر آمد و گفت: «ای پیامبر! من دوست دارم وقتی تو در محراب قرار می گیری، به تو نگاه کنم، به من اجازه بده دریچه ای کوچک از خانه من به سوی مسجد باز باشد». پیامبر در پاسخ گفت: «خدا اجازه چنین کاری را نداده است». (3)

خانه علی علیه السلام هم یک در به سوی مسجد داشت، فاطمه و علی علیهما السلام در آن خانه زندگی می کردند، آیا آن دستور پیامبر، شامل این خانه هم می شد؟ آیا علی علیه السلام هم باید در خانه خود را که به داخل مسجد باز می شود، مسدود می کرد؟

گویا علی علیه السلام آن روز، در مدینه نبود، فاطمه علیها السلام دست حسن و حسین علیهما السلام را گرفت و

ص: 62

- 1- . وقد تداخلت الروایات بعضها فی بعض، أنه لما قدم المهاجرون إلى المدینه بنوا حوالی مسجده بیوتاً فیها أبواب شارعہ فی المسجد، ونام بعضهم فی المسجد... : مناقب آل ابی طالب ج 7 ص 36، بحار الأنوار ج 39 ص 27، نهج الإیمان لابن جبر ص 435.
- 2- . فنزل جبرئیل عن اللّٰه بأن سدّوا الأبواب عن مسجد رسول اللّٰه قبل أن ينزل بكم العذاب، فأول من بعث إليه رسول اللّٰه يأمره بسدّ الأبواب... : بحار الأنوار ج 39 ص 23؛ فیما بین الرضاع من فضائل العتره الطاهره قال: فأما الرابعه فأخراجه الناس من مسجده ما خلا العتره، حتّٰی تکلم الناس فی ذلک، وتکلم العبّاس فقال: یا رسول اللّٰه، ترکت علیّاً وأخرجتنا...: الأمالی للصدوق ص 618، عیون أخبار الرضاع ج 2 ص 210، تحف العقول ص 430، بحار الأنوار ج 35 ص 224 و ج 39 ص 20، تفسیر نور الثقلین ج 2 ص 314.
- 3- . ثمّ إنّ عمر بن الخطّاب جاء فقال: إنّی أحبّ النظر إلیک یا رسول اللّٰه إذا مررت إلى مصلاک، فأذن لی فی خوخی أنظر إلیک منها... : مناقب آل ابی طالب ج 2 ص 38، بحار الأنوار ج 39 ص 29، نهج الإیمان لابن جبر ص 443.

به مسجد آمد. پیامبر نگاهش به فاطمه علیهاالسلام افتاد، به سوی او آمد و به او سلام کرد و گفت:

دخترم! فاطمه جانم! چرا اینجا نشسته ای؟

منتظر دستور شما هستم، شنیده ام که شما از همه خواسته اید تا در خانه های خود را که به سوی مسجد باز می شود، مسدود کنند.

فاطمه جان! خدا به من اجازه داده است که در خانه ام به سوی مسجد باز باشد، در خانه شما هم مسدود نمی شود، زیرا شما از من هستید. (1)

این گونه بود که فقط در دو خانه به سوی مسجد باز می شد: خانه پیامبر و خانه علی علیه السلام. پیامبر اجازه داشت در خانه اش به سوی مسجد باز بماند، او همین اجازه را به علی علیه السلام داد و در خانه علی علیه السلام به سوی مسجد باز بود و این افتخاری بزرگ برای علی علیه السلام بود.

ایستگاه 23

پیامبر علم و حکمتی را که توبه او داده بودی، در اختیار علی علیه السلام قرار داد و به مردم گفت: «من شهر علم هستم و علی در آن شهر است، کسی که می خواهد از علم بهره مند شود باید از در آن شهر وارد شود».

کسی که جانشین پیامبر است بایستی از علم پیامبر بهره مند باشد تا بتواند جامعه را به سعادت راهنمایی کند. پیامبر به امر تو، درهای علم را به روی علی علیه السلام گشود.

در اینجا ماجرای را ذکر می کنم:

پیامبر در بستر بیماری بود، او نگاهی به اطراف خود کرد، عایشه و چند نفر دیگر

ص: 63

1- . فمّر بهم رسول الله، فقال لها: ما بالكِ قاعده؟ فقالت: أنتظر أمر رسول الله بسدّ الأبواب، فقال: إنّ الله تعالى أمرهم بسدّ الأبواب واستثنى منهم رسوله، وأنتم نفس رسول الله... : بحار الأنوار ج 39 ص 23.

را دید، او به عایشه گفت: «من می خواهم برادر عزیزم را ببینم» .

عایشه به سرعت از جا برخاست و به دنبال پدرش ابوبکر رفت و به او گفت: «هر چه زودتر نزد پیامبر بیا که او تو را می طلبد» .

ابوبکر وارد اتاق شد و نزد پیامبر رفت و کنار او نشست، پیامبر چشمان خود را باز کرد ولی سر خود را برگرداند... بعد از لحظاتی، عُمَر از راه رسید، او نزد پیامبر

رفت، پیامبر به او نگاهی کرد و باز هم روی خود را برگرداند .

اُمّ سَلَمَه (همسر پیامبر) صدای پیامبر را شنید که می گفت: «بگویید برادرم بیاید، من می خواهم او را ببینم» .

اُمّ سَلَمَه می دانست منظور پیامبر کیست، برای همین از جا برخاست و به سراغ علی علیه السلام رفت و به او خبر داد که پیامبر سراغ او را می گیرد. (1)

علی علیه السلام با عجله به دیدار پیامبر آمد، همین که چشم پیامبر به او افتاد، لبخند زد گفت: «علی جان! نزدم بیا». (2)

علی علیه السلام کنار پیامبر رفت و سر پیامبر را به سینه گرفت. پیامبر نگاهی به اطرافیان خود کرد و از همه خواست تا اتاق را ترک کنند (3).

پیامبر با علی علیه السلام شروع به سخن کرد و این سخن گفتن، مدّت زیادی طول کشید. پیامبر، هزار در علم را به علی علیه السلام یاد داد که از هر دری، هزار در دیگر باز می شد. علی علیه السلام یک میلیون در علم را از پیامبر فرا گرفت. (4)

بعد از آن، علی علیه السلام با پیامبر خدا حافظی کرد و از اتاق بیرون آمد، عدّه ای از او سؤال کردند که پیامبر به او چه گفت. علی علیه السلام پاسخ داد: «پیامبر یک میلیون در علم را به من یاد داد». (5)

ص: 64

1- . إنّ عائشه دعت أباهما فأعرض عنه ، ودعت حفصه أباهما فأعرض عنها ، ودعت أمّ سلمه علياً ففاجه طويلاً : مناقب آل أبي طالب ج 1 ص 203 ، بحار الأنوار ج 22 ص 521 .

2- . إنّ رسول الله في ذلك المرض كان يقول : ادعوا لي حبيبي ، فجعل يدعى له رجل بعد رجل ، فيعرض عنه... فلمّا دخل ، فتح رسول الله عينيه وتهلّل وجهه ، ثمّ قال : إلّي يا عليّ ، إلّي يا عليّ ، فما زال يدنيه حتّى أخذه بيده وأجلسه عند رأسه... : الأمالى للطوسى ص 736 ، روضه الواعظين ص 75 ؛ قال... لمّا حضره الموت : ادعوا لي حبيبي ، فدعوت له أبابكر ، فنظر إليه ، ثمّ وضع رأسه ثمّ قال : ادعوا لي حبيبي ... : شرح الأخبار ج 1 ص 147 ، الأمالى للطوسى ص 332 ، تاريخ دمشق ج 42 ص 393 ، بشاره المصطفى ص 373 ، المناقب للخوارزمي ص 68 ، كشف الغمّه ج 1 ص 100 ، ينابيع المودّه ج 2 ص 163 .

3- . فخرجنا من البيت لمّا عرفنا أنّ له إليه حاجه ، فأكبّ عليه علي... : مناقب آل أبي طالب ج 1 ص 203 ، بحار الأنوار ج 22 ص

- 4- . لَمَّا حضرت رسول الله الوفاه دعانى ، فلمَّا دخلت عليه قال لى : يا علىّ ، أنت وصيّى وخليفتى... ثمّ أدنانى فأسرّ إلىّ ألف باب من العلم ، كلّ باب يفتح ألف باب... : الخصال ص 652 ، الفصول المهمّه فى أصول الائمه ج 1 ص 571 ، بحار الأنوار ج 22 ص 463 ؛ أسرّ إليك نبىّ الله شيئاً؟ قال : نعم ، أسرّ إلىّ ألف باب فى كلّ باب ألف باب ، فقال : وعيته؟ قال : نعم وعقلته... : الخصال ص 643 ، بحار الأنوار ج 22 ص 462 ؛ قال : ادعوا لى خليلى ، أو قال : حبيبي ، فرجوننا أن تكونا أنتما هما... : بصائر الدرجات ص 334 ، بحار الأنوار ج 22 ص 462 ، وراجع : الكامل لابن عدى ج 2 ص 450 ، تاريخ دمشق ج 43 ص 385 ، سير أعلام النبلاء ج 8 ص 24 ، ميزان الاعتدال ج 1 ص 624 ، تاريخ الإسلام ج 11 ص 224 ، البدايه والنهائيه ج 7 ص 396.
- 5- . أمّا ما ذكرتما أتى لم أشهد كما أمر رسول الله، فإنّه قال : لا يرى عورتى أحد غيرك إلاّ ذهب بصره ، فلم أكن لأريكما به لذلك ، وأمّا إكبابى عليه فإنّه علّمنى ألف حرف ، الحرف يفتح ألف حرف ، فلم أكن لأطلعكما على سرّ رسول الله 6 : بصائر الدرجات ص 328 ، الخصال ص 648 ، بحار الأنوار ج 22 ص 464.

پیامبر علی علیه السلام را به عنوان «برادر» و «جانشین» و «وارث» خود معرفی کرد و چنین گفت: «ای علی! گوشت و خون تو از گوشت و خون من است، هر کس با تو صلح باشد با من صلح کرده است، هر کس با تو جنگ کند، با من جنگ کرده است، همان گونه که ایمان به خدا با گوشت و خون من آمیخته شده است با گوشت و خون تو نیز آمیخته شده است».

پیامبر این گونه به مردم خبر داد که علی علیه السلام همه خوبی ها را دارد، او شایسته مقام امامت می باشد.

وقتی پیامبر به مدینه هجرت کرد، میان مسلمانان عقد برادری خواند تا مهر و عطف در جامعه بیشتر و بیشتر شود، در آن روز، او میان خود و علی علیه السلام عقد برادری خواند و به همه اعلام کرد که علی علیه السلام برادر اوست.

پیامبر به مردم خبر داد که علی علیه السلام، جانشین و وارث علم اوست.

پیامبر به مردم گفت که علی علیه السلام جانشین اوست، مناسب است این ماجرا را نقل کنم:

عبدالله بن سلام قبلاً یهودی بود، او فهمید که حق با محمد صلی الله علیه و آله است و برای همین مسلمان شد، یک روز او و دوستانش نزد پیامبر آمدند. عبدالله بن سلام با تاریخ پیامبران به خوبی آشنا بود و می دانست تو برای پیامبران، جانشین قرار داده ای.

عبدالله بن سلام رو به پیامبر کرد و گفت: «ای پیامبر! جانشین خود را برای ما

لحظاتی گذشت... جبرئیل بر پیامبر نازل شد و آیه 55 سوره مائده را بر او نازل کرد. پیامبر رو به آنان کرد و گفت: «همین الآن، جبرئیل نزد من آمد و این آیه را برای من خواند:

«إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا؛ الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ».

«بدانید که فقط خدا و پیامبر و کسانی که در رکوع نماز صدقه می دهند، بر شما ولایت دارند».

همه به فکر فرو رفتند، به راستی منظور از این آیه چیست؟ چه کسی مانند خدا و رسول خدا بر همه ولایت دارد؟

پیامبر رو به یارانش کرد و گفت: «برخیزید! باید به مسجد برویم و کسی را که این آیه درباره او نازل شده است، پیدا کنیم».

همه به سوی مسجد رفتند، مسجد پر از جمعیت بود، و عده ای مشغول نماز بودند، یک مرد عرب می خواست از در مسجد بیرون برود، گویا او خیلی خوشحال بود، پیامبر به او گفت: «ای مرد عرب! از کجا می آیی؟ چرا این قدر خوشحالی؟».

مرد عرب با دست، گوشه مسجد را نشان داد و گفت: «از پیش آن جوان می آیم، او به من این انگشتر قیمتی را داد». صدای الله اکبر پیامبر در مسجد طنین انداخت. همه از این فقیر خواستند تا بیشتر توضیح دهد.

مرد عرب گفت: «ساعتی قبل، وارد مسجد شدم و از مردم درخواست کمک کردم، اما هیچ کس به من کمک نکرد، من در مسجد دور می زدم و طلب کمک می کردم، در این میان، نگاهم به جوانی افتاد که در رکوع بود، او با دست اشاره

کرد تا من به سوی او بروم و او انگشتر خود را به من داد» .

همه مردم، الله اکبر گفتند و به سوی آن جوان رفتند، آن جوان، هنوز در حال خواندن نماز بود، پیامبر تا او را دید اشک در چشمانش حلقه زد! او علی علیه السلام بود که به حکم قرآن بر همه مسلمانان، ولایت داشت و جانشین پیامبر بود. (1)

ایستگاه 25

سخن پیامبر چنین ادامه پیدا می کند: «ای علی! تو فردای قیامت، جانشین و نماینده من بر حوض کوثر خواهی بود».

روز قیامت روزی است که علی علیه السلام کنار حوض کوثر می ایستد و مؤنان را از آب کوثر سیراب می سازد، روز قیامت، روز شکوه شیعیان است. آن روز که تشنگی بر همه غلبه می کند و همه نگران هستند که سرانجام آنان چه خواهد شد.

ناگهان صدایی به گوش می رسد، یکی از فرشتگان با صدای بلند فریاد می زند: «پیامبر مهربانی ها، محمد صلی الله علیه و آله کجاست؟».

اینجا است که پیامبر جلو می رود و خود را به حوض کوثر می رساند. بعد از آن، این صدا در همه صحرای محشر می پیچد: «علی مرتضی علیه السلام کجاست؟».

علی علیه السلام به سمت حوض کوثر می رود و در کنار پیامبر قرار می گیرد. علی علیه السلام،

نماینده پیامبر بر حوض کوثر است.

مردم به سمت حوض کوثر هجوم می برند، اما همه نمی توانند از این آب بنوشند، این آب گوارا مخصوص مؤنان است... عدّه ای از شیعیان برای نوشیدن آب به سمت حوض کوثر می آیند اما فرشتگان آنها را بر می گردانند. آنها شیعیانی هستند که در دنیا به گناه آلوده شده اند.

ص: 67

1- . فقاموا فاتوا المسجد فإذا سائل خارج، فقال: يا سائل، أما أعطاك أحد شيئاً؟ قال: نعم هذا الخاتم، قال: من أعطاك؟ قال: أعطانيه ذلك الرجل الذي صلّى، قال: عليّ أيّ حال أعطاك؟ قال كان راعياً...: الأملی للصدوق ص 186، روضه الواعظین ص 102، وسائل الشیعه ج 9 ص 478، مناقب آل أبي طالب ج 2 ص 209، بحار الأنوار ج 35 ص 183، جامع أحاديث الشیعه ج 8 ص 442، التفسیر الصافی ج 2 ص 46، تفسیر نور الثقلین ج 1 ص 647؛ فقال له النبي من أعطاك؟ قال: ذاك القائم. وأوماً بيده إلى أمير المؤمنين علي... : شواهد التنزیل ج 1 ص 234، تفسیر الآلوسی ج 6 ص 167، أعيان الشیعه ج 1 ص 368، المناقب للخوارزمی ص 264، كشف الغمّه ج 1 ص 306، بحار الأنوار ج 35 ص 196.

پیامبر این منظره را می بیند، او شیعیان را می شناسد و می بیند که چگونه در آتش تشنگی می سوزند ولی نمی توانند خود را کنار حوض کوثر برسانند.

اشک در چشمان پیامبر حلقه می زند و چنین می گوید: «خدایا! شیعیان علی را می بینم که نمی توانند کنار حوض کوثر بیایند».

اینجاست که فرشته ای این پیام را برای پیامبر می آورد: «ای محمد! دعای تو را مستجاب می کنم، اجازه می دهم تا شیعیان علی که در دنیا مرتکب گناه شده اند نیز از آب کوثر بنوشند».

پیامبر خوشحال می شود، ندا می رسد هر کس که شیعه علی علیه السلام است می تواند از آب کوثر بنوشد. شیعیان به سوی حوض کوثر می آیند و از دست علی علیه السلام سیراب می شوند. (1)

ایستگاه 26

پیامبر با علی علیه السلام چنین گفت: «ای علی! پس از من، تو ادای قرض های مرا به عهده می گیری و وعده های مرا انجام می دهی».

باید ماجرای روز 27 صفر سال یازدهم هجری را بنویسم:

پیامبر در بستر بیماری بود. عده ای به دیدار پیامبر آمده بودند، پیامبر گاه بی هوش می شد و گاه به هوش می آمد. (2)

عبّاس، عموی پیامبر، سر پیامبر را در آغوش گرفته بود، لحظاتی گذشت، پیامبر چشم باز کرد و عموی خود را کنار خود دید، رو به او کرد و گفت: «عمو جان، آیا حاضر هستی تا وصیّت های مرا انجام دهی و قرض های مرا ادا کنی؟».

عبّاس نگاهی به پیامبر کرد و گفت: «ای رسول خدا، شما در بخشش و لطف،

ص: 68

1- . إذا كان يوم القيامة، جمع الله الناس من صعيدٍ واحد من الأولين والآخرين.... يا ربّ شيعه عليّ، أراهم قد صرفوا تلقاء أصحاب النار ومنعوا عن الحوض، قال: فيقول له الملك: إنّ الله يقول لك: قد وهبتهم لك يا محمد وصفح لك عن ذنوبهم...: الأمالى للمفيد ص 290، الأمالى للطوسی ص 67، تفسير فرات ص 259، بشاره المصطفى ص 20، كشف الغمّه ج 1 ص 135، بحار الأنوار ج 8 ص 17.

2- . لمّا ثقل رسول الله في مرضه الذي قبض فيه، كان رأسه في حجرى، والبيت مملوّ من أصحابه من المهاجرين والأنصار، والعبّاس بين يديه يذبّ عنه بطرف رداءه، فجعل رسول الله يُغمى عليه ساعه ويفيق ساعه...: بحار الأنوار ج 22 ص 500، الأمالى للطوسی ص 600.

بی نظیر هستید و به مردم وعده های زیادی داده اید ، شما می دانید که وضع مالی من خوب نیست ، من چگونه خواهم توانست از عهده این کار مهم برآیم ؟» .

پیامبر بار دیگر سخن خود را تکرار کرد و عبّاس همان جواب را داد .

پیامبر رو به علی علیه السلام کرد و گفت : «ای علی ، آیا حاضر هستی تا به وصیّت های من عمل کنی و قرض های مرا پرداخت کنی» . اشک در چشم علی علیه السلام حلقه زده بود ، گریه ، مجال سخن به او نمی داد .

علی علیه السلام سکوت کرد و چیزی نگفت . پیامبر برای بار دوم گفت : «ای علی ، آیا به وصیّت های من عمل می کنی ؟» .

این بار علی علیه السلام از میان پرده اشک جواب داد : «بله ، پدر و مادرم به فدای شما باد ، من حاضر هستم تا به وصیّت های شما عمل کنم» .

لبخند بر چهره پیامبر نشست و چنین گفت : «ای علی ، تو در دنیا و آخرت برادر من هستی ، به راستی که تو جانشین و وصیّ من می باشی» .

پیامبر بلال را صدا زد و گفت : «ای بلال ، برو و شمشیر ذوالفقار ، زره ، عمامه و پرچم مرا بیاور» . بلال از اتاق بیرون رفت و بعد از لحظاتی با دست پر بازگشت ، پیامبر رو به علی علیه السلام کرد و گفت : «ای علی ، این وسایل را از بلال تحویل بگیر و به خانه خود ببر» .

هدف پیامبر این بود که همه بدانند این وسایل از آن لحظه به بعد ، از آن علی علیه السلام است و همه شاهد باشند تا بعداً کسی درباره آن وسایل ، ادّعایی نداشته باشد . علی علیه السلام آن وسایل را برداشت و به سوی خانه خود رفت .(1)

ایستگاه 27

ص: 69

1- . فقال : يا عبّاس ، يا عمّ النبی ، اقبل وصیّتی فی أهلی وفي أزواجی ، واقضِ دینی ، وانجز عداّتی... : الأملی للطوسی ص 600 ، بحار الأنوار ج 22 ص 500 ، غایه المرام ج 6 ص 158 .

ادامه سخن پیامبر چنین است: «ای علی! روز قیامت، شیعیان تو در حالی که چهره‌هایی سفید دارند بر منبرهایی از نور، گرداگرد من خواهند بود، شیعیان تو در بهشت همسایه من خواهند بود».

برای توضیح این سخن، این ماجرا را می‌نویسم:

یک روز امام صادق علیه السلام آیه 69 سوره نساء را خواند:

«... فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصَّادِقِينَ...»

«کسی که از خدا و پیامبر اطاعت کند، در روز قیامت، همنشین پیامبران، صدیقان، شهدا و نیکوکاران خواهد بود و آنان دوستان بسیار خوبی هستند».

امام صادق علیه السلام در تفسیر این آیه چنین گفت: «منظور از صدیقان و شهدا در این آیه، ما می‌باشیم و منظور از نیکوکاران، شیعیان ما می‌باشند».

آری، شیعیان کسانی هستند که به قرآن و سخن پیامبر عمل کردند و ولایت علی علیه السلام را پذیرفتند، آنان نیکوکارانی هستند که در بهشت با پیامبر و امامان همراه خواهند بود. (1)

ایستگاه 28

سخن پیامبر چنین ادامه پیدا می‌کند: «ای علی! اگر تو نبودی، بعد از من مؤنان از غیر مؤنان شناخته نمی‌شدند».

چه نکته‌ای در این سخن پیامبر نهفته است؟

وقتی قدرت اسلام زیاد شد و پیامبر موفّق به تشکیل حکومت شد، گروهی از منافقان در میان جامعه رخنه کرده بودند. آنان به ظاهر، ادّعیای مسلمانی می‌کردند، نماز می‌خواندند و روزه می‌گرفتند، اما قلبشان از نور ایمان خالی بود.

ص: 70

1- . فرسول الله في الآيه النبويه، ونحن في هذا الموضع الصديقون والشهداء، وأتم الصالحون، فتسموا بالصلاح كما سماكم الله عزوجل: الكافي ج 8 ص 35، شرح الاخبار ج 3 ص 465، بحار الأنوار ج 65 ص 32، تفسير العياشي ج 1 ص 256، التفسير الصافي ج 1 ص 468، البرهان ج 2 ص 124، نور الثقلين ج 1 ص 415.

آنان از روزی که به ظاهر، اسلام آوردند به دنبال دنیا و حکومت بودند و منتظر بودند پیامبر از دنیا برود و حکومت را به دست بگیرند.

این منافقان خطر بزرگی برای اسلام بودند، زیرا هدف اصلی آنان از بین بردن دین بود، وقتی پیامبر از دنیا رفت، علی علیه السلام تنها کسی بود که در آن شرایط توانست اسلام واقعی را حفظ کند و مانع شود که آنان به هدف اصلی خود برسند. علی علیه السلام باعث شد که مسیر حق برای همه آشکار بماند.

اگر علی علیه السلام نبود، حق از ناحق تشخیص داده نمی شد، آن منافقان به ظاهر دم از اسلام می زدند ولی هدف آنان، نابودی اسلام بود. حضور علی علیه السلام در جامعه با فرازها و نشیب هایی همراه بود و او بر اساس شرایط، وظیفه هدایتگری جامعه را انجام داد و خط هدایت گم نشد. کسانی که از علی علیه السلام و خط او پیروی کردند، همان مؤنان بودند و هر کس که از راه علی علیه السلام فاصله گرفت در مسیر نفاق قرار گرفت.

ص: 71

وقتی پیامبر از دنیا رفت، علی علیه السلام وظیفه ای را که تو از او خواسته بودی به خوبی انجام داد، او کار هدایت جامعه را بر عهده گرفت و همواره در اوج گمراهی ها، چراغ هدایت بود، او نوری بود که مردم را از تاریکی ها نجات می داد، او ریسمان محکم تو بود.

در آیه 103 سوره آل عمران چنین می خوانم:

«وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا...».

در ابتدای کوهنوردی وقتی هنوز مسیر زیادی را طی نکرده ام به هیچ ریسمان و دستگیره ای، نیاز ندارم. در زمین صاف و هموار کوهپایه که خطری مرا تهدید نمی کند، هیچ کس نمی گوید باید به ریسمان چنگ بزنی، اما وقتی صعود آغاز می شود و به سوی قلّه بالا می روم، آنجاست که خطر سقوط در کمین من است، باید مواظب باشم، محکم به ریسمانی که از بالای کوه پایین آمده است، چنگ

تو در این آیه، حقیقت دنیا را برایم معرفی می کنی، دنیا مانند پرتگاهی است که با سقوط در آن به نیستی و نابودی می رسم، من باید از این پرتگاه به سوی قلّه کمال و سعادت صعود کنم.

تو می دانستی که هیچ چیز مانند وحدت، باعث سربلندی اسلام نیست، از این رو برای مسلمانان محور اتحاد را مشخص کردی، خوب می دانستی که اتحاد بر محور نژاد و زبان و ملیّت، ثباتی ندارد و زود از هم پاشیده می شود، از آنان خواستی تا بر محور ولایت علی علیه السلام که حجّت توست، متحد شوند.

علی علیه السلام، تجسّم همه خوبی ها و زیبایی ها می باشد، تو به علی علیه السلام عصمت را بخشیدی و او می تواند جامعه را به سوی سعادت رهنمون باشد. (1)

«وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا...».

ایستگاه 30

بعد از آن که پیامبر از دنیا رفت، علی علیه السلام راه مستقیم تو بود. من در سوره حمد از تو می خواهم مرا به «راه مستقیم» هدایت کنی، من باید از تو راهنمایی و هدایت بخوهم، باید از راه های انحرافی پرهیز کنم، اگر می خواهم به سعادت برسم باید فقط در راه تو قدم بردارم، راهی که مرا به رضای تو می رساند.

بعضی ها می خواهند به سوی تو بیایند، اما راه را بیراهه می روند، آن ها هرگز رستگار نخواهند شد.

آن روز را به یاد می آورم که عیسی علیه السلام برای مردم سخن می گفت، مردی روبه او کرد و گفت: «من چهل روز با خدای خود خلوت کردم، روزها روزه گرفتم و شب ها

ص: 74

1- . قال: نحن الحبل: الامالی للطوسی ص 272، بحار الأنوار ج 24 ص 52، البرهان ج 1 3 671، علی بن ابيطالب حبل الله المتين: تفسير العياشي ج 1 ص 194، تفسير فوات الكوفي ص 90، البرهان ج 1 ص 672، نور الثقلين ج 1 ص 377، بحار الأنوار ج 36 ص 15، هم حبل الله الذي أمرنا بالاعتصام به: تفسير العياشي ج 1 ص 102، البرهان ج 1 ص 446، نور الثقلين ج 1 ص 377، بحار الأنوار ج 24 ص 85، ه و حبل الله المتين، وعروته الوثقى، وطريقته المثلى، المؤى إلى الجنة: عيون اخبار الرضا ج 2 ص 137، بحار الأنوار ج 89 ص 14، البرهان ج 1 ص 65.

نماز خواندم، هزاران بار خدا را صدا زدم، اما او جوابم را نداد».

عیسی علیه السلام تعجب کرد، چرا تو حاجت این بنده خود را نداده بودی؟ او می‌خواست بداند چه رازی در میان است، تو با او چنین سخن گفتی:

ای عیسی! اگر او تا آخر عمر هم دعا کند، دعایش را مستجاب نمی‌کنم!

برای چه؟ مگر او چه کرده است؟

اگر او می‌خواست صدایش را بشنوم، باید از دری می‌آمد که من آن را معرفی کرده‌ام. تو را پیامبر و نماینده خود روی زمین قرار داده‌ام، او به تو اعتقادی ندارد،

چگونه می‌شود که من دعایش را مستجاب کنم در حالی که می‌دانم در قلب خود، به پیامبری تو هیچ اعتقادی ندارد؟ (1)

در زبان عربی، واژه‌های «طریق» و «صراط»، به معنای «راه» است. وقتی ما بخواهیم از راهی سخن بگوییم که اصلی و وسیع است، از واژه «صراط» استفاده می‌کنیم؛ اما وقتی بخواهیم به مسیری اشاره کنیم که پیمودن آن با سختی همراه است از واژه «طریق» استفاده می‌کنیم.

پس واژه «صراط» به وسیع بودن راه و راحت بودن سفر در آن اشاره دارد.

اگر در یک بزرگراه به سوی مشهد در حرکت باشم، می‌توانم بگویم من در صراط مشهد هستم. ولی اگر در جاده ای کم عرض به سوی مشهد در حرکت باشم و در مسیر با سختی روبرو شوم، باید بگویم من در طریق مشهد هستم. (2)

راه علی علیه السلام یک صراط است، راهی که وسیع و واضح است و در آن هیچ ابهام و مشکلی نیست.

ص: 75

1- . فلو دعانی حتی ينقطع عنقه أو تنتثر أنامله ما استجبْتُ له: الكافي ج 2 ص 400، مستدرک الوسائل ج 1 ص 166، أمالی المفید ص 3، عدّه الداعی ص 57، الجواهر السنیه ص 111، بحار الأنوار ج 14 ص 279، جامع أحادیث الشیعه ج 1 ص 443، غایه المرام ج 6 ص 137.

2- . الصُّرَّاطُ وَالسَّرَّاطُ وَالزَّرَّاطُ: الطریق: لسان العرب ج 7 ص 340 صرط؛ الصُّرَّاطُ بِالْكَسْرِ الطریق: تاج العروس ج 10 ص 320.

علی علیه السلام فضایلی داشت که هیچ کس آن را نداشت، او با پیامبر خویشاوندی داشت (هم پسرعموی پیامبر بود و هم داماد پیامبر)، او اولین کسی بود که به پیامبر ایمان آورده بود، در میان جامعه کسی به فضایل او نمی رسید.

ولی وقتی پیامبر از دنیا رفت، مردم جمع شدند و گفتند: «ما با کسی که از همه ما پیرتر است، بیعت می کنیم». آنان علی علیه السلام را که تجسم همه خوبی ها بود کنار گذاشتند و سنت های جاهلی را زنده کردند. (1)

افسوس که آن جاهلان، جامعه را از سعادت دور کردند و حق علی علیه السلام را غصب کردند، وقتی جاهلان به حکومت رسیدند، دستور دادند تا علی علیه السلام را به مسجد بیاورند تا با ابوبکر بیعت کند.

هواداران ابوبکر علی علیه السلام را با زور به مسجد آوردند، ابوبکر رو به علی علیه السلام کرد و گفت: «تو چاره ای نداری، باید با من بیعت کنی».

آیا تاریخ این سخن و آن منظره را می تواند فراموش کند؟ دشمنان ریسمان به دست های علی علیه السلام بسته بودند و شمشیر بالای سر او قرار داده بودند. درست است که علی علیه السلام برای حفظ اسلام دست به شمشیر نبرد، اما هرگز سکوت نکرد، بلکه با سخن خود، حقیقت را برای همیشه آشکار کرد. او حق و حقیقت را با یک شعر بیان کرد.

این صدای علی علیه السلام بود که از حلقوم تاریخ بیرون آمد و با ابوبکر سخن گفت:

فَإِنْ كُنْتَ بِالشُّورَى مَلِكْتَ أُمُورَهُمْ

فَكَيْفَ بِهَذَا وَالْمُشِيرُونَ عُيْبُ

ص: 76

1- . فقلت والجمع يسمعون: ألا أكبرنا سنًا وأكثرنا لِينًا: بحار الأنوار ج 30 ص 291 .

وَإِنْ كُنْتَ بِالْقُرْبَى حَجَجْتَ خَصِيمَهُمْ

فَغَيْرِكَ أَوْلَى بِالنَّبِيِّ وَأَقْرَبُ

«ای ابوبکر! اگر تو با رأی گیری به این مقام رسیدی، چگونه شد که بنی هاشم را برای رأی دادن خبر نکردی؟ اگر به دلیل خویشاوندی با پیامبر به این مقام رسیدی، کسانی غیر از تو به پیامبر نزدیک تر بودند» (1).

ابوبکر به فکر فرو رفت و جوابی نداشت که بگوید. اگر قرار بود مقام خلافت به خویشاوندی با پیامبر باشد که علی علیه السلام از همه به پیامبر نزدیک تر بود، او پسر عموی پیامبر بود و تنها کسی بود که پیامبر با او پیمان برادری بسته بود!

سخن علی علیه السلام همه را به فکر فرو برد. علی علیه السلام با سخنان خود تمام مسجد را در اختیار خود گرفت، دشمنان، علی علیه السلام را مانند اسیر به مسجد آوردند، اما خودشان در مقابل کلام او، اسیر شدند...

علی علیه السلام وظیفه رهبری جامعه را به عهده داشت، حفظ دین و آیین تو مهمترین هدف او بود، برای همین او صبر پیشه کرد و در آن فراز و نشیب ها جز به آنچه تو به آن راضی بودی، اندیشه نکرد. او از راه و روشی که پیامبر مشخص کرده بود، پیروی نمود.

او بیست و پنج سال صبر کرد، ولی صبر او با آرامش همراه نبود، او حال کسی را داشت که در چشم او، خار بود و استخوان راه گلویش را بسته بود. خلافت حق او بود و جاهلان آن را به یغما بردند و جامعه را به تباهی کشاندند، اگر او دست به شمشیر می برد، اختلافات در جامعه ریشه می دواند و خطری بزرگ، اسلام را تهدید می کرد، او بر سختی ها صبر کرد تا اسلام باقی بماند.

ص: 77

1- . نهج البلاغه ج 4 ص 43 ، خصائص الأئمة ص 111 ، بحار الأنوار ج 29 ص 609 ، المراجعات ص 340 .

ایستگاه 32

علی علیه السلام بر اساس حقایق اصلی قرآن با منافقان جنگ کرد و در راه رضای تو از ملامت و سرزنش هیچ کس، سستی به خود راه نداد و با تمام قدرت در مقابل کسانی که می خواستند جامعه را به سوی ارزش های جاهلی ببرند، ایستاد.

او بیست و پنج سال بر همه سختی ها صبر کرد تا این که روزگار عثمان (خلیفه سوم) سر آمد و به دست عدّه ای کشته شد، آن وقت بود که مردم به در خانه او هجوم آوردند و از هر سو به او رو آوردند، شوق آنان آن قدر زیاد بود که نزدیک بود حسن و حسین علیهما السلام پامال شوند. سرانجام آنان با او به عنوان خلیفه بیعت کردند.

این آغاز کار بود، اما وقتی علی علیه السلام حکومت را به دست گرفت و نیاز به یاری آنان داشت، دست از یاری او کشیدند و به بهانه های بی اساس از اطاعت او سر باز زدند و با او دشمنی کردند.

در زمان پیامبر، گروهی از منافقان در مدینه جمع شدند ولی پیامبر هرگز با آنان، جنگ مسلحانه نکرد، او فقط با کافران، جنگ مسلحانه داشت، البته او فرصت فتنه گری را از منافقان می گرفت و به آنان فرصت نمی داد تا با دسیسه های خود، ایمان مردم را تضعیف کنند. این چیزی بود که تو از پیامبر خواسته بودی.

وقتی که پیامبر از دنیا رفت، خط نفاق کودتا کرد و حکومت را به دست گرفت، علی علیه السلام بیست و پنج سال صبر کرد، اما وقتی که مردم با او بیعت کردند، مقابل خط نفاق قیام کرد و دست به شمشیر برد.

این چیزی بود که تو از علی علیه السلام خواسته بودی. علی علیه السلام به دنبال این بود که اسلام

واقعی را در جامعه پیاده سازد و روح قرآن را در جامعه نشر بدهد.

ایستگاه 33

علی علیه السلام هرگز از میدان جنگ نمی هراسید، وقتی انحراف ها را در جامعه دید، تصمیم به اصلاح آن گرفت و از هیچ کس و هیچ چیز پروایی نداشت.

او در زمان پیامبر در راه خدا جهاد کرده بود و پهلوانان عرب را شکست داده بود، در جنگ «بدر» و «خَیبر» و «حُنَین» و دیگر جنگ ها، شمشیر او بود که باعث پیروزی اسلام شده بود.

تاریخ این رشادت های علی علیه السلام را از یاد نمی برد، منافقان کینه او را به دل داشتند، زیرا بستگان آن منافقان در سپاه کفر بودند و به جنگ اسلام آمده بودند و با شمشیر علی علیه السلام کشته شده بودند.

وقتی علی علیه السلام حکومت را به دست گرفت، منافقان به جنگ او آمدند، او هم با شجاعت به پیکار با آنان پرداخت. حکومت او کمتر از پنج سال طول کشید اما در این مدت سه جنگ پیش آمد:

1 جنگ جمل

طلحه و زبیر با علی علیه السلام بیعت کردند اما بیعت خود را شکستند. آنان همراه با عایشه (همسر پیامبر) سپاهی را تشکیل دادند و به سوی بصره حرکت کردند و در آنجا فتنه ای بزرگ بر پا کردند و خون بی گناهان را ریختند.

اینجا بود که علی علیه السلام همراه با لشکر خود از مدینه به آنجا رفت و با آنان جنگید و فتنه آنان را خاموش کرد.

2 جنگ صفین

ص: 79

معاویه در زمان عثمان بر شام (سوریه) حکومت می کرد، وقتی مردم با علی علیه السلام

بیعت کردند او از معاویه خواست تا از حکومت شام کناره گیری کند، اما معاویه قبول نکرد و به علی علیه السلام اعلام جنگ کرد.

معاویه با سپاهی برای جنگ حرکت کرد، علی علیه السلام هم (که به کوفه هجرت کرده بود)، لشکر خود را حرکت داد و آنان در منطقه ای به نام «صفین» به یکدیگر رسیدند و در آنجا جنگ آغاز شد.

در مراحل اولیه جنگ، پیروزی با لشکر علی علیه السلام بود، اما معاویه (به پیشنهاد عمروعاص) دستور داد تا قرآن ها را بر سر نیزه ها کنند و این گونه بود که گروهی از یاران علی علیه السلام فریب خوردند و جنگ را متوقف کردند.

قرار شد میان لشکر کوفه و سپاه شام، دو نفر حکم کنند و ماجرا به «حکمیّت» پایان پذیرد و آن دو نفر بنشینند و حکم کنند که حق با علی علیه السلام است یا حق با معاویه.

علی علیه السلام می خواست یکی از یاران زیرک خود را برای حکمیّت انتخاب کند، ولی مردم کوفه سخن او را نپذیرفتند و شخص ساده لوحی را برای این کار معین کردند. آن شخص ساده لوح هم فریب خورد و نتیجه آن شد که معاویه به عنوان خلیفه معرفی شد.

3 جنگ نهروان

گروهی از لشکریان علی علیه السلام وقتی از نتیجه حکمیّت باخبر شدند بسیار خشمناک شدند و گفتند: «قبول حکمیّت یک گناه بزرگ بود، باید از آن توبه کنیم»، آنان به علی علیه السلام گفتند: «تو هم کافر شده ای و باید توبه کنی».

هر چقدر علی علیه السلام با آنان سخن گفت، آنان نپذیرفتند و راه خود را جدا کردند و

«خوارج» نام گرفتند. خوارج اهل نماز و قرآن بودند، اما معرفت و شناخت کافی نداشتند.

سرانجام کار آنان به جایی رسید که دست به فتنه زدند و راه ها را می بستند و به مردم حمله می کردند و آنها را می کشتند و در سرزمینی به نام «نهروان» جمع شدند.

علی علیه السلام با لشکر خود به جنگ آنان رفت و این فتنه را خاموش کرد.

ایستگاه 34

بعد از جنگ نهروان، علی علیه السلام بارها با مردم سخن گفت و آنان را به جهاد فرا خواند، سپاهیان معاویه به شهرها حمله می کردند و مردم بی گناه را به قتل می رساندند، علی علیه السلام می خواست ریشه فتنه را در جهان اسلام نابود کند و معاویه را از حکومت شام برکنار نماید، ولی مردم با او همکاری نمی کردند.

تاریخ این سخنان علی علیه السلام را هرگز از یاد نمی برد: «ای مردم کوفه! من شما را به جهاد فرا می خوانم و شما خود را به بیماری می زنید و به گوشه خانه خود پناه می برید. معاویه مردم خویش را به معصیت خدا فرا می خواند و آنها او را اطاعت می کنند، اما من شما را به طاعت خدا دعوت می کنم و شما سرپیچی می کنید؟...» (1).

سخنان علی علیه السلام می رفت که در مردم کوفه اثر کند، او با این واژه ها، وجدان خفته آنان را بیدار می کرد تا لشکری فراهم گردد و به سوی شام حرکت کند، ولی افسوس که ابن ملجم به علی علیه السلام مهلت نداد.

ص: 81

1- . وقد كنتُ حشيتُ الناسَ علي لحاقه وأمرتهم بغياثة قبل الوقعه، ودعوتهم سرّاً وجهراً وعوداً وبدءاً، فمنهم الآتي كارهاً، ومنهم المعتلّ كاذباً، ومنهم القاعد خاذلاً... نهج البلاغه ج 3 ص 60، الغارات ج 2 ص 764، بحار الأنوار ج 33 ص 565، شرح نهج البلاغه ج 16 ص 145.

ابن ملجم که به خوارج پیوسته بود، تصمیم گرفت تا علی علیه السلام را در محراب نماز به شهادت برساند، زنی به نام «قطام» ابن ملجم را بر این کار تشویق کرد.

مدّت زندگی هر کس در این دنیا مشخص است، وقتی که مرگ فرا رسید، دیگر باید از دنیای خاکی چشم پوشید. شب نوزدهم ماه رمضان سال چهارم فرا رسید، علی علیه السلام به سوی مسجد رفت و وارد محراب شد و نماز شب خواند.

ساعتی گذشت، وقت اذان صبح فرا رسید، علی علیه السلام اذان صبح را گفت و سپس مشغول نماز شد، ابن ملجم به سوی محراب دوید، علی علیه السلام در سجده بود، ابن ملجم شمشیر زهرآلود خود را بالا آورد و آن را به سر علی علیه السلام زد. (1)

خون فوران کرد، محراب مسجد کوفه سرخ شد و علی علیه السلام فریاد برآورد:

«فُزْتُ وَرَبُّ الْكَعْبَةِ».

«به خدای کعبه قسم که من رستگار شدم». (2)

ضجّه ای در آسمان ها افتاد، صدای جبرئیل در زمین و آسمان طنین انداخت: «ستون هدایت ویران شد، علی مرتضی کشته شد...».

در میان انسان ها دو نفر از همه بدبخت تر می باشند: اولین آنها کسی بود که شتر صالح را کشت. صالح پیامبر بود و معجزه او شتر بود، آن کسی که آن شتر را کشت، بدبخت ترین مردم در اول تاریخ انسان بود، دومین آنها هم ابن ملجم بود، او در دنیا و آخرت، بدبختی را برای خود خرید. او بدبخت ترین مردم است زیرا او قرآن ناطق را شهید کرد.

بعد از وفات پیامبر، عدّه ای در سقیفه جمع شدند و حقّ علی علیه السلام را غصب کردند، اما آنان حداقل چند روزی در این دنیا به حکومت رسیدند هرچند، حکومت آنان،

ص: 82

1- . خرج علی بن ابی طالب لصلاه الفجر، فأقبل ینادی: الصلاه الصلاه، فما أدری أنادی أم رأیت بریق السیوف؟ وسمعتُ قائلاً یقول: لله الحکم لا لک یا علیّ، ولا لأصحابک... روضه الواعظین ص 134، الإرشاد ج 1 ص 20، بحار الأنوار ج 42 ص 231، شرح نهج البلاغه ج 6 ص 118، أعیان الشیعه ج 1 ص 531، كشف الغمّه ج 2 ص 65.

2- . سمعتُ علیّاً یقول: فزتُ وربّ الکعبه: بحار الأنوار ج 42 ص 239؛ فلما ضربه ابن ملجم قال: فزتُ وربّ الکعبه: أنساب الأشراف ص 499؛ وسار أمير المؤمنین حتّی دخل المسجد، والقنادیل قد خمد ضوؤا، فصلّی فی المسجد ورددّه وعقب ساعه... فوقعت الضربه علی الضربه التی ضربه عمرو بن عبد وّد العامری، ثم أخذت الضربه إلى مفرق رأسه إلى موضع السجود...: بحار الأنوار ج 42 ص 281.

ظالمانه بود. در کربلا هم کسانی که حسین علیه السلام را شهید کردند باعث شدند تا حکومت بنی اُمیّه برای سال های سال، ادامه پیدا کند، بنی اُمیّه نزدیک به نود سال دیگر حکومت کردند، ولی ابن ملجم با این کار خود به چه بهره ای در دنیا رسید؟

او برای چه این جنایت بزرگ را انجام داد؟ او بدبخت ترین مردم است چون برای زنی به نام «قطام» چنین کاری کرد و سرانجام به وصال او هم نرسید، ابن ملجم در دنیا هیچ بهره ای از این کار خود نبرد و چند روز بعد از شهادت علی علیه السلام به درک واصل شد و در آتش جهنم جای گرفت و به سخت ترین عذاب ها گرفتار شد.

ایستگاه 35

بعد از شهادت علی علیه السلام روزگار سختی ها برای اهل بیت علیهم السلام آغاز شد، مردم کوفه در ابتدا با حسن علیه السلام بیعت کردند، اما وقتی او نیاز به یاری آنان داشت، او را تنها گذاشتند، همان کسانی که با او بیعت کرده بودند به معاویه چنین نامه نوشتند: «ای معاویه! هر چه سریع تر به سوی ما بیا! ما همه، گوش به فرمان تو هستیم، هر وقت تو دستور بدهی ما حسن بن علی را به قتل خواهیم رساند» (1).

این اوج غربت حسن علیه السلام بود، در آن شرایط، حسن علیه السلام تصمیم گرفت تا با معاویه صلح کند و به مدینه بازگردد.

اینجا بود که ظلم و ستم ها، روز به روز زیادتر شد، حسن علیه السلام مظلومانه به دسیسه معاویه به شهادت رسید، بعد از آن هم حادثه کربلا روی داد و حسین علیه السلام با لب تشنه میان دو نهر آب به شهادت رسید...

پیامبر به امت اسلامی سفارش کرد تا خاندان او را دوست بدارند، ولی بیشتر مسلمانان (به جز گروه اندکی) بر خاندان پیامبر، ظلم و ستم روا داشتند. فقط گروه

ص: 83

1- . وكتب أكثر أهل الكوفة إلى معاوية : فإنّا معك ، وإن شئت أخذنا الحسن وبعثناه إليك... الخرائج والجرائح ج 2 ص 579، بحار الأنوار ج 44 ص 45.

کمی بودند که حقّ خاندان پیامبر را مراعات کردند.

وقتی امام سجاد علیه السلام از سفر اسارت به مدینه بازگشت، مردم دور او جمع شدند. او با چشم خود شهادت پدر، برادران، عموها و... را دیده بود و در سفر اسارت، سختی های فراوانی را تحمّل کرده بود.

او به مردم رو کرد و چنین گفت: «ای مردم! پدرم، حسین علیه السلام را شهید کردند و ما را به گونه ای به اسارت بردند که گویی ما فرزندان قوم کافریم! شما به یاد دارید که پیامبر چقدر سفارش ما را به امت خود می نمود و از آنها می خواست که به ما محبت کنند. به خدا قسم، اگر پیامبر به جای آن سفارش ها، از مردم می خواست که با فرزندان او بجنگند، امت او بیش از این نمی توانستند در حقّ ما ظلم کنند» (1).

آری، این چه مصیبت بزرگ و جان سوزی بود که امتی مسلمان بر خاندان پیامبرشان روا داشتند؟ پیامبر همواره از مردم می خواست تا به خاندان او محبت بورزند. قرآن مزد رسالت پیامبر را دوستی اهل بیت معرفی کرده بود، به راستی، امت اسلام بعد از پیامبر با فرزندان او چگونه رفتار کردند؟

ایستگاه 36

ستمکاران برای رسیدن به حکومت چند روزه دنیا، ستم های فراوان کردند، گروهی از خاندان پیامبر کشته شدند، جمعی هم آواره از وطن شدند.

تواز این خاندان عهد گرفته بودی که در برابر سختی ها صبر کنند، آنان به این امید که به پاداش نیک تو برسند، به عهد خود وفا کردند و شکیبایی نمودند.

دشمنان تلاش زیادی کردند تا مسیر تاریخ را تغییر بدهند و چراغ هدایت را از

ص: 84

1- . أيتها الناس! فأئى رجالات منكم يسرون بعد قتله، أم أیه عين منكم تحبس دمعها وتضنّ عن انهمالها؟...: مشیرالأحزان، ص 112؛ بحار الأنوار، ج 45، ص 147 .

بین ببرند و نور اهل بیت علیهم السلام را خاموش کنند، ولی هرگز موفق نشدند، درست است که ستم فراوانی به خاندان پیامبر روا داشتند، اما راه حق و حقیقت همواره آشکار بود و روز به روز رهروان این راه، زیاد و زیادتر شدند.

در آیه 128 سوره اعراف چنین می خوانم: «به راستی که زمین از آن خداست و خدا به هر کس که بخواهد و شایسته بداند، واگذار می کند و سرانجام نیک برای پرهیزکاران است». آری، ظلم و ستم ستمکاران، پایدار نخواهد بود و بندگان شایسته تو، وارث حکومت زمین خواهند شد.

این وعده توست و مؤمنان به وعده های تو ایمان دارند و می دانند که توبه وعده های خود وفا می کنی و هرگز وعده تو دروغ نیست زیرا تو خدای توانا و حکیم هستی، هیچ قدرتی نمی تواند مانع قدرت و اراده تو بشود.

ایستگاه 37

از ظلم هایی که در حق اهل بیت علیهم السلام روا شد، سخن گفته شد، پس شایسته است بر اهل بیت پاک پیامبر و فرزندان علی علیه السلام، گریه کنندگان گریه کنند و بر مظلومیت آنان ندبه کنند و بر آنان اشک از دیده ها جاری سازند، شیون کنندگان، از سودای دل، شیون کنند.

ستمکاران به خاندان پیامبر ظلم فراوان نمودند، مظلومیت آنان، چیزی نیست که بتوان آن را از یاد برد.

اکنون وقتی به جامعه اسلامی نگاه می کنم می بینم که این جامعه، دچار آسیب های فراوان است، همه این ها، ریشه در غصب حق اهل بیت علیهم السلام دارد، اگر

دشمنان می گذاشتند بعد از پیامبر، علی علیه السلام حکومت را در دست می گرفت، اگر آنان

ص: 85

علی علیه السلام را خانه نشین نمی کردند، مسیر جامعه اسلامی سمت و سویی دیگر داشت، افسوس که دشمنان برای چند روز حکومت، مسیر تاریخ را عوض کردند...

اکنون من باید یاد اهل بیت علیهم السلام را زنده نگاه دارم، من به اندازه خود رسالت دارم و باید این پیام را به آیندگان برسانم، نباید بگذارم راه امامت کمرنگ شود.

گریه و اشک من باعث می شود راه و مرام اهل بیت علیهم السلام مزنده بماند و بطلان راه دشمنان نیز آشکار شود، برای همین است که دشمنان با اشکی که شیعه برای امامانش می ریزد، مخالف هستند. اشک شیعه، فریاد بلند اعتراض است.

از زمانی که شیعه چشمان خود را باز می کند با اشک آشنا می شود، او با اشک بر امامان مظلوم خویش، چشم تاریخ را بینا می کند، این اشک است که او و نسل فردا را بیدارتر می کند.

ایستگاه 38

من در اینجا از ده امامی که بعد از علی علیه السلام آمدند و مظلومانه به دست جاهلان

شهید شدند یاد می کنم: حسن، حسین، سجاد، باقر، صادق، کاظم، رضا، جواد، هادی و حسن عسکری علیهم السلام.

آنان همگی مظلومانه به شهادت رسیدند، من اکنون چنین نجوا می کنم: حسن علیه السلام کجاست؟ حسین علیه السلام کجاست؟ فرزندان حسین علیه السلام کجایند؟ کجایند انسان های نیکوکار و راستگو؟ کجایند راه های هدایت که یکی پس از دیگری برای هدایت انسان ها آمده بودند؟

کجایند کسانی که تو آنان را برگزیده بودی؟ کجایند آن خورشیدهای تابان امامت؟ آن مهتاب های آسمان رستگاری؟ آن ستارگان درخشان نجات؟

ص: 86

کجایند کسانی که نشانه های دین داری بودند و پایه های اندیشه و علم؟ همان کسانی که با نور علم خود، دل ها را روشن می کردند و تاریکی کفر و گمراهی را برطرف می نمودند.

تو همه خوبی ها را در اهل بیت علیهم السلام قرار دادی و به این انتخاب خود راضی و خشنود هستی، تو خودت آنان را هدایت نمودی و آنان را با این هدایت، عزیز نمودی.

تو اسم اعظم خود را به آنان یاد دادی، معجزات و کرامات بیشماری برایشان قرار دادی، آنان را وسیله هدایت در زمین و آسمان قرار دادی، هر کس که در جستجوی روشنایی و هدایت است، باید از آنان بهره بگیرد.

آنان حجّت تو بر بندگانت بودند و دین تو را یاری کردند و حافظ اسرار تو بودند، تو علم و حکمت خود را نزد آنان به امانت گذاشته بودی. تو آنان را ستون های توحید قرار دادی، اگر کسی ولایت آنان را نداشته باشد، توحید او هم قبول نمی شود، آری! اگر کسی تو را عبادت کند ولی با آنان بیگانه باشد، تو این عبادت را قبول نمی کنی، تو شرط قبولی اعمال را ولایت و محبّت آنان قرار دادی.

وقتی فریاد برمی آورم که آن امامان مظلوم کجایند، می خواهم اعلام کنم که راه هدایت را می شناسم، اگر چه آنان مظلومانه شهید شدند و اکنون در بهشت هستند، ولی راه آنان که هست. من راه آنان را می پویم، من نام و یاد آنان را زنده نگاه می دارم، بر مظلومیت آنان، اشک می ریزم و این گونه، فریاد اعتراض برمی آورم و راه خود را از آن ستمکاران جدا می کنم.

ص: 87

من کجا هستم؟ کجای تاریخ ایستاده ام؟ گذشته را به خوبی شناختم، دانستم از لحظه ای که انسان را خلق کردی برای او هدایتگری آسمانی قرار دادی، از آدم علیه السلام تا محمد صلی الله علیه و آله. در این فاصله پیامبران زیادی آمدند و انسان را به سوی روشنایی و سعادت رهنمون شدند.

بعد از محمد صلی الله علیه و آله نیز علی علیه السلام و ده امام دیگر این راه را ادامه دادند، اما بیشتر مردم قدر دان امامان معصوم نبودند و این نعمت تو را کفران کردند، برای همین بود که تو امام دوازدهم را از دیده ها پنهان نمودی. امروز مهدی علیه السلام امام دوازدهم است و پشت پرده غیبت است، او آقای من است!

بارخدا یا! من می بینم که مردم، آقای مرا را از یاد برده اند و من هم در بیابان غربت گرفتار شده ام، تو که می دانی هیچ پناهی ندارم، از مردم شهر فراری شده ام،

آخر در شهر، کسی به فکر آقای من نیست، درست است از او دور مانده ام، اما در قلب من، عشق او شعله می کشد.

اکنون با دلی شکسته با تو درباره او سخن می گویم، اشک از دیده جاری می کنم و چنین می گویم: «کجاست بقیه الله؟ کجاست آن ذخیره تو که از خاندان پیامبر توست، همان خاندانی که آنان را برای هدایت مردم قرار دادی؟».

این آیه 86 سوره هود است:

«بَقِيَّةُ اللَّهِ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ».

«اگر شما اهل ایمان هستید بقیه الله برایتان بهتر است».

پیامبران برای سعادت بشر، زحمات زیادی کشیدند، عده زیادی از آنان در این راه شهید شدند. یازده امام نیز شهید شده اند، اکنون فقط مهدی علیه السلام، تنها یادگار آنان می باشد.

مهدی علیه السلام ذخیره خدا در روی زمین است. من دیده ام که بعضی افراد، وسایل قیمتی تهیه می کنند و آن را در جایی مطمئن قرار می دهند. آن وسایل، ذخیره های آن ها هستند.

مهدی علیه السلام همان ذخیره ای است که تو برای اهل زمین قرار داده ای، او «بقیه الله» است.

و این نام چقدر زیباست!

شنیده ام که مهدی علیه السلام با این نام، خود را به یکی از شیعیان معرفی کرد، آن روزی که مردی از شهر قم به شهر «سامرا» آمده بود. او مهمان امام عسکری علیه السلام بود، نام آن مرد، احمد بن اسحاق قمی بود.

ص: 90

او به سامرا آمده بود تا بدانند امام دوازدهم کیست. او مهمان امام عسکری علیه السلام شده

بود و نمی دانست چگونه سؤل خود را بپرسد.

امام عسکری علیه السلام او را صدا زد و گفت: «از آغاز آفرینش دنیا تا به امروز، هیچ گاه دنیا از حجت خدا خالی نبوده است و تا روز قیامت هم، دنیا بدون حجت خدا نخواهد بود. نعمت های خدا که بر شما نازل می شود و هر بلایی که از شما دفع می شود به برکت وجود حجت خداست».

احمدبن اسحاق قمی رو به امام عسکری علیه السلام کرد و گفت: «آقای من! امام بعد از شما کیست؟». امام عسکری علیه السلام لبخندی زد و از جا برخاست و از اتاق خارج شد و بعد از مدتی همراه با مهدی علیه السلام وارد اتاق شد و چنین گفت: «این پسر مهدی علیه السلام است که سرانجام همه دنیا را پر از عدل و داد خواهد کرد، او امام بعد از من است».

اشک در چشم احمدبن اسحاق قمی حلقه زد، گریه او از سر شوق بود، او نمی دانست چگونه شکر خدا کند که توانسته است مهدی علیه السلام را ببیند. در این هنگام مهدی علیه السلام با احمدبن اسحاق قمی چنین سخن گفت: «أَنَا بَقِيَّةُ اللَّهِ : من ذخیره خدا هستم».(1)

آن روز مهدی علیه السلام بیش از سه سال نداشت و خود را بقیة الله معرفی کرد، فردا نیز او خود را این گونه معرفی خواهد کرد. از فردای ظهور سخن می گویم. فردایی که همه جهان در انتظارش است. وقتی که توبه او اجازه ظهور بدهی داد، او کنار کعبه می آید. آن روز فرشتگان دسته دسته برای یاری او می آیند.(2)

جبرئیل با کمال ادب نزد او آمده و چنین می گوید: «آقای من! وقت ظهور تو فرا رسیده است».(3)

مهدی علیه السلام کنار کعبه می رود و به آن تکیه می زند و این آیه را می خواند:

ص: 91

1- . یا أحمد بن إسحاق، إنَّ الله تبارك وتعالى لم يُخلِ الأرض منذ خلق آدم، ولا يخلِّيها إلى أن تقوم الساعة من حجِّه لله على خلقه، به يدفع البلاء عن أهل الأرض، وبه ينزل الغيث، وبه يخرج بركات الأرض...: كمال الدين وتمام النعمة ص 384، بحار الأنوار ج 52 ص 24، كشف الغمّة ج 3 ص 334.

2- . إذا قام القائم نزلت ملائكة بدر...: الغيبة للنعماني ص 252.

3- . فيقول له جبرئيل: يا سيدي، قولك مقبول وأمرک جائز...: مختصر بصائر الدرجات ص 182.

«بَقِيَّةُ اللَّهِ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ»

اگر شما اهل ایمان هستید بقیة الله برایتان بهتر است.

آن روز صدای مهدی علیه السلام در همه دنیا خواهد پیچید: «من بقیة الله و حجّت خدا هستم». (1)

آن شب را از یاد نمی برم که با خود چنین می گفتم: چرا من در زمانی به دنیا آمدم که امام زمان غائب است؟ خوشا به حال کسانی که در زمان پیامبر زندگی می کردند! خوشا به حال کسانی که امام خود را می دیدند، همان کسانی که یار باوفای علی علیه السلام بودند...

این سخنانی بود که به ذهن من رسید، یک حسرت جانکاه تمام وجودم را گرفت. پاسی از شب گذشت و من مطالعه می کردم، به سخنی از امام سجاد علیه السلام رسیدم. آن حضرت به یکی از یاران خود چنین گفت: «بدان که روزگار غیبت امام دوازدهم، بسیار طولانی می شود. آیا می دانی بهترین مردم در همه زمان ها چه کسانی می باشند؟ کسانی که در زمان غیبت، زندگی می کنند و به امامت امام زمان خود اعتقاد دارند و در انتظار ظهور هستند. آنها بهترین مردم همه زمان ها هستند».

امام سجاد علیه السلام در ادامه سخن خود به این نکته اشاره می کنند: آنان به معرفتی می رسند که دیگر غیبت امام با حضور امام برایشان فرقی نمی کند، گویا آنان همواره در حضور امام خود هستند. (2)

وقتی این سخن را خواندم، دانستم اگر کسی که در این روزگار غیبت زندگی می کند به وظیفه خود عمل کند، از مردم همه روزگاران بهتر خواهد بود.

ص: 92

1- . فإذا خرج أسند ظهره إلى الكعبة واجتمع إليه ثلاثمئة وثلاثة عشر... فأول ما ينطق به هذه الآية: بَقِيَّةُ اللَّهِ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ: كمال الدين ص 331، بحار الأنوار ج 52 ص 192.

2- . عن علي بن الحسين: يا أبا خالد، إن أهل زمان غيبته القائلون بإمامته، المنتظرون لظهوره، أفضل أهل كل زمان لأن الله تعالى ذكره أعطاهم من العقول والأفهام والمعرفة ما صارت به الغيبة عندهم بمنزلة المشاهدة... كمال الدين ص 320، الاحتجاج ج 2 ص 50، بحار الأنوار ج 36 ص 387 و ج 52 ص 122، قصص الأنبياء ص 364.

درست است که من در روزگار غیبت قرار گرفته ام و از دیدار امام خود بی بهره ام، اما می توانم از این شرایط به گونه ای استفاده کنم که همه مردم تاریخ، حسرت درک و کمال مرا داشته باشند.

من برای رسیدن به این مقام باید دو شرط را مراعات کنم: اول: به امامت مهدی علیه السلام اعتقاد داشته باشم و در این اعتقاد به یقین رسیده باشم، دوم: باید منتظر واقعی باشم.

معنای کلمه «انتظار» روشن است، باید با تمام وجود، هر لحظه و هر ساعت منتظر آمدنش باشم، باید کردار و رفتارم به گونه ای باشد که باعث خشنودی امام زمانم باشد.

ایستگاه 40

کجاست آن کسی که او را آماده کردی تا ظهور کند و ستمکاران را نابود کند؟

کجاست آن کسی که همه منتظرش هستند تا بیاید و ظلم را ریشه کن کند؟

کجاست آن کسی که تو او را برای زنده کردن اسلام، ذخیره کردی؟

کجاست آن کسی که می آید و انحراف ها و بدعت ها را از دین می زداید؟

کجاست آن کسی که قرآن و دستورات آن را زنده می کند؟

کجاست آن کسی که دین و ایمان را جانی دوباره می دهد؟

کجاست آن کسی که سُکوه ستمکاران را در هم شکند؟

کجاست آن کسی که شرک و نفاق را نابود می کند؟

کجاست آن کسی که گناه و معصیت را از بین می برد؟

کجاست آن کسی که گمراهی ها، دروغ ها، اندیشه های باطل و هواهای نفسانی را

کجاست آن کسی که متکبران سرکش را هلاک می گرداند؟

کجاست آن کسی که دشمنان گمراه را به تباهی می کشاند؟

کجاست آن کسی که دوستان تو را عزیز می کند و دشمنان تو را ذلیل می کند؟

کجاست آن کسی که همه را بر محور ایمان و تقوا، متحد می سازد؟

روزگار غیبت مهدی علیه السلام روزگاری است که ستم بیداد می کند، از اسلام چیزی جز یک نام باقی نمی ماند، دینداران ذلیل و خوار می شوند، دروغ ها و فریب ها همه جا را فرا می گیرد، دشمنان دین مردم را به تباهی می کشند.

آری، خوبان همه ذلیل می شوند، دین داری با ذلت همراه می شود، هر کس بخواهد راه حق را برود، مردم او را مسخره می کنند، ارزش ها، ضد ارزش می شود و عجیب است که ضدارزش ها، ارزش می شود، «صداقت» را «ساده بودن» می پندارند، «دروغ گفتن» را «نبوغ» می دانند، «حجاب» را «قدیمی بودن» می پندارند و «بی حجابی» را «نشانه روشنفکری» می خوانند....

همه این ها هست ولی هرگز در دل مؤنان، ناامیدی راه ندارد، آنان هر لحظه به یاد مهدی علیه السلام هستند و برای آمدنش دعا می کنند.

آنان این جملات را بر زبان جاری می کنند و باور دارند که سرانجام مهدی علیه السلام

می آید و به همه این سیاهی ها پایان می دهد. او می آید مؤنان را عزیز می کند، همه اختلاف ها را از بین می برد و در سرتاسر جهان، ندای اسلام واقعی، طنین می اندازد. او دین حقیقی را زنده می کند، او به جنگ همه سیاهی ها و ظلم ها می رود و همه زیبایی ها را به تصویر می کشد. او اسلام واقعی را برای مردم جهان

معرفی می کند، آن وقت است که دل های آزاده، گروه گروه به اسلام علاقه مند می شوند.

وقتی ابرها روی خورشید را می پوشانند، هنوز هم می توانم از نور خورشید بهره ببرم، روشنایی روز از همین خورشید است، اصلاً وجود روز به خاطر همین خورشید است، اگر خورشید نباشد، دنیا در سرما و تاریکی نابود می شود.

اگر من خورشید و اثرات آن را بشناسم، هرگز ابرها را مانع نمی دانم. این ابرها نمی توانند مرا از فیض خورشید محروم کنند.

یکی از یاران امام صادق علیه السلام از آن حضرت پرسید: «وقتی که مهدی علیه السلام از دیده ها پنهان باشد، وجود او برای مردم چه فایده ای دارد؟». امام در جواب چنین گفت: «وجود مهدی علیه السلام برای مردم فایده دارد، همان گونه که خورشید پشت ابر برای شما فایده دارد».(1)

درست است که مهدی علیه السلام از دیده ها پنهان است، اما او هست و در روی همین زمین زندگی می کند، او از حال و روز من باخبر است، پرونده اعمال من به دست او می رسد. او به اذن تو از آنچه در جهان می گذرد، باخبر است، و شاهد و ناظر بر کردار من است.

در آیه 105 سوره «توبه» چنین می خوانم:

«وَقُلْ اَعْمَلُوا فَسَيَرَى اللّٰهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ...».

«بگو هر آنچه می خواهید انجام دهید، ولی بدانید که خدا و رسول خدا و مؤمنان، عمل شما را می بینند».

ص: 95

1- . فقلتُ للصادق: فكيف ينتفع الناس بالحجّه الغائب المستور؟ قال: كما ينتفعون بالشمس إذا سترها السحاب: أمالی الصدوق ص 253، كمال الدین ص 207، روضه الواعظین ص 199، بحار الأنوار ج 23 ص 6 و ج 52 ص 92، وراجع ینایع المودّه ج 1 ص 75.

امروز منظور از «مؤمنان» در این آیه، مهدی علیه السلام می باشد، او بر آنچه بندگان انجام

می دهند، آگاه است، اعمال و کردار من هر روز به او عرضه می شود. (1)

آری! هر روز، پرونده اعمال شیعیان را نزد او می آورند، او به کردارشان نگاه می کند، اگر در آن پرونده ها، کارهای زیبا ببیند، خوشحال می شود و دعا می کند، اما

اگر در آن پرونده ها، گناهی ببیند، ناراحت می شود و دست به دعا برمی دارد و برای شیعیانش، استغفار می کند.

این سخن ها را برای چه گفتیم؟ می خواهیم این نکته را بگوییم که آن مهدی موعودی که من به او باور دارم، موجود است، همین الان هست.

چقدر تفاوت است بین من و کسی که به موعودی باور دارد که بعداً به دنیا خواهد آمد!

خیلی از دین ها به «موعود» اعتقاد دارند، اهل سنت هم به موعود باور دارند، (ولی موعودی که بعداً به دنیا خواهد آمد).

باور به موعودی که الآن موجود نیست، بشر امروز را نجات نمی دهد و دردی از امروز بشر را هم دوا نمی کند.

من بر این باورم که الآن موعود من، موجود است، فقط کافی است که همه دست به دست هم بدهیم و موانع را برطرف کنیم، آن وقت است که او ظاهر می شود. او هست، در میان ماست، فقط کفران انسان ها او را از دیده ها پنهان کرده است، کافی است که ما بندگان خوب تو بشویم، آن وقت است که تو به او اجازه می دهی تا ظهور کند.

ص: 96

1- ما علمت أنّا معاشر الأئمة نُعرض علينا أعمال شيعتنا صباحاً ومساءً، فما كان من التقصير في أعمالهم سألنا الله تعالى الصّحاح لصاحبه، وما كان من العلوّ سألنا الله الشكر لصاحبه: مناقب آل أبي طالب ج 3 ص 452، مستدرک الوسائل ج 12 ص 164، بحار الأنوار ج 49 ص 98، جامع أحاديث الشيعة ج 13 ص 307؛ فسألته عن قوله تعالى: (اعْمَلُوا فَنَسَبِيَّ اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ)، قال إيانا عنى: بصائر الدرجات ص 447، وراجع الكافي ج 1 ص 219، معانى الأخبار ص 392، دعائم الإسلام ج 1 ص 21، جمال الأسبوع ص 116، سعد السعود ص 98، الفصول المهمّة للحزب العاملى ج 1 ص 390، تفسير العيّاشى ج 2 ص 109، تفسير القمى ج 1 ص 304، وسائل الشيعة ج 16 ص 107، مستدرک الوسائل ج 12 ص 164، بحار الأنوار ج 23 ص 346، جامع أحاديث الشيعة ج 13 ص 307.

وقتی به جهانی که در آن زندگی می‌کنم می‌نگرم و سیاهی‌ها و تاریکی‌ها را می‌بینم، نباید وضع موجود را بپذیرم و نباید در مقابل آن تسلیم شوم، وقتی من به مهدی علیه السلام ایمان دارم، هر لحظه تلاش می‌کنم به یاد او باشم.

اگر از مهدی علیه السلام غافل شوم، خود را از انتخاب‌های آینده ساز محروم کرده‌ام و خود را تباه کرده‌ام.

خوب می‌دانم اگر به «موعود موجود» باور نداشته باشم، در همان لحظه شروع زندگی، رو به نابودی هستم، اما اگر من موعود را بشناسم و از آن غفلت نکنم، هر لحظه، زنده هستم. کسی که باور به موعود موجود ندارد، گرفتار پوچی‌ها می‌شود و این پوچی‌ها را زندگی می‌پندارد.

مهدی علیه السلام پشت پرده غیبت است، اما توجه من به او، توجه به یک واقعیت فعال و مؤثر و جهت دهنده است، وقتی من منتظر او هستم، همین انتظار، زندگی مرا تغییر می‌دهد و راه مرا از راه دیگران جدا می‌کند.

وقتی من منتظر مهدی علیه السلام هستم، خواستن‌ها و نخواستن‌های من با دیگران تفاوت پیدا می‌کند و به کمک این انتظار، جایگاه دیگری را در هستی پیدا می‌کنم، کم‌کم به سوی راه و روشی می‌روم که مهدی علیه السلام آن را می‌پسندد. من دیگر نمی‌توانم در برابر ستم بی‌تفاوت باشم، هرگز ستم و ستمگر را نمی‌پذیرم. از گناه دوری می‌کنم و تلاش می‌کنم خشنودی مولایم را به دست آورم.

ایستگاه 41

کجاست آن که «بابُ الله» است و هر کس که می‌خواهد به سوی تورو کند، باید در خانه او برود؟

ص: 97

فقط از راه او می توان به تو رسید. اگر کسی او را نشناسد و با او بیگانه باشد و در راهی که او به آن رهنمون است، گام بردارد، هرگز به مقصد نخواهد رسید و چیزی جز پشیمانی نصیب او نخواهد شد.

هر کس محبت او را به دل داشته باشد، محبت تو را در دل دارد، هر کس بغض و کینه او را داشته باشد، بغض تو را دارد.

هر کس می خواهد از تو شناخت پیدا کند، باید به سوی او رو کند و راه او را بییماید، اگر من در مسیر معرفت گام بردارم، اما با او بیگانه باشم، هرگز به سعادت و کمال نمی رسم.

ایستگاه 42

«کجاست آن چهره تو که دوستانت به آن رو می کنند؟».

به راستی منظور از این سخن چیست؟

«وجه الله؟» چهره خدا؟

تو که جسم نیستی. تو که چهره ای نداری.

اکنون باید ماجرای را بنویسم: اباصلت خادم امام رضا علیه السلام بود. یک روز از آن حضرت پرسید:

آقای من! شنیده ام وقتی روز قیامت فرا برسد، افراد با ایمان وارد بهشت می شوند، آن ها وقتی در جایگاه خود قرار می گیرند، خدای خود را زیارت می کنند. آیا می توان خدا را با چشم دید؟

ای اباصلت! خدا پیامبرش، محمد صلی الله علیه و آله را بر همه فرشتگان و بر همه بندگان خود برتری داد. خدا دیدار محمد صلی الله علیه و آله را به منزله دیدار خودش قرار داد.

ص: 98

آقای من! شنیده ام که ثواب لا إله إلا الله این است که انسان می تواند به چهره خدا نگاه کند.

ای ابصلت! خدا چهره و صورت ندارد، هر کس بگوید که خدا مانند انسان ها چهره و صورت دارد، کافر شده است.

پس منظور از این سخن چیست؟

خدا پیامبران و نمایندگان خود را به عنوان چهره خود (وجه الله) معرفی کرده است. هر کس دین خدا و معرفت او را می خواهد، باید نزد پیامبران و نمایندگان خدا برود، فقط آن ها هستند که می توانند معرفت و شناخت واقعی را برای مردم بیان کنند.

پس کسی نمی تواند خدا را ببیند؟

آری، هیچ چشمی نه در دنیا و نه در آخرت نمی تواند خدا را ببیند، خدا دوستان خود را به عنوان «چهره خود» معرفی کرده است. (1)

اکنون دیگر می فهمم که «وجه الله: چهره خدا»، لقبی است که توبه دوستان خوب خود داده ای.

وقتی من به دیدار شخص بزرگی می روم، با احترام روی روی چهره آن شخص می ایستم و سلام می کنم، من هیچ وقت نمی روم به چهره او پشت کنم و سلام نمایم.

تو مهدی علیه السلام را چهره خود معرفی کرده ای، تو می خواهی به بندگان خود بگویی که اگر با تو کاری دارند باید ولایت مهدی علیه السلام را قبول داشته باشند و به او عشق بورزند.

ص: 99

1- . عن عبد السلام بن صالح الهروي، قال: قلت لعلي بن موسى الرضا،: يا بن رسول الله، ما تقول في الحديث الذي يرويه أهل الحديث أنّ المؤمنين يزورون ربهم من منازلهم في الجنة؟ فقال: يا أبا الصلت، إنّ الله تبارك وتعالى فضّل نبيّه محمّد (ص) على جميع خلقه من النبيين... من وصف الله بوجهه كالجوه فقد كفر، ولكنّ وجه الله أنبياء ورسله وحججه صلوات الله عليهم...: الأمالى للصدوق ص 545، التوحيد للصدوق ص 178، عيون أخبار الرضا(ع) ج 2 ص 105، وسائل الشيعة ج 14 ص 325، الاحتجاج ج 2 ص 189، بحار الأنوار ج 4 ص 31، جامع أحاديث الشيعة ج 12 ص 233، تفسير نور الثقلين ج 5 ص 60.

«کجاست آن کسی که وسیله اتصال زمین و آسمان است؟».

تو بودی و هیچ آفریده ای با تو نبود، سپس اراده کردی تا جهان را خلق کنی، اولین آفریده تو، نور پیامبر و اهل بیت علیهم السلام بود.

تو آفرینش را با خلقت آنان آغاز نمودی، تو همه خوبی ها، همه زیبایی ها و همه کمالات را با آنان آغاز نمودی. آنان سبب خلقت این جهان هستند. (1)

به نور خورشید وقتی که از شیشه های رنگی عبور می کند، نگاه کرده ام، اگر رنگ شیشه، سبز باشد، نور خورشید هم سبز می شود، اگر رنگ شیشه آبی باشد، نور خورشید هم آبی به نظر می آید، اگر شیشه قرمز باشد، نور خورشید هم قرمز می شود، اما همه این نورهای سبز و آبی و قرمز، یک نور بیشتر نیست، نور خورشید، یکی است، اما من آن نور را به رنگ های مختلف می بینم.

همین طور، حقیقت نور اهل بیت علیهم السلام یکی است، نور آنان یکسان است.

امروز مهدی علیه السلام تنها ذخیره توست، او واسطه فیض توست، وقتی تو می خواهی به بندگان خود خیر و رحمتی بدهی، ابتدا آن را به وجود مهدی علیه السلام نازل می کنی و بعد به واسطه او، آن خیر به دیگران می رسد.

به اذن تو، امروز مهدی علیه السلام همه کاره این جهان است، از عرش گرفته تا این دنیای خاکی، همه کارها به او برمی گردد، تو او را محور جهان قرار داده ای، حرف اول و حرف آخر را او می زند، هر کس که با تو کار دارد باید به در خانه او بیاید،

ص: 100

1- . فنحن أول خلق ابتداء الله، وأول خلق عبد الله وسبّحه، ونحن سبب خلق الخلق، وسبب تسيحهم وعبادتهم من الملائكة والآدميين، فبنا عرف الله، وبنا وحد الله: بحار الأنوار ج 25 ص 20، غايه المرام ج 1 ص 42، فكنا أول من أقر بذلك، ثم قال لمحمة دص: وعزّتي وجلّالي وعلوّ شأنی، لولاك ولولا عليّ وعترتكما الهادون المهديون الراشدون ما خلقت الجنة والنار: بحار الأنوار ج 25 ص 19، غايه المرام ج 1 ص 41.

امروز فقط او حجت توست.

به واسطه او، تو رحمت خود را بر بندگان نازل می کنی و بلاها را از آنان دور می کنی، او ستون جهان است، اگر او نباشد، زمین و زمان در هم می پیچد. آری! اگر برای یک لحظه، حجت تو نباشد، جهان نابود می شود.

مهدی علیه السلام واسطه فیض و رحمت توست، او اصل هر رحمتی است که بر مخلوقات نازل می شود. آری، او وسیله اتصال زمین و آسمان است.

ایستگاه 44

«کجاست آن کسی که صاحب روز پیروزی است؟ کجاست آن که پرچم هدایت را در همه دنیا برافراشته می کند؟».

روز ظهور مهدی علیه السلام، روز پیروزی است، روزی است که تو وعده آن را در قرآن بیان کرده ای.

مهدی علیه السلام همراه خود پرچم پیامبر را می آورد، همان پرچمی که جبرئیل در جنگ «بدر» برای پیامبر آورد. لشکر اسلام در آن جنگ به پیروزی بزرگی دست یافت. پیامبر بعد از جنگ بدر، آن پرچم را جمع کرد و دیگر در هیچ جنگی آن را باز نکرد و تحویل علی علیه السلام داد. (1)

علی علیه السلام نیز فقط در جنگ جمل، آن پرچم را باز نمود و دیگر از آن استفاده نکرد. (2)

وقتی که این پرچم برافراشته می شود، ترس و وحشت عجیبی در دشمنان پدیدار می گردد به طوری که دیگر نمی توانند هیچ کاری بکنند.

با برافراشتن این پرچم، دل های یاران مهدی علیه السلام چنان از شجاعت پر می شود که

ص: 101

1- . وهی رایه رسول الله نزل بها جبرئیل یوم بدر: الغیبه للنعمانی ص 320، بحار الأنوار ج 19 ص 32.

2- . لما التقی امیر المؤمنین وأهل البصره ، نشر الرايه رایه رسول الله (ع) ، فزلزلت أقدامهم... وإن هذه الرايه لا ینشرها بعدی إلا القائم: الغیبه للنعمانی ص 320، بحار الأنوار ج 32 ص 21.

گویی این دل ها از جنس آهن است و هیچ ترسی به آنها راه ندارد. (1)

هر وقت این پرچم باز شود، این هفت دسته از فرشتگان به یاری مهدی علیه السلام می آیند:

دسته اول: فرشتگانی که با نوح علیه السلام، در کشتی بودند و او را یاری کردند.

دسته دوم: فرشتگانی که به یاری ابراهیم علیه السلام آمدند.

دسته سوم: فرشتگانی که همراه موسی علیه السلام بودند زمانی که رود نیل شکافته شد و بنی اسرائیل از آن عبور کردند.

دسته چهارم: فرشتگانی که هنگام رفتن عیسی علیه السلام به آسمان، همراه او بودند.

دسته پنجم: چهار هزار فرشته ای که همیشه در رکاب پیامبر اسلام بودند.

دسته ششم: سیصد و سیزده فرشته ای که در جنگ «بدر» به یاری پیامبر آمدند.

دسته هفتم: فرشتگانی که برای یاری امام حسین علیه السلام به کربلا آمدند ولی آن حضرت، یاری آنان را نپذیرفت و شهادت را انتخاب کرد. (2)

وقتی مهدی علیه السلام می خواهد لشکر خود را حرکت بدهد، جبرئیل در سمت راست و میکائیل در سمت چپ می ایستد. کسانی که قصد دشمنی با نور خدا را دارند، ترسی عجیب وجودشان را فرا می گیرد؛ اما کسانی که سال های سال در جستجوی حقیقت بوده اند، محبت و علاقه زیادی به مهدی علیه السلام پیدا می کنند. (3)

ایستگاه 45

«کجاست آن کسی که پریشانی های مردم را برطرف می کند و دل ها را شاد و خشنود می سازد؟ کجاست آن کسی که ظلم ستمکاران بر پیامبران و فرزندان

ص: 102

-
- 1- . سیر الرعب قدامها شهراً ووراءها شهراً وعن يمينها شهراً وعن يسارها شهراً: بحار الأنوار ج 52 ص 360.
 - 2- . وهم الذين كانوا مع نوح في السفينه ، والذين كانوا مع ابراهيم حيث ألقيني النار... الغيبة للنعماني ص 323.
 - 3- . جبرئيل عن يمينه وميكائيل عن يساره... الغيبة للنعماني ص 320.

پیامبران را دادخواهی می کند؟».

مهدی علیه السلام می آید و همه غم ها و غصه ها را از بین می برد، او می آید و از ستمکاران انتقام می گیرد. این وعده خداست. او از کسانی که به پیامبران و فرزندان پیامبران ظلم کردند، انتقام خواهد گرفت.

اکنون ماجرای را شرح می دهم:

وقتی امام عسکری علیه السلام برای اولین بار پسرش مهدی علیه السلام را در آغوش گرفت، روی او را بوسید و در گوشش اذان گفت و سپس دستی بر سر او کشید و گفت: «به اذن خدا، سخن بگو فرزندم!».

مهدی علیه السلام به صورت پدر نگاه کرد و لبخند زد. صدای زیبای او سکوت فضا را شکست، او آیه 5 سوره «قصص» را خواند:

«وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ».

«من اراده کرده ام تا بر کسانی که مورد ظلم واقع شدند، منت نهم و آن ها را پیشوای مردم گردانم و آنان را وارث زمین نمایم».⁽¹⁾

این آیه از کسانی که مورد ظلم واقع شده اند، سخن می گوید، من می خواهم آنها را بشناسم. باید یک ماجرا را نقل کنم:

پیامبر به خانه فاطمه علیها السلام آمده بود، همه کنار پیامبر نشسته بودند. فاطمه و علی و حسن و حسین علیهم السلام.

پیامبر از دیدن آن ها بسیار خشنود بود و با آنان سخن می گفت. در این میان نگاه پیامبر خیره ماند و اشک پیامبر جاری شد. همه تعجب کرده بودند. به راستی چرا پیامبر گریه می کرد؟

ص: 103

1- . فنادانی أبو محمد مدع: یا عمه، هلمی فائینی بانی. فائیه به، فتناول ه وأخرج لسانه فمسحه علی عینیه ففتحها...: الغیبه ص 235، مدینه المعاجز ج 8 ص 29، بحار الأنوار ج 51 ص 17، تفسیر نور الثقلین ج 4 ص 111.

بعد از لحظاتی، پیامبر رو به آن ها کرد و گفت: «بعد از من، به شما ظلم و ستم فراوانی می شود».(1)

پیامبر از همه ظلم هایی که در آینده نسبت به عزیزانش خواهد شد، خبر داشت. او می خواست تفسیر این آیه قرآن را بازگو کند.

آری، به خاندان من، ظلم های زیادی خواهد شد ولی سرانجام این خاندان پاک به حکومت خواهند رسید و جهان را از عدالت راستین پر خواهند نمود.

این وعده بزرگ توست و تو همیشه به وعده های خود عمل می کنی.

این جمله را تکرار می کنم: «کجاست آن کس که ظلم ستمکاران بر پیامبران و فرزندان پیامبران را دادخواهی می کند؟».

چه ظلمی بالاتر از ظلمی است که به فاطمه علیها السلام شد؟ مگر فاطمه علیها السلام دختر پیامبر نبود؟ مگر می توانم از مظلومیت مادر شیعه سخن نگویم؟

وقتی پیامبر از دنیا رفت، مردم با ابوبکر بیعت کردند، چند روز گذشت، ابوبکر، عمر را فرستاد تا علی علیه السلام را برای بیعت به مسجد بیاورد.

عمر در حالی که شعله آتشی را در دست داشت به سوی خانه فاطمه علیها السلام آمد و فریاد زد: «این خانه را با اهل آن به آتش بکشید»
(2).

چند نفر جلو آمدند و گفتند:

در این خانه فاطمه و حسن و حسین هستند .

باشد، هر که می خواهد باشد، من این خانه را آتش می زنم.(3)

هیچ کس جرأت نداشت مانع کار عمر شود، سرانجام او نزدیک شد و شعله آتش را به هیزم ها گذاشت، آتش شعله کشید. در خانه، نیم سوخته شد. او جلو آمد و

ص: 104

1- . إن رسول الله ص نظر إلى عليّ والحسن والحسين(ع) فبکی وقال: أنتم المستضعفون بعدی...: معانی الأخبار ص 79، وراجع: دعائم الإسلام ج 1 ص 225، عیون أخبار الرضا(ع) ج 1 ص 66، شرح الأخبار ج 2 ص 494، بحار الأنوار ج 24 ص 168 و ج 28 ص 50.

2- . فبجاء عمر ومعه قیس، فتلقته فاطمه علیها السلام علی الباب، فقالت فاطمه: یا بن الخطاب! أتراك محرّقا علیّابی؟! قال: نعم! : بحار الأنوار ج 28 ص 389، فقال عمر بن الخطاب: اضرموا علیهم البیت ناراً...: الأمالی للمفید ص 49، بحار الأنوار ج 28 ص 231، وكان یصیح: احرقوا دارها بمن فیها، وما كان فی الدار غیر علیّ والحسن والحسين: الملل والنحل ج 1 ص 57.

3- . والذى نفس عمر بيده، تخرُجَنَّ أو لأحرقنَّها على مَنْ فيها، فقبل له: يا أبا حفص ، إنَّ فيها فاطمه ! قال: وإن !: الغدير ج 5 ص 372 ،
الإمامه والسياسه ج 1 ص 19.

فاطمه علیها السلام پشت در ایستاده بود... صدای ناله فاطمه علیها السلام بلند شد. عُمَر در خانه را محکم فشار داد، صدای ناله فاطمه علیها السلام بلندتر شد. میخ در که از آتش، داغ شده بود در سینه فاطمه علیها السلام فرو رفت. (2)

فریاد فاطمه علیها السلام در فضای مدینه پیچید: «بابا! یا رسول الله! بین با دختری چه می کنند...». (3)

وقتی روزگار ظهور فرا برسد، مهدی علیه السلام از کنار کعبه حرکت خویش را آغاز می کند، ابتدا شهر مکه را از وجود دشمنان پاک می کند و سپس به سوی مدینه می رود. ماجرای انتقام آغاز می گردد...

اگر دیروز نامردان، در خانه فاطمه را آتش زدند، آن روز به امر تو، آنان زنده می شوند تا محاکمه شوند و در آتشی بزرگ سوزانده شوند. (4)

و اینجاست که دل هر شیعه ای شاد و مسرور می شود. آن روز، دشمنان فاطمه علیها السلام

در آتش می سوزند و به سزای عمل ننگین خود می رسند

ایستگاه 46

«کجاست آن کسی که انتقام خون های ریخته شده در کربلا را می گیرد؟».

کربلا!

مگر می شود از کربلا نوشت و نسوخت؟

نام حسین علیه السلام با روح شیعه عجین شده است و اشک را بر گونه ها جاری می کند...

عصر عاشورا بود و حسین علیه السلام غریبانه، تنها و تشنه در وسط میدان ایستاده بود، از پشت پرده اشک به یاران شهید خود نگاه کرد. همه پر کشیده بودند و رفته بودند.

ص: 105

1- . فضرِبَ عَمْرُ الْبَابِ بِرَجْلِهِ فَكَسَرَهُ، وَكَانَ مِنْ سَعْفٍ، ثُمَّ دَخَلُوا، فَأَخْرَجُوا عَلِيًّا مَلِيًّا...: تفسیر العیاشی ج 2 ص 67، بحار الأنوار ج 28 ص 227.

2- . عصر عمر فاطمه علیها السلام خلف الباب، ونبت مسمار الباب فی صدرها، وسقطت مریضه حتی ماتت: مؤمر علماء بغداد ص 181.

3- . وهی تجهر بالبكاء وتقول: یا أبتاه یا رسول الله، ابنتک فاطمه تُضرب؟!...: الهدایه الکبری ص 407، وقالت: یا أبتاه یا رسول الله، هكذا کان یفعل بحبیبتک وابتنتک؟!...: بحار الأنوار ج 30 ص 294.

4- . ثمّ يدخل المسجد فينقص الحائط حتّى يضعه إلى الأرض... وذلك الحطب عندنا نتوارثه: دلائل الإمامه ص 455.

چه با وفا بودند و صمیمی!

غم بر دل حسین علیه السلام نشسته بود، دیگر تنهای تنها شده بود. او سوار بر اسب خویش جلو آمد. مهار اسب را کشید و فریادش تا دوردست سپاه کوفه، طنین انداخت: «آیا کسی هست که در این غربت و تنهایی، مرا یاری کند؟» (1)

فریاد غریبانه را پاسخی نبود... حسین علیه السلام قرآنی را روی سر گذاشت و رو به سپاه کوفه چنین گفت: «ای مردم! قرآن، بین من و شما قضاوت می کند. آیا من فرزند دختر پیامبر شما نیستم؟ چه شده که می خواهید خون مرا بریزید؟»

هیچ کس جوابی نداد. سکوت بود و سکوت... ناگهان، باران تیر و سنگ و نیزه باریدن گرفت... آماج تیرها بر بدنش نشست... سنگی به پیشانی او، اصابت کرد و خون جاری شد. (2)

لحظه ای صبر کرد، اما دشمن امان نداد و این بار تیری زهرآلود بر قلبش نشست. صدای حسین علیه السلام در دشت کربلا پیچید: «خدایا! من به رضای تو راضی هستم»... او از روی اسب با صورت به زیر افتاد. صدای مناجاتش به گوش رسید: «در راه تو بر همه این سختی ها صبر می کنم». (3)

بدن او از زخم شمشیر و تیر چاک چاک شده بود، سرش شکسته و سینه اش شکافته شده بود، زبانش از خشکی به کام چسبیده و جگرش از تشنگی می سوخت... شمر به سوی او آمد... شیون و فریاد در آسمان ها پیچید و فرشتگان همه ناله کردند. آنها چنین گفتند: «ای خدا! پسر پیامبر تو را می کشند» و تو به آنان گفتی: «من انتقام خون حسین را خواهم گرفت، آنجا را نگاه کنید!». فرشتگان، نور مهدی علیه السلام را دیدند و دلشان آرام گرفت. (4)

شمر خنجر کشید... حسین علیه السلام پیامبر را صدا زد: «یا جداه، یا مُحَمَّداه!».

ص: 106

1- . لَمَّا رَأَى الْحُسَيْنَ مِصْرَاعَ فَتْيَانِهِ وَأَحْبَبْتَهُ، عَزَمَ عَلَى لِقَاءِ الْقَوْمِ بِمَهْجَتِهِ، وَنَادَى: هَلْ مِنْ ذَابٍّ يَذَبُّ عَنِ حَرَمِ رَسُولِ اللَّهِ؟...: بحار الأنوار ج 45 ص 46.

2- . فَلَمَّا رَأَى ذَلِكَ شَمْرُ بْنُ ذِي الْجَوْشَنِ، اسْتَدْعَى الْفَرَسَانَ فَصَارُوا فِي ظَهْرِ الرَّجَالِ، وَأَمَرَ الرَّمَاهُ أَنْ يَرْمُوهُ، فَرَشَقُوهُ بِالسَّهَامِ حَتَّى صَارَ كَالْقَنْفَذِ: الإرشاد ج 2 ص 111؛ روضه الواعظين.

3- . قَالَ الْحُسَيْنُ: بِسْمِ اللَّهِ وَبِاللَّهِ وَعَلَى مَلِّهِ رَسُولِ اللَّهِ: مَقْتَلِ الْحُسَيْنِ (ع) لِلخوارزمي ج 2 ص 34، فرماه ... وَأَبُو أَيُّوبَ الْغَنَوِيُّ بِسَهْمٍ مَسْمُومٍ فِي حَلْقِهِ، فَقَالَ: بِسْمِ اللَّهِ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ، وَهَذَا قَتِيلٌ فِي رِضَى اللَّهِ: المناقب لابن شهر آشوب ج 4 ص 111، بحار الأنوار ج 45 ص 55.

4- . لَمَّا كَانَ مِنْ أَمْرِ الْحُسَيْنِ مَا كَانَ، ضَجَّتِ الْمَلَائِكَةُ إِلَى اللَّهِ بِالْبُكَاءِ وَقَالَتْ: يُفْعَلُ هَذَا بِالْحُسَيْنِ؟...: الكافي، ج 1، ص 345؛ الأمالی للطوسی، ص 418.

آسمان تیره و تار شد. طوفان سرخی همه جا را فرا گرفت و خورشید، یکباره خاموش شد و حسین علیه السلام به سوی آسمان ها اوج گرفت... (1)

ایستگاه 47

«کجاست آن کسی که تو او را بر دشمنانش پیروز می کنی؟ کجاست آن مضطری که وقتی تو را بخواند، دعایش را اجابت می کنی؟».

درد و رنج، همواره همزاد انسان در این دنیا بوده است، همه در زندگی فردی و اجتماعی خود با مشکلاتی روبرو می شوند، در این میان، وقتی من به خود می نگرم، مشکل خود را دشوارترین مشکل جهان می یابم و خود را «مضطّر» می دانم و آیه «أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَّرَّ إِذَا دَعَا...» را می خوانم.

اکنون باید کمی فکر کنم: مضطّر واقعی کیست؟

کسی که بیشتر مردم او را فراموش کرده اند. آن کسی که از همه برای این مردم، دلسوزتر است و به دلیل گناه و غفلت و غرور مردم، در زندان غیبت گرفتار آمده است. آن کسی که طیب روح و جان ماست و ما نه تنها به سخنش گوش فرا نمی دهیم بلکه به بیماری خود افتخار هم می کنیم.

آیه 62 سوره «نمل» را می خوانم:

«أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَّرَّ إِذَا دَعَا وَ يَكْشِفُ السُّوءَ».

سپس به کتاب های حدیثی مراجعه می کنم، به سخنی از امام صادق علیه السلام می رسم

که به یاران خود چنین گفت: «مهدی علیه السلام همان مُضطری است که خدا در این آیه از او سخن گفته است». (2)

ص: 107

1- . لَمَّا قُتِلَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ، كَسَفَتِ الشَّمْسُ كَسْفَهُ بَدَتِ الْكَوَاكِبُ نِصْفَ النَّهَارِ، حَتَّى ظَنَنَّا أَنَّهَا هِيَ: الْمَعْجَمُ الْكَبِيرُ ج 3 ص 114 ح 2838، تَهْذِيبُ الْكَمَالِ ج 6 ص 433 الرِّقْمُ 1323، تَارِيخُ مَدِينَةِ دِمَشْقَ ج 14 ص 228.

2- . (أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَّرَّ إِذَا دَعَا)، قَالَ: هَذِهِ الْآيَةُ نَزَلَتْ فِي الْقَائِمِ: الْبِرْهَانُ ج 4 ص 225، مَعْجَمُ أَحَادِيثِ الْإِمَامِ الْمَهْدِيِّ ج 5 ص 309، كَانِي أَنْظَرَ إِلَيْهِ وَقَدْ اسْتَدْرَجَ ظَهْرَهُ إِلَى الْحَجْرِ فَيَنْشُدُ اللَّهُ حَقَّهُ...: الْغَيْبَةُ لِلنَّعْمَانِيِّ ص 187، الْبِرْهَانُ ج 4 ص 225.

آری، او مضطرّ واقعی است، وقتی که او به درگاه تو دعا می کند و اشک می ریزد، تو اجازه می دهی تا او ظهور کند و ماجرای آغاز ظهور او این گونه خواهد بود: او ابتدا به مکه می آید، مردم شهر همه در خواب هستند، کنار کعبه خلوت است، او در کنار کعبه دعا می کند، او با تو نجوا می نماید...

لحظاتی می گذرد... همه جانورانی می شود، فرشتگان دسته دسته از آسمان به زمین می آیند، مسجدالحرام پر از صف های طولانی فرشتگان می شود، جبرئیل و میکائیل علیهما السلام می آیند.

جبرئیل نزد مهدی علیه السلام می رود، سلام می کند و می گوید: «آقای من! دعای شما مستجاب شد». (1)

مهدی علیه السلام وقتی این سخن را می شنود، دستی بر چهره خود می کشد و می گوید: «خدا را حمد و ستایش می کنم که به وعده خود وفا کرد و ما را وارث زمین قرار داد». (2)

اکنون او از جای خود برمی خیزد و یاران خود را صدا می زند و می گوید: ای یاران من! ای کسانی که خدا شما را برای ظهور من ذخیره کرده است به سویم بیایید».

صدای او به گوش یارانش می رسد، این به قدرت توست، آنان یکی پس از دیگری، خود را به مسجد الحرام می رسانند. بعضی از آنان از راه دور با «طیّ الأرض» به مکه می آیند. لحظاتی می گذرد، همه یاران، کنار در کعبه، دور مهدی علیه السلام جمع می شوند و با او بیعت می کنند.

ایستگاه 48

«کجاست آن پیشوا و صدرنشین همه جهان؟ کجاست آن کس که اهل نیکوکاری

ص: 108

- 1- . فبقول له جبرئیل: یا سیدی، قولک مقبول، وأمرک جائز...: مختصر بصائر الدرجات ص 182.
- 2- . فی مسح یده علی وجهه ویقول: الحمد لله الذی صدقنا وعده وأورثنا الأرض...: بحار الأنوار ج 53 ص 6.

و تقواست؟».

مهدی علیه السلام کسی است که همه زیبایی ها و خوبی ها را در خود دارد، او بنده شایسته و برجسته است، توبه او مقام عصمت عطا کرده ای، کسی که معصوم است، هرگز ظلم و ستم نمی کند.

اورهبری است که تو او را هدایت کرده ای و او را مأمور کرده ای تا دیگران را هدایت کند، لطف تو همواره با اوست و او در سایه مهربانی توست.

ایستگاه 49

کجاست فرزند پیامبر؟ همان پیامبر که تو او را برگزیدی و بر همه پیامبران برتری دادی؟

کجاست فرزند علی؟ همان علی که تو از او خشنود بودی؟

کجاست فرزند خدیجه؟ همان خدیجه که بزرگوار بود؟

کجاست فرزند فاطمه؟ همان فاطمه که مقامی بس بزرگ داشت؟

کسانی که آموزه انتظار بر ضد منافع آنان بود، تلاش کردند مهدی علیه السلام را از یادها ببرند، پیشنهاد همه آنان این بود که ما را بپذیرید و به دور ما بگردید و اگر هم قرار

است انتظار چیزی را داشته باشید، در انتظار این باشید که ما زندگی شما را رونق بیشتر بدهیم و بس! ما شما را به لذت های دلفریب دنیا مشغول می کنیم تا آن آرمان بزرگ را فراموش کنید.

ولی من در این دعا، بارها فریاد برمی آورم: «آقای من کجاست؟»

بار اول گفتم: «کجاست ذخیره خدا؟»، بار آخر گفتم: «کجاست پسر فاطمه؟».

29 بار با عبارت های مختلف، از آقای خود سوئل کردم، به راستی این فریادهای من برای چیست؟ چرا این همه تکرار؟

وقتی سیاه اندیشان می خواهند مرا زندانی زندگی زمینی کنند و فکر مرا به رفاه بیشتر مشغول نمایند، این فریادها برای روح من، یک «بیدارباش» است. کسی که خدمت نظامی کرده است، معنای «بیدارباش» را به خوبی می داند، شب است و هوا تاریک است و همه سربازان در خواب هستند، ناگهان صدایی سکوت را می شکند: «بیدارباش». همه با سرعت از خواب برمی خیزند و آماده می شوند.

«ای مهدی! کجایی؟».

این یک بیدارباش است برای روح من تا همه آن سیاهی ها را سریع، کنار اندازم و به سوی نور بروم و به عشق آقای خویش، معنای زندگی را دریابم.

من باید در زندگی خود هدف داشته باشم، به دنبال امید و آرزویی باشم، زندگی بی هدف، لذت بخش نیست، اگر دنیا و لذت های آن هدف من باشد، وقتی به آن ها برسم، به بن بست و پوچی می رسم.

دنیا ارزش دل بستن ندارد، من باید دل به عشقی آسمانی ببندم. من به این دنیا آمده ام تا به کمال برسم، درست است آقای من پشت پرده غیبت است، اما نباید به سیاهی ها دل ببندم. باید به سوی حرکت کنم...

«ای مهدی! کجایی؟».

این سخن را 29 بار تکرار می کنم، من با خودم این گونه سخن می گویم و با خود نجوا می کنم، به خود هشدار می دهم که مبادا از آرمان بزرگ خویش دست بردارم.

«زندگی دنیا، فقط بازیچه ای فریبنده است». این سخن قرآن است. آنان که

می خواهند همه وجود من، عشق دنیا باشد به منافع خود می اندیشند، اگر دنیا، آرمان من شود، ضرر کرده ام، زیرا به یک زندگی پست، دل خوش کرده ام! زندگی ای که در آن فقط عشق به دنیا باشد، یک زندگی پست و حقیر است.

من کی بیدار خواهم شد؟

وقتی که مرگ به سراغم آید، آن روز من باید همه ثروت و دارایی خود را بگذارم و از این دنیا بروم، آن وقت می فهمم که حقیقت دنیا، چیزی جز بازی نبوده است.

دنیا چیزی جز بازیچه ای فریبنده نیست، مردمی جمع می شوند و به پندارهایی دل می بندند، آنان همه سرمایه های وجودی خویش را صرف آن پندارها می کنند و پس از مدتی، می میرند و زیر خاک پنهان می شوند و همه چیز به دست فراموشی سپرده می شود!

آیا زندگی، همان زنده بودن است؟ آیا خوردن و آشامیدن و بهره بردن از لذت های حیوانی، معنای زندگانی است؟

زنده بودن، یک حرکت افقی است، از گهواره تا گور، اما زندگی یک حرکت عمودی است، از زمین تا اوج آسمان ها!

مهدی جان! من فریاد برمی آورم و تو را جستجو می کنم، تو در میان ما هستی. من به یاری تو اندیشه دارم، تلاش می کنم تا نام و یاد تو را زنده نگاه دارم.

مهدی جان! هر کسی برای زندگی کردن، دلیلی می خواهد، این دلیل زندگی من است: من زنده ام و زندگی می کنم تا سرود مهر تو را سر بدهم و محبت تو را بر دل های مردم، پیوند زنم.

من سوگند یاد می کنم که تا نفس در سینه دارم، عاشقانه از زیبایی آمدنت دم

ص: 111

بزنم و دوستان تو را یار راه شوم و سرود جان بخش برپایی دولتت را فریاد زنم. من در راه رضای تو قدم برمی دارم، یاد تو را زنده نگاه می دارم! من این گونه تو را یاری می کنم.

مولای من! در قلب من، فقط محبت تو جای دارد و بس! من هیچ کس را به اندازه تو دوست ندارم، من در اشتیاق تو هستم، در آرزوی تو هستم و هرگز چنین اشتیاقی را برای دیگری نداشته ام.

تو در اعماق دل من جای گرفته ای، تو همه جا عزیز جان من و امید دل من هستی!

ص: 112

آقای من! مهدی جان!

تا این لحظه با خدای خویش سخن می گفتم، اکنون دیگر وقت آن است که با تو سخن بگویم و نجوا نمایم:

مولای من! پدر و مادرم و همه هستی من به فدای تو باد!

من آماده ام جان خویش را فدایت کنم و بلاگردان تو شوم.

ای فرزند بزرگانی که نزد خدا مقامی بس والا داشته اند!

ای فرزند شریف بزرگواران!

ای فرزند رهبرانی که خدا آنان را هدایت کرده است!

ای فرزند بهترین اشخاص پاک سرشت!

ای فرزند بزرگواران شرافتمند!

ای فرزند نیکوترین پاکان دنیا!

ای فرزند جوانمردان و سروران برگزیده!

ای فرزند مهم ترین و گرامی ترین انسان ها!

ای فرزند ماه های تابان و چراغ های فروزان هدایت!

ای فرزند کسانی که راه رسیدن به خدا بودند!

ای فرزند کسانی که نشانه های آشکار حق و حقیقت بودند!

من این گونه تو را صدا می زنم، می دانم که تو همه خوبی ها و زیبایی های جهان را در خود داری، تو حجت و نماینده خدا در روی زمین هستی. من شوق و اشتیاق خود را این گونه نشان می دهم.

ایستگاه 51

«ای عصاره همه دانش های کامل و صحیح!».

آقای من! خدا علم خویش را به قلب تو نازل کرده است، تو خزانه دار دانش خدا شدی! او تو را برگزید و علم غیب را به تو یاد داد.

من شنیده ام که هر کس این علم غیب را بداند، می تواند کارهای بزرگی انجام دهد. در اینجا ماجرای را شرح می دهم:

سلیمان علیه السلام پیامبر خدا بود، او باخبر شد که در کشور «سبأ» مردم خورشید را پرستش می کنند و ملکه ای به نام «بلقیس» در آنجا حکومت می کند و او تختی باشکوه دارد.

سلیمان علیه السلام تصمیم گرفت تا زمینه هدایت آن ملکه را فراهم سازد برای همین

نامه ای به او نوشت و او را به خداپرستی دعوت کرد.

در یکی از روزها، سلیمان به اطرافیان خود رو کرد و گفت: چه کسی می تواند تخت ملکه سبا را برایم حاضر کند؟

بین سلیمان (که در فلسطین حکومت می کرد) و بین کشور سبا (که در یمن واقع شده بود)، صدها کیلومتر فاصله بود، سلیمان علیه السلام می خواست یک نفر تخت آن ملکه را برای او حاضر کند.

آصف که یکی از بهترین یاران سلیمان علیه السلام بود گفت: من در کمتر از یک چشم بر هم زدن، آن تخت را برای تو حاضر می کنم.

سلیمان علیه السلام نگاه کرد، دید که تخت ملکه در کمتر از یک لحظه در جلوی او قرار گرفته است. همه از کاری که آصف کرد، تعجب کردند. آصف فقط قسمتی از علم غیب را داشت و توانست کار به آن بزرگی را انجام دهد، خدا به تو همه آن علم غیب را داده است. این لطفی است که خدا در حق تو نموده است. (1)

ایستگاه 52

«ای عصاره سنت ها و روش های قابل پذیرش! ای عصاره همه نشانه های هدایت! ای عصاره آثار ایمان که در کتاب های آسمانی گذشتگان ذکر شده است! ای عصاره معجزات موجود! ای عصاره دلیل های آشکار حقیقت!».

آقای من! قرآن بزرگ ترین معجزه پیامبر است و تو هم حقیقت قرآن هستی!

وقتی تاریخ را می خوانم می بینم که مردم حقیقت قرآن را رها کردند و به ظاهر نوشته های آن چسبیدند، آنان ندانستند که حقیقت قرآن چیست.

ص: 115

1- . القوامون بأمره، العاملون بإرادته، الفائزون بكرامته، اصطفاكم بعلمه، وارتضاكم لغيبه، واختاركم لسره: عيون أخبار الرضا ج 1 ص 305، كتاب من لا يحضره الفقيه ج 2 ص 609، تهذيب الأحكام ج 6 ص 95، وسائل الشيعه ج 14 ص 309، المزار لابن المشهد ص 523، بحار الأنوار ج 99 ص 127، وهل علمت ما كان عنده من علم الكتاب؟ قال: قلت: أخبرني به؟ قال: قدر قطره من الماء في البحر الأخضر، فما يكون ذلك من علم الكتاب؟!... فأوماً بيده إلى صدره وقال: علم الكتاب واللّه كلّ عندنا، علم الكتاب واللّه كلّ عندنا: الكافي ج 1 ص 257، وراجع بصائر الدرجات ص 233، بحار الأنوار ج 26 ص 197، تفسير نور الثقلين ج 2 ص 523، غايه المرام ج 4 ص 57.

من از روزگار علی علیه السلام سخن می گویم:

جنگ صفین!

زمانی که نزدیک بود لشکر علی علیه السلام، سپاه معاویه را شکست بدهد، معاویه (با راهنمایی عمروعاص) دستور داد تا قرآن ها را بر سر نیزه ها کنند. گروه زیادی از یاران علی علیه السلام فریب خوردند و گفتند: «ما با قرآن جنگ نمی کنیم».

کاش آنان می فهمیدند که آنچه یاران معاویه بر سر نیزه کرده اند، کاغذی بیش نیست، حقیقت قرآن در سینه علی علیه السلام بود. تفرقه ای بزرگ در لشکر علی علیه السلام آشکار

شد و سرانجام علی علیه السلام مجبور شد تا جنگ را متوقف کند.

مالک اشتر (آن فرمانده شجاع) تا نزدیکی خیمه معاویه پیش رفته بود و اگر فقط یک ساعت دیگر فرصت به او داده می شد، ریشه آن فتنه بزرگ را از جای بیرون می آورد و مسیر تاریخ عوض می شد.

به راستی که جهالت و نادانی چه تاوان بزرگی دارد؟

ایستگاه 53

«ای فرزند راه مستقیم!».

آقای من! تو فرزند علی علیه السلام هستی، قرآن در آیه های مختلف به علی علیه السلام اشاره کرده است، در سوره حمد، من از خدا می خواهم که مرا به «راه مستقیم» هدایت کند، راه مستقیم همان راه علی علیه السلام است.

ایستگاه 54

«ای فرزند خیر بزرگ!».

ص: 116

با این سخن، از آیه اول سوره «نبا» یاد می‌کنم:

«عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ...».

«این مردم درباره چه چیز از یکدیگر سؤال می‌کنند؟ سؤال آنان درباره آن خبر بزرگ است، خبری که بسیاری از مردم، در آن اختلاف دارند».

یکی از یاران امام صادق علیه السلام این آیه را خواند. او دوست داشت بداند که تفسیر آن چه می‌شود، روزی، نزد آن حضرت رفت و از او درباره «خبر بزرگ» سؤال کرد.

امام صادق علیه السلام به او رو کرد و فرمود: «خبر بزرگ، همان ولایت است».(1)

آری، مردم در ولایت علی علیه السلام اختلاف داشتند و گروه زیادی از آنان حاضر نشدند ولایت علی علیه السلام را بپذیرند.

ولایت، همان خبر بزرگ است! همان خبری که مردم درباره آن اختلاف دارند، اما وقتی روز قیامت فرارسد، همه چیز بر آنان آشکار می‌شود.

اگر کسی در این دنیا عمر طولانی کند و سالیان سال، عبادت خدا را به جا آورد و نماز بخواند و روزه بگیرد و به اندازه کوه بزرگی، صدقه بدهد و هزار حج هم به جا آورد و سپس در کنار خانه خدا مظلومانه به قتل برسد، با این همه، اگر ولایت اهل بیت علیهم السلام را انکار کند، خدا هیچ کدام از کارهای او را قبول نمی‌کند و او را وارد بهشت نمی‌کند.(2)

ایستگاه 55

«ای فرزند کسی که در امّ الکتاب، نزد خدا، علیّ حکیم است!».

اکنون از آیه 4 سوره «زُخرف» یاد می‌کنم:

«وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِيٌّ حَكِيمٌ».

ص: 117

1- . (عم يتساءلون، عن النبأ العظيم)، قال: النبأ العظيم: الولایه...: الکافی ج 1 ص 418، بحار الأنوار ج 24 ص 352، البرهان ج 5 ص 564، نور الثقلین ج 5 ص 491.

2- . ولو أن رجلاً عمّر ما عمّر نوح في قومه ألف سنه إلا خمسين عامًا، يصوم النهار ويقوم الليل في ذلك المكان، ولقبائله بغير ولايتنا، لم ينفعه شيئاً: المحاسن ج 1 ص 91، الکافی ج 8 ص 253، من لا يحضره الفقيه ج 2 ص 245، وسائل الشيعه ج 1 ص 122، مستدرک الوسائل ج 1 ص 149، شرح الأخبار ج 3 ص 479.

«ابن صوحان» یکی از یاران باوفای علی علیه السلام بود، او همواره امام خویش را یاری

می کرد، در جنگ «جَمَل» او با رشادت با دشمنان علی علیه السلام جنگ نمود و سرانجام در خاک و خون غلطید. لحظات آخر عمر او بود، علی علیه السلام با عجله بر سر بالین او آمد و سر او را به سینه گرفت و فرمود: «خدا تو را رحمت کند که تو مرا بارها یاری کردی».

ابن صوحان چشم خود را باز کرد و گفت: «آقای من! خدا به شما پاداش نیک دهد. آمدی سر مرا به سینه گرفتی. آقای من! تو در امّ الکتاب، علیّ حکیم هستی». این گونه ابن صوحان در آخرین لحظات عمر خود به آیه 4 سوره «زخرف» اشاره کرد و جان داد. (1)

این همان «بطنِ قرآن» است. «بطنِ قرآن» یعنی معنایی که از نظرها پنهان است و خیلی ها از آن اطلاع ندارند. اکنون آن آیه را تکرار می کنم و آن را شرح می دهم:

«وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِيّ حَكِيمٌ».

در این آیه، منظور از «امّ الکتاب»، «سوره حمد» می باشد.

در این آیه، منظور از «علی حکیم»، «علی بن ابی طالب علیه السلام» می باشد.

آری، وقتی من سوره حمد را می خوانم به آیه «اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ» می رسم و از خدا می خواهم مرا به راه راست هدایت کند.

منظور از راه راست در سوره حمد، راه علی علیه السلام می باشد، راه راست همان راه امامت است، راه امامت، ادامه راه خدا و پیامبران می باشد.

با توجه به این مطالب می توان چنین گفت: «خدا در سوره حمد از علی علیه السلام یاد

ص: 118

1- . فوالله ما علمتک الا- بالله علیما وفي ام الكتاب علیاً حکیماً وان الله فی صدرک عظیم...: الغارات ج 2 ص 894، الاختصاص ص 79، بحار الأنوار ج 23 ص 211، البرهان ج 4 ص 846.

کرده است».

در سوره «امّ الکتاب» یا سوره حمد، واژه «راه راست» آمده است، نزد خدا این «راه راست»، همان راه علی علیه السلام است، همان علی علیه السلام که همه کارهایش از روی حکمت بود، صبر و جهاد او از روی حکمت بود، او پس از پیامبر، بیست و پنج سال در خانه نشست و صبر کرد، صبر او از روی ضعف نبود، او قدرت آن را داشت که دشمنان را نابود کند، اما صبر کرد تا اسلام از بین نرود. همه کارهای او از روی «حکمت» بود. او «علیّ حکیم» بود.

آقای من! تو فرزند کسی هستی که در امّ الکتاب، نزد خدا، علیّ حکیم است. (1)

ایستگاه 56

«ای عصاره آیه های قرآن! ای عصاره آیه های روشنگر! ای عصاره دلیل های آشکار! ای عصاره برهان های واضح! ای عصاره دلیل های آشکار خدا!».

آقای من! بار دیگر، این حقیقت را فریاد می زنم که تو حقیقت قرآن هستی. من نباید این مطلب را فراموش کنم، برای همین مناسب می بینم آیه 49 سوره عنکبوت را بیان کنم:

«بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ...».

«این قرآن، آیات روشنی است که در دل های اهل دانش قرار می گیرد».

وقتی به کتاب های حدیثی مراجعه می کنم، هجده حدیث می یابم که همه آن ها، نکته مهمی را بیان می کنند. یکی از آن احادیث این است:

یکی از یاران امام صادق علیه السلام نزد آن حضرت آمد و گفت: «خدا می گوید: این قرآن، آیات روشنی است که در دل های اهل دانش قرار دارد. می خواهم بدانم منظور از

ص: 119

1- . ساله سائل عن قول الله عزوجل والله في ام الكتاب لدينا لعلی حکیم قال: هو امیر المؤمنین: بحار الأنوار ج 23 ص 210، البرهان ج 4 ص 847.

اهل دانش در این آیه چیست؟».

امام در پاسخ گفت: «اهل دانشی که خدا در این آیه از آنان سخن گفته است، دوازده امام می باشند».(1)

اکنون از خود می پرسیم: آیا قرآن فقط همین چیزی است که من آن را در دست می گیرم؟ آیا این حروفی که من بر روی کاغذ می بینم، حقیقت قرآن است؟

نه.

این کاغذها و نوشته ها، ظاهر قرآن است، اما حقیقت قرآن، چیزی است که در قلب پیامبر بود. پس از پیامبر، آن حقیقت به علی علیه السلام رسید، علی علیه السلام، حجّت خدا بود، بعد از علی علیه السلام، این حقیقت از امامی به امامی دیگر رسید.

امروز هم، حقیقت قرآن در قلب توست، تو امام زمان من هستی و حجّت و نماینده خدا در روی زمین هستی!(2)

ایستگاه 57

«ای فرزند آن حجّت های خدا که پیام هدایت را به صورت رسا بیان کردند! ای فرزند آن نعمت هایی که خدا آن نعمت ها را بر مردم کامل کرد!».

تو فرزند علی علیه السلام هستی، فرزند حسین علیه السلام، فرزند سجاد علیه السلام... تو فرزند حسن عسکری علیه السلام می باشی. همه آن ها حجّت خدا بودند. آنان بزرگ ترین نعمت خدا برای انسان ها بودند و خدا با فرستادن آنان، نعمتش را بر بندگانش کامل کرد.

وقتی تلاش می کنم برای شخصی که سخن مرا قبول ندارد، دلیلی بیاورم، آن دلیل من، همان حجّت من است. وقتی برای ثابت کردن سخن خود، دلیل

ص: 120

1- . (بل هو آیات بینات فی صدور الذین اتوا العلم)، قال: هم الاثمه من آل محمّد: بحار الأنوار ج 23 ص 189، البرهان ج 4 ص 328.
2- . ان هذا العلم انتهى الی فی القرآن...: بصائر الدرجات ص 226، وسائل الشیعه ج 28 ص 199، بحار الأنوار ج 23 ص 203.

می آورم، در زبان عربی، به این دلیل من، «حجّت» می گویند.

وقتی روز قیامت بر پا شود، خدا به مردم می گوید: ای مردم! من خاندان پیامبر را به عنوان رهبران شما انتخاب نمودم، چرا از آنان پیروی نکردید؟ چرا بیراهه رفتید؟ چرا به سخنان آنان گوش فرادادید؟ چرا برای خودتان خلیفه تعیین کردید و دین مرا تباه ساختید؟

به همین جهت است که اهل بیت علیهم السلام «حجت خدا» می گویند، یعنی آنان دلیل و برهان خدا هستند، خدا راه سعادت را برای مردم روشن نمود، به آنان دستور داد تا ولایت اهل بیت علیهم السلام را قبول کنند و از آنان پیروی کنند، هر کس از آنان اطاعت کرده باشد، اهل بهشت خواهد بود و هر کس با آنان دشمنی کرده باشد، خشم خدا را برای خود خریده است. (1)

ایستگاه 58

ای عصاره سوره طه! ای عصاره آیه های محکم قرآن که در آن شکی نیست!

ای عصاره سوره یس! ای عصاره سوره ذاریات!

ای عصاره سوره طور! ای عصاره سوره عادیات!

تو حقیقت قرآن و سوره های آن هستی! من این گونه تو را صدا می زنم تا بدانم با چه وجود ارزشمندی سخن می گویم، تو حاصل و فرزند همه کمالاتی هستی که برای هدایت بشر نیاز است. تو تجسم آیات و سوره های قرآن می باشی، تو جان خوبی ها می باشی!

ص: 121

1- . السلام علی أئمة الهدی ومصابیح الدجی، وأعلام التقی وذوی النهی، وأولی الحجی وكهف الوری، وورثه الأنبیاء، والمثل الأعلى...: عیون أخبار الرضاع ج 1 ص 305، كتاب من لا یحضره الفقیه ج 2 ص 609، تهذیب الأحكام ج 6 ص 95، وسائل الشیعه ج 14 ص 309، المزار لابن المشهدی ص 523، بحار الأنوار ج 99 ص 127، جامع أحادیث الشیعه ج 12 ص 298.

این احتمال وجود دارد که منظور اصلی از «طه» و «یس» و «طور»، پیامبر باشد. در واقع من در اینجا پیامبر را با این سه نام یاد می‌کنم. همچنین احتمال دارد که منظور از «آیه های محکم» و «ذاریات» و «عادیات» هم اهل بیت علیهم السلام باشد.

ایستگاه 59

تو فرزند محمد صلی الله علیه و آله هستی! همان محمد صلی الله علیه و آله که به قرب خدا رسید و هیچ کس دیگر نمی تواند به آن مقام برسد...

در آیات 8 و 9 سوره نجم چنین می خوانم:

«ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى» «فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى».

این آیه از شب معراج سخن می گوید، در آن شب، پیامبر از هفت آسمان عبور کرد و سپس به ملکوت رسید و به سوی «سِدْرَةُ الْمُنْتَهَى» رفت.

سِدْرَةُ الْمُنْتَهَى چیست؟

درخت بزرگی که در ملکوت است و هزاران فرشته در اطراف آن هستند، این درخت را به این نام می خوانند زیرا آخرین ایستگاه است، فرشتگان تا آنجا بیشتر نمی توانند جلو بیایند.

آنجا آخر خط است.

در شب معراج، وقتی پیامبر از ملکوت عبور کرد، به آن درخت رسید. جبرئیل در آنجا با پیامبر خدا حافظی کرد. پیامبر به او گفت: «چرا همراه من نمی آیی؟».

جبرئیل پاسخ داد: «اگر به اندازه سر سوزنی جلوتر بیایم، پر و بال من می سوزد». جبرئیل کنار سِدْرَةُ الْمُنْتَهَى منتظر پیامبر ماند. سِدْرَةُ الْمُنْتَهَى به اذن خدا به سخن

درآمد و گفت: «ای محمد! تا به حال، هیچ کس از من عبور نکرده است».

پیامبر به جایی رفت که هیچ کس نرفته بود، او به هفتاد هزار حجاب (پرده های از نور) رسید و به سمت آنها رفت: حجاب عزّت، حجاب قدرت، حجاب کبریا، حجاب نور...

در آن شب، فاصله محمد صلی الله علیه و آله با خدا به اندازه دو کمان یا کمتر شد. (اندازه دو کمان، مساوی با یک متر و نیم است).

من می دانم که خدا بالاتر از مکان و زمان است و برای همین متوجه می شوم که این سخن، یک کنایه است.

کنایه چیست؟

در اینجا یک مثال می زنم: «دست من نمک ندارد». منظور من از این سخن چیست؟ هر کس به دست من نگاه کند، می بیند که در دست من، نمک نیست. اگر بخواهم این جمله را به زبان دیگری ترجمه کنم باید دقت کنم که همین واژه ها را ترجمه نکنم. من باید این مفهوم را منتقل کنم: «من کار خیر می کنم اما دیگران از من قدردانی نمی کنند». آری، جمله «دست من نمک ندارد»، یک کنایه است.

در شب معراج، فاصله پیامبر با خدا به اندازه دو کمان یا کمتر شد، منظور این است که پیامبر به مقام قرب خدا رسید و همه حجاب ها را پشت سر گذاشت، هیچ کس دیگر نمی تواند به مقام او برسد، او گل سرسبد جهان است.

ایستگاه 60

آقای من! اکنون تو را بهتر شناخته ام، برای همین از سودای دل از دوری تو ناله

ص: 123

سر می دهم و غم جدایی را با تو در میان می گذارم و می گویم:

«کاش می دانستم که کجایی؟ کاش می دانستم در کدامین سرزمین یا منطقه اقامت داری؟ آیا در کوه «رضوی» هستی یا جای دیگر یا در «ذی طوی»».

رضوی کجاست؟

رضوی، نام کوهی است در منطقه «ینبع».

این منطقه تا شهر مدینه تقریباً 250 کیلومتر فاصله دارد و بر حاشیه دریای سرخ واقع شده است.

بعد از شهادت امام حسین علیه السلام، گروهی که «محمّدبن حنفیه» را به عنوان امام چهارم قبول کردند، (محمّدبن حنفیه یکی از فرزندان علی علیه السلام بود، ولی چون نام مادرش، حنفیه بود به این نام مشهور شد). آن گروه بر این باور غلط بودند که او همان مهدی موعود است و در کوه رضوی مخفی شده است و سرانجام ظهور خواهد کرد. به کسانی که این باور غلط را داشتند «کیسائیه» می گویند.

در دعای ندبه از کوه «رضوی» نام برده شده است و برای همین برای عدّه ای سؤال پیش آمده است که چرا در این دعا نام کوهی را به زبان می آوریم که به باور غلط کیسائیه اشاره دارد.

نکته مهم این است: کیسائیه به کوه رضوی اعتقاد داشتند، ولی امام صادق علیه السلام از

آن کوه نام برده است. وقتی آن حضرت از کنار آن کوه عبور کرد چنین گفت: «این کوه ما را دوست دارد»، سپس به این مطلب اشاره کرد که این کوه، پناه خوبی برای مهدی علیه السلام خواهد بود. (1)

وقتی امام صادق علیه السلام از این کوه سخن گفته است، معلوم می شود که قداست این

ص: 124

1- . هذا الجبل هذا جبل يُدعى رَضْوَى من جبال فارس أحببنا فنقله الله إلينا أما إن فيه كل شجرة مطعم ونعم أمان للخائف... الغيبة للطوسي ص 163، بحار الانوار ج 52 ص 3 15.

کوه نزد ما شیعیان، ربطی به اعتقاد کیسائیه ندارد.

این مثال، قدری بیشتر مطلب را روشن می کند: ما به کعبه اعتقاد داریم و دور آن طواف می کنیم. قبل از اسلام، بت پرستان نیز به قداست کعبه باور داشتند. قداست کعبه نزد ما، هیچ ارتباطی با بت پرستان ندارد، من به خاطر این که کعبه نزد بت پرستان، قداست داشته است در قداست کعبه شک نمی کنم.

قداست کوه رضوی، هیچ ارتباطی با کیسائیه ندارد، ما کیسائیه را مذهبی باطل می دانیم. قداست این کوه از سخن امام صادق علیه السلام استفاد می شود.

ذی طوی کجاست؟

ذی طوی نام کوهی است در شهر مکه. این کوه تقریباً شش کیلومتر تا کعبه فاصله دارد و نزدیک منطقه «فحّ» واقع شده است.

در اینجا می خواهیم سخنی از امام باقر علیه السلام را نقل کنیم: «وقتی که زمان ظهور

مهدی علیه السلام نزدیک شود، ده نفر از یاران نزدیک آن حضرت نزد او حاضر می شوند، مهدی با یاران خود به کوه ذی طوی می رود و منتظر می ماند تا خدا به او اجازه ظهور بدهد» (1).

از این سخن استفاده می شود که این کوه، نقطه ای است که ظهور از آنجا آغاز خواهد شد.

آنجا مکانی است که مهدی علیه السلام در آنجا به دعا می ایستند. برای همین است که این کوه، قداست دارد. آنجا محل استجابت دعای اوست.

چرا نام این دو کوه در این دعا آمده است؟ آیا تو در این دو کوه، پنهان شده ای؟!

ص: 125

1- . کائی بالقائم علی ذی طوی قائماً علی رجليه حافياً يرتقب بسنه موسيع... بحار الأنوار ج 52 ص 375.

در اینجا یک مثال می‌زنم: «به دریا بنگرم دریا تو بینم». این جمله را ممکن است کسی بگوید که اصلاً دریا را ندیده است، او این جمله را می‌گوید تا به دیگران بفهماند که او در همه جهان، نشانه‌های قدرت خدا را می‌بیند. او دریا را برای مثال ذکر می‌کند.

در سخن، گاهی از چیزی یا مکانی نام برده می‌شود ولی منظور از آن، فقط بیان مثال است، نام بردن این دو کوه در این دعا نیز این چنین است.

آقای من! تو امروز از دیده‌ها پنهان هستی، کسی که شوق دیدار تو را دارد، می‌خواهد آرزوی دیدار تو را بیان کند، پس نام این دو کوه مقدّس را به زبان می‌آورد.

آری، سال‌های فراوان از غیبت تو می‌گذرد، هیچ کس از مردم عادی، مکان تو را نمی‌دانند، در زمانی از زمان‌ها، تو در کوه رضوی اقامت داشته‌ای و در آن وقت هم هیچ کس از این موضوع باخبر نبوده است. اکنون کسی که مشتاق دیدار توست، چون می‌داند این دو کوه به گونه‌ای منسوب به توست، شوق خود را این گونه بیان می‌کند. (1)

ایستگاه 61

«بر من سخت است که دیگران را ببینم اما تو را نبینم و هیچ صدا و رازی از تو به گوش من نرسد. بر من سخت است که رنج و گرفتاری، تو را فراگیرد ولی ناله و زاری من به تو نرسد و من نتوانم به تو شکوه کنم».

کسی که معرفت کامل به تو پیدا کرد و تو را سرآمد همه خوبی‌ها و حجّت خدا

ص: 126

1- . هذا الجبل هذا جبل يُدعى رَضْوَى من جبال فارس أحببنا فنقله الله إلينا أما إن فيه كل شجرة مطعم و نغم أمانٍ للخائف... الغيبة للطوسي ص 163، بحار الانوار ج 52 ص 153.

دانست، وقتی می بیند تو پشت پرده غیبت گرفتار شده ای، اندوهناک می شود و از این که جهان از سعادت حضور تو محروم است، غمناک می شود. او هر لحظه در آتش شوق تو می سوزد و برای ظهور تو دعا می کند و این سخنان را بر زبان جاری می کند. هیچ چیز برای او سخت تر از دوری تو نیست.

تو سپر بلای شیعیان شده ای، وقتی شیعیان گناه می کنند، طبق سنت خدا باید بلایی بر آنان نازل شود، اما تو از خدا می خواهی تا آن بلا را از آنان دفع کند، تو همانند جدت امام کاظم علیه السلام رفتار می کنی!

وقتی شیعیان در روزگار امام کاظم علیه السلام راز شما را آشکار کردند، خدا دو گزینه را برای آن امام مشخص کرد: گزینه اول این بود که بلایی بزرگ به شیعیان برسد، گزینه دوم این بود که امام سال های سال در زندان قرار گیرد.

امام کاظم علیه السلام گزینه دوم را انتخاب کرد و چهارده سال در گوشه زندان در اوج سختی ها گرفتار شد ولی حاضر نشد به شیعیان بلایی برسد. او سپر بلای شیعیان خود شد. (1)

این جمله را تکرار می کنم «بر من سخت است که ناله و زاری من به تو نرسد». باور من این است که خدا به تو قدرتی داده است که هر جای دنیا که باشی، صدای مرا می شنوی و از حال و گفتار من آگاه هستی، اما در اینجا من آرزو می کنم: ای کاش تو را می دیدم و می دیدم که تو اشک چشم مرا می بینی. من دوست دارم دیداری حاصل شود و من پیش تو از فراق گریه کنم و اشک بریزم و ببینم که تو سوز مرا می بینی.

ص: 127

1- . انّ الله عز و جل غضب على الشيعة فخيرني نفسي أو هم فوقيتهم و الله بنفسي: الكافي ج 1 ص 260.

ایستگاه 62

جانم فدای تو که در پشت پرده غیبت هستی ولی از ما دور نیستی! توبه ظاهر از ما دوری ولی از ما جدا نیستی!

تو در میان ما هستی و از حال ما باخبری!

جانم فدای تو که منتهای آرزوی قلب مشتاقان می باشی، تو آرزوی کسانی هستی که مشتاق تو هستند و وقتی تو را یاد کنند، ناله سر می دهند و از جدایی تو اشک می ریزند.

کسی که تو را امام خود می داند، هرگز تو را از یاد نمی برد.

تو همان موعود زنده هستی، همین الآن در کنار ما و در میان ما هستی، تو از ما جدا نیستی. این انسان ها هستند که نعمت امامت را کفران کردند و خود را از نعمت حضور تو محروم کردند، هر زمان که این کفران نعمت از بین برود، تو آشکار خواهی شد. اشکال از طرف ما می باشد، ما خود، مانع حضور تو شده ایم، باید برخیزیم و این مانع ها را برطرف سازیم.

ایستگاه 63

جانم فدای تو که سررشته عزّتی هستی که کسی به مقام تو نمی رسد!

جانم فدای تو که رکن اصلی شرافت می باشی و هیچ کس همانند تو نیست.

جانم فدای تو که از نعمت های اصلی خدا بر بندگانش هستی و هرگز مثل و ماندنی نداری!

جانم فدای تو که از خاندان عدالت هستی و در شرافت، هیچ کس با شما برابری نمی کند.

تو از بین خوبان جهان، خوب ترین هستی، تو اصل و اساس همه کمالات و زیبایی ها می باشی، انتظار تو، آرمان و جهت زندگی من است، اگر این طور نباشم، جهت زندگی خود را گم می کنم و از کمال خود دور می شوم.

کمال من در این است که هر چه بیشتر به یاد تو باشم و این گونه رحمت خدا را به سوی خود جذب کنم.

شاید من پیرو خوبی برای تو نباشم، اُفتان و خیزان از تو پیروی کنم، اما مهم این است که تو را می خواهم و در انتظار تو هستم، من راه را گم نکرده ام و امام خود را شناخته ام، من با کسی که اصلاً راه سعادت را نمی شناسد، خیلی تفاوت دارم.

خدا به تو مقام عصمت داده است و تو از هر خطایی به دور هستی. محبت به تو، سرمایه ای ارزشمند است، هر چقدر دل من از این محبت تو بهره بیشتری داشته باشد، ارزش من بیشتر و بیشتر می شود.

ایستگاه 64

آقای من! تا به کی حیران و سرگردان تو باشم؟

تا به کی و چگونه با تو سخن بگویم؟ با چه زبانی راز دل با تو بگشایم؟

بر من سخت است که پاسخ و سخنان فریبنده از غیر تو بشنوم، اما سخن زیبای تو را نشنوم!

بر من سخت است که بر تو گریه کنم و ببینم مردم تو را از یاد برده اند!

بر من سخت است بینم که تو گرفتار غیبت شده ای و دشمنانت جلوه نمایی می کنند!

آیا کسی هست که مرا یاری کند و با من هم ناله شود و من ناله فراق طولانی از دل برکشم؟

آیا کسی هست که زاری و گریه کند و چون تنها باشد، من در گریه کردن، او را یاری کنم؟

آیا چشمی گریه می کند تا چشم من او را یاری کند و زار زار بگیریم؟

من با این سخنان، شوق خود به تو را نشان می دهم، در روزگاری که دیگران تو را از یاد برده اند و به غیر تو مشغول شده اند، من این گونه یاد و نام تو را زنده نگاه

می دارم.

وقتی من منتظر تو هستم، به نور وصل می شوم، انتظار تو فقط برای رسیدن به آینده نیست، بلکه انتظار تو همین حالا مرا تغییر می دهد و الآن مرا می سازد، انتظار تو مرا به جریان نورانی تاریخ وصل می کند.

نام او «ابوبصیر» بود، او از شاگردان امام صادق علیه السلام بود، یک روز از آن حضرت سؤال کرد:

آقای من! آیا من روزگار حکومت شما را خواهم دید؟

ای ابوبصیر! اگر تو امام خود را بشناسی دیگر برای تو فرقی نمی کند که روزگار ظهور را درک کنی یا نه. تو مانند کسی هستی که در خیمه امام خود است و آماده است تا آن حضرت را یاری کند. کسی که اعتقاد و یقین به ما داشته باشد و در

ص: 130

انتظار ظهور باشد، باید بداند که او به خاطر همان انتظار به کمال واقعی خود می رسد. (1)

ابوبصیر آن روز به فکر فرورفت، او فهمید که اگر کسی منتظر واقعی باشد، او به گمشده خود رسیده است...

ایستگاه 65

ای پسر پیامبر! آیا راهی هست که بتوانیم با تو دیدار داشته باشیم؟ آیا امروز به فردایی می رسد تا به فیض دیدار تو برسیم؟

چه زمان به حضور مهربان تو می رسیم و از دیدار تو سیراب می شویم؟ کی می شود که از چشمه های زلال تو بهره مند شویم، به راستی که تشنگی ما طولانی گشت.

کی می شود که با تو صبح و شام کنیم و چشم ما به جمال تو روشن شود؟

کی می شود رو بروی تو بنشینیم و تو ما را ببینی و ما تو را ببینیم در حالی که پرچم پیروزی را در همه جا برافراشته ای؟

کی می شود دور تو حلقه بزنیم و تو در نماز، پیشوای ما باشی و ما با تو نماز بخوانیم؟ کی می شود ببینیم که تو زمین را پر از عدل و داد نموده ای و دشمنانت را کیفر داده ای و کافران و بدخواهان را از بین برده ای؟

کی می شود که ببینیم تو ریشه ظلم و ستم را از بین برده ای و همه ستمکاران را هلاک کرده ای؟ کی می شود که تو بیایی و دشمنان را نابود کنی و همه ما خدا را شکر کنیم و حمد او را به جای آوریم؟

ص: 131

1- . جُعِلْتُ فداک متی الفرج؟ فقال: یا أبابصیر، أنت ممّن یرید الدنیا؟ من عرف هذا الأمر فقد فرّج عنه بانتظاره: الکافی ج 1 ص 371، کتاب الغیبه للنعمانی ص 361، بحار الأنوار ج 52 ص 142.

چه روزگار باشکوهی خواهد بود روزگار ظهور تو!

تو در مکه، کنار کعبه حرکت خود را آغاز می کنی، یارانت با توییعت می کنند و بعد به سوی مدینه حرکت می کنی، بعد از فتح مدینه به کوفه می روی و دشمنان خود را نابود می کنی، بعد از آن، گروهی از یاران خود را به سرتاسر جهان می فرستی. (1)

سپس خودت به سوی فلسطین حرکت می کنی، وقتی به فلسطین می رسی، چند روز در آن شهر اقامت می کنی تا روز جمعه فرا برسد. در آن روز، عدّه زیادی از مسیحیان در آن شهر جمع می شوند، همه آنان منتظر عیسی علیه السلام هستند...

ابری سفید در آسمان آشکار می شود، جوانی بر فراز آن ابر قرار گرفته است. دو فرشته در کنار او ایستاده اند. (2)

آن ابر به سوی زمین می آید. در بیت المقدس غوغایی برپا می شود، شوری در میان مسیحیان می افتد. آن جوان، عیسی علیه السلام است. آن ابر سفید، کنار بیت المقدس قرار می گیرد و عیسی علیه السلام از آن پیاده می شود.

مسیحیان که از شادی در پوست خود نمی گنجند به طرف او می روند و می گویند: «ما همه یاران و انصار تو هستیم». عیسی علیه السلام به آنان می گوید: «شما یاران من نیستید». (3)

همه مسیحیان تعجب می کنند. عیسی علیه السلام حرکت می کند... تو در محراب «مسجد

الأقصى» ایستاده ای و همه یارانت پشت سر تو به صف نشسته اند و منتظرند تا وقت نماز شود.

عیسی علیه السلام به سوی محراب می آید، او به تو نزدیک می شود و سلام می کند و جواب می شنود و با تو دست می دهد. تو به او می گویی: «ای عیسی! جلو بایست و

ص: 132

1- . کائی بالقائم یفرّق الجنود فی البلاد...: الإرشاد ج 2 ص 379، روضه الواعظین ص 264.

2- . تحمله غمامه ، واضح یده علی منکب ملکین: کتاب الفتن للمروزی ص 347، تاریخ مدینه دمشق ج 1 ص 229.

3- . ثمّ یأتیه النصاری فیقولون: نحن أصحابک، فیقول: کذبتم، بل أصحابی المهاجرون بقیّه أصحاب الملاحمه ، فیأتی مجمع المسلمین: کتاب الفتن للمروزی، ص 347.

عیسی علیه السلام می گوید: «من به زمین آمده ام تا وزیر تو باشم، نیامده ام تا فرمانده باشم، من نماز خود را پشت سر شما می خوانم». (2)

نماز بر پا می شود، همه مسیحیان با تعجب نگاه می کنند. عیسی علیه السلام در صف نماز مسلمانان حاضر شده است و با آنها نماز می خواند. اینجاست که بسیاری از آنها مسلمان می شوند و به تو می پیوندند.

چه شکوهی خواهد داشت آن نماز...

روزگار ظهور تو باشکوه است، روزگاری است که همه پیامبران، وعده آن را داده اند، آن روزگار، آرزوی انسان های آزاده بوده است.

در آن روزگار فقر از میان می رود، مردم دیگر فقیری را نمی یابند تا به او صدقه بدهند. (3)

فرشتگان همواره بر انسان ها سلام می کنند؛ با آنها معاشرت دارند و در مجالس آنها شرکت می کنند. (4)

خداوند دست رحمت خویش را بر سر مردمان می کشد و عقل آنان کامل می شود. (5)

خدا قوای بینایی و شنوایی مردم را زیاد می کند تا آنجا که آنان بدون هیچ گونه وسیله ای، در هر کجای دنیا که باشند می توانند تو را ببینند و کلام تو را بشنوند. (6)

در آن زمان، هیچ جای دنیا، بیماری به چشم نمی آید و همه سالم هستند. (7)

هیچ اختلافی در سرتاسر دنیا نیست، باران از آسمان زیاد می بارد و سرتاسر دنیا

ص: 133

1- . وینزل عیسی بن مریم... فیقول له امیرهم: یا روح الله تقدّم، صلّ: مسند أحمد ج 4 ص 217، تفسیر ابن کثیر ج 1 ص 593، الدر المنثور ج 2 ص 243.

2- . فیقول: بل صلّ أنت بأصحابک، فقد رضی الله عنک، فإنّما بُعثت وزیراً ولم أُبعث أمیراً: کتاب الفتن للمروزی ص 347.

3- . لا یجد الرجل منکم یومئذٍ موضعاً لصدقته ولا لبرّه؛ لشمول الغنی جمیع المؤمنین: الإرشاد ج 2 ص 384، بحار الأنوار ج 2 ص 384، یطلب الرجل منکم من یصله... فلا یجد أحداً یقبل منه: الإرشاد ج 2 ص 381، بحار الأنوار ج 52 ص 337.

4- . إذا قام القائم، یأمر الله الملائکة بالسلام علی المؤمنین والجلوس معهم فی مجالسهم...: دلائل الإمامه ص 455.

5- . إذا قام قائمنا وضع الله یده علی رؤوس العباد، فجمع بها عقولهم...: الکافی ج 1 ص 25، کمال الدین ص 674، الخرائج والجرائح ج 1 ص 24.

6- . إنّ قائمنا إذا قام، مدّ الله عزّ وجلّ لشیعتنا فی أسماعهم وأبصارهم، حتّی لا یكون بینهم و بین القائم برید، یکلمهم فیسمعون...:

الكافي ج 8 ص 241، بحار الأنوار ج 52 ص 336.

7- . ولا يمرض ، ويقول الرجل لغنمه ولدوابه: اذهبوا وارعوا... الملاحم والفتن ص 203، كتاب الفتن للمروزي ص 354.

سرسبز و خرم می شود... (1)

به راستی آن روزگار، کی فرا می رسد؟

ایستگاه 66

من به غم و اندوه گرفتار شده ام، روزگاری است که تو از دیده ها پنهان هستی و من به تو دسترسی ندارم، سختی ها بر من هجوم می آورد، پس اکنون با خدا راز و نیاز می کنم و از او می خواهم با ظهور تو، غم از دلم بزداید، او خدایی است که برطرف کننده غم ها و اندوه ها می باشد، او دادخواه مظلومان و درماندگان است، او خدای دنیا و آخرت است.

من بنده ضعیف او هستم که به بلای دوری از تو که امام من هستی گرفتار شده ام، از او می خواهم تا روزگار ظهور تو را برساند و من بتوانم تو را ببینم. خدای

من قادر است و بر هر کاری تواناست.

فقط اوست که می تواند با ظهور تو، غم و اندوه مرا پایان دهد و این آتش فراق را با دیدار تو خاموش کند. او خدایی است که بر همه جهان، قدرت دارد و هیچ چیز مانع اراده او نمی شود، او خدایی است که بازگشت همه به سوی اوست و پایان هر کاری به دست اوست.

ایستگاه 67

ما بندگان خدا هستیم و شوق ظهور تو را در دل داریم، ما تو را دوست داریم چون تو حجت خدا هستی و همواره ما را به یاد خدا و پیامبر او می اندازی.

خدا تو را آفرید تا ما در سایه تو، دین خود را حفظ کنیم و برای حفظ ایمان خود

ص: 134

1- . لا تمنع السماء شيئاً من قطرها، ولا الأرض شيئاً من نباتها: الجامع الصغير ج 2 ص 402، مجمع الزوائد ج 7 ص 314، الكامل ج 3 ص 99، تذکره الحفاظ ج 3 ص 838، تاریخ ابن خلدون ج 1 ص 808، يؤذَن للسماء في القطر، ويؤذَن للأرض في النبات، حتى لو بذرت حبك في الصفا لنبت...: الجامع الصغير ج 2 ص 135، فوائد العراقيين ص 44.

به تو پناه بیاوریم.

او تو را به عنوان حجت خود برگزید تا پناه ما باشی، او تو را برای ما که اهل ایمان هستیم، امام قرار داد.

اکنون ما به تو سلام می‌کنیم و از خدا می‌خواهیم این سلام ما را به تو برساند و به خاطر این که به تو سلام کرده ایم، با ما مهربانی کند و در حق ما بزرگواری نماید. ما از خدا می‌خواهیم که جایگاه تو را جایگاه ما قرار بدهد تا ما با تو هم منزل

باشیم و در کنار تو باشیم و این فراق به پایان برسد.

از خدا می‌خواهیم که نعمتش را بر ما تمام کند و تو را پیشوای ما قرار بدهد و ما از تو پیروی کامل کنیم و آنگاه او ما را به وسیله هدایت تو به بهشت ببرد و ما را با

شهیدان راه حق و حقیقت و دوستانش همراه نماید.

ایستگاه 68

بار خدایا! از تو می‌خواهیم تا بر محمد و آل محمد درود بفرستی. ما همه مشتاق مهدی علیه السلام هستیم، او آقای ماست، از تو می‌خواهیم بر جدّ او (محمد صلی الله علیه و آله که پیامبر توست) درود بفرستی، محمد صلی الله علیه و آله همان کسی است که تو او را بر همه پیامبران برتری دادی و مقامش از همه بالاتر است.

از تو می‌خواهیم بر جدّ دیگر او، علی علیه السلام درود بفرستی که او سرور همه ما

می‌باشد.

از تو می‌خواهیم که بر مادر او، فاطمه علیها السلام درود بفرستی، همان که دختر پیامبر

است. از تو می‌خواهیم که بر همه پدران برگزیده او درود بفرستی.

بار خدایا! امیدواریم که درود تو بر این بزرگواران، بهترین و کامل ترین درود باشد

ص: 135

و این درود، همیشگی و دائمی باشد.

از تو می خواهیم که این درود از همه درودهایی که بر پیامبران فرستاده شده است، برتر باشد و این درود حد و اندازه نداشته باشد به طوری که هرگز نتوان آن را شمرد و پایان هم نداشته باشد.

ایستگاه 69

بارخدایا! حقّ و حقیقت را به وجود مهدی علیه السلام پایدار ساز و باطل را محو بگردان!

با وجود او، دوستان را پیروز گردان و دشمنان را خوار و ذلیل کن!

بین ما و او، پیوند و اتصالی ایجاد کن که باعث شود ما با پدران او ارتباط روحی بیشتر داشته باشیم و پیروان واقعی آنان گردیم.

ما را از کسانی قرار بده که به آنان تمسک می جویند و زیر سایه آنان زندگی می کنند.

ما را در ادای حقوق امام زمان یاری کن، به ما کمک کن تا از او پیروی کنیم و از مخالفت با او، پرهیز نماییم.

رأفت و مهربانی و دعای خیر و برکت او را به ما عطا کن تا به این واسطه به مهربانی تو دست یابیم و نزد توستگار شویم، ما می دانیم که راه رسیدن به رحمت تو این است که او به ما نظر مهربانی کند.

ایستگاه 70

بارخدایا! نماز ما را به خاطر او بپذیر و گناهان ما را به خاطر او ببخش و دعای ما را به خاطر او، مستجاب کن!

ص: 136

روزی ما را به خاطر او، وسیع قرار بده و نگرانی های ما را به خاطر او برطرف کن و به خاطر او ما را به آرزوها و خواسته هایمان برسان!
به ما مهربانی کن و این تقرّب ما را به سوی خودت پذیرا باش! ما با خواندن این دعای ندبه اراده کردیم که به تو نزدیک شویم، به ما از روی
مهربانی نظر کن تا با آن مهربانی نزد تو به کرامت برسیم و بنده شایسته تو گردیم!

بارخدا! به ما به گونه ای نظر کن که دیگر، پس از آن، هرگز از ما روی برنگردانی و این کرامت فقط با جود و بخشش تو، امکان پذیر است.

از تو می خواهیم تا در روز قیامت ما را از حوض کوثر با دست جدّ او (محمّد صلی الله علیه و آله)

سیراب کنی و ما را از جام او بنوشانی! ما را از آن آب خوش و گوارا بنوشان تا سیراب شویم و دیگر بعد از آن، هرگز تشنه نشویم. از تو می
خواهیم تا همه این دعاها را در حقّ ما مستجاب گردانی که تو از همه کس بر ما مهربان تر هستی!

پایان.

سامانه پیام کوتاه نویسنده 3000 4 5 6 9

مطالعه کتاب های دیگر نویسنده:

سایت Nabnak.ir

ص: 137

(فصل اول: برنامه هدايت)

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

1 الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ، وَصَلَّى اللّٰهُ عَلٰی سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ نَبِیِّهِ وَآلِهِ، وَسَلَّمَ تَسْلِیْمًا.

2 اللّٰهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ عَلٰی مَا جَرٰی بِهِ قَضَاؤُكَ فِیْ اَوْلِیَائِكَ، الَّذِیْنَ اسْتَخْلَصَ تَتَهُمْ لِنَفْسِكَ وَدِیْنِكَ، اِذْ اخْتَرْتَ لَهُمْ جَزِیْلَ مَا عِنْدَكَ مِنَ النَّعِیْمِ الْمُقِیْمِ، الَّذِیْ لَا زَوَالَ لَهُ وَلَا اَضَّ مِحْلَالَ، بَعْدَ اَنْ شَرَطْتَ عَلَيْهِمُ الرُّهْدَ فِیْ رُخْفِ هَذِهِ الدُّنْیَا الدَّنِیَّةِ وَزَبْرَجَهَا، فَشَرَطُوا لَكَ ذَلِکَ، وَعَلِمْتَ مِنْهُمْ الْوَفَاءَ بِهٖ.

3 قَبَّلْتَهُمْ وَقَرَّبْتَهُمْ، وَقَدَّمْتَ لَهُمُ الذِّكْرَ الْعَلِیَّ وَالثَّنَاءَ الْجَلِیَّ، وَأَهْبَطْتَ عَلَيْهِمْ مَلَائِكَتَكَ، وَكَرَّمْتَهُمْ بِوَحْيِكَ، وَرَفَدْتَهُمْ بِعِلْمِكَ، وَ

جَعَلْتَهُمُ الدَّرِيعَةَ إِلَيْكَ، وَ الْوَسِيلَةَ إِلَى رِضْوَانِكَ.

(فصل دوم: سیر تاریخ)

4 فَبَعْضُ أَسْكَنتَهُ جَنَّكَ إِلَى أَنْ أَخْرَجْتَهُ مِنْهَا

5 وَ بَعْضُ حَمَلْتَهُ فِي فُلْكَكَ وَ نَجَّيْتَهُ وَ مَنْ آمَنَ مَعَهُ مِنَ الْهَلَكَةِ بِرَحْمَتِكَ.

6 وَ بَعْضُ اتَّخَذْتَهُ خَلِيلًا، وَ سَأَلْتَ لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ فَأَجَبْتَهُ، وَ جَعَلْتَ ذَلِكَ عَلِيًّا.

7 وَ بَعْضُ كَلَّمْتَهُ مِنْ شَجَرِهِ تَكْلِيمًا، وَ جَعَلْتَ لَهُ مِنْ أَخِيهِ رِذَاءً وَ وَزِيرًا.

8 وَ بَعْضُ أَوْلَدْتَهُ مِنْ غَيْرِ أَبِي، وَ آتَيْتَهُ الْبَيِّنَاتِ وَ آيَدْتَهُ بِرُوحِ الْقُدْسِ.

9 وَ كَلَّأَ شَرَعْتَ لَهُ شَرِيْعَةً، وَ نَهَجْتَ مِنْهَا جَاءً، وَ تَخَيَّرْتَ لَهُ أَوْصِيَاءً، مُسَدِّ تَحْفِظًا بَعْدَ مُسْتَحْفِظٍ، مِنْ مُدَّةٍ إِلَى مُدَّةٍ، إِقَامَةً لِدِينِكَ، وَ حُجَّةً عَلَى عِبَادِكَ، وَ لِيَأْتِيَ زَوَلُ الْحَقِّ عَنْ مَقَرِّهِ، وَ يَغْلِبَ الْبَاطِلُ عَلَى أَهْلِهِ، وَ لَا يَقُولَ أَحَدٌ لَوْ لَا أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولًا مُنْذِرًا، فَتَتَّبِعَ آيَاتِكَ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَذِلَّ وَ نَخْزَى.

(فصل سوم: آخرین پیامبر)

10 إِلَى أَنْ انْتَهَيْتَ بِالْأَمْرِ إِلَى حَبِيبِكَ وَ نَجِيبِكَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ

عَلَيْهِ وَآلِهِ، فَكَانَ كَمَا انْتَجَبْتَهُ سَيِّدَ مَنْ خَلَقْتَهُ، وَصَفْوَةَ مَنْ اصْطَفَيْتَهُ، وَأَفْضَلَ مَنْ اجْتَبَيْتَهُ، وَأَكْرَمَ مَنْ اعْتَمَدْتَهُ. قَدَّمْتَهُ عَلَيَّ أَنْبِيَاءِكَ، وَبَعْتَهُ إِلَى الثَّقَلَيْنِ مِنْ عِبَادِكَ، وَأَوْطَأْتَهُ مَشَارِقَكَ وَمَغَارِبَكَ.

11 وَسَخَّرْتَ لَهُ الْبُرَاقَ، وَعَرَجْتَ بِهِ إِلَيَّ سَمَائِكَ. (1)

12 وَأَوْدَعْتَهُ عِلْمَ مَا كَانَ وَمَا يَكُونُ إِلَى انْقِضَاءِ خَلْقِكَ.

13 ثُمَّ نَصَرْتَهُ بِالرُّعْبِ، وَحَفَفْتَهُ بِجَبْرِئِيلَ وَمِيكَائِيلَ وَالْمُسَوِّمِينَ مِنْ مَلَائِكَتِكَ، وَوَعَدْتَهُ أَنْ تُظْهِرَ دِينَهُ عَلَيَّ الدِّينَ كُلَّهُ، وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ.

14 وَذَلِكَ بَعْدَ أَنْ بَوَّأْتَهُ مَبْوَأَ صِدْقٍ مِنْ أَهْلِهِ، وَجَعَلْتَ لَهُ وَلَهُمْ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ، لِلَّذِي بَيَّكَهُ مُبَارَكاً، وَهَدَى لِلْعَالَمِينَ، فِيهِ آيَاتُ بَيِّنَاتٍ، مَقَامُ إِبْرَاهِيمَ، وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِناً.

15 وَقُلْتَ: إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً.

16 ثُمَّ جَعَلْتَ أَجْرَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَوَدَّتَهُمْ فِي كِتَابِكَ، فَقُلْتَ (قُلْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ عَلَيْهِ أَجْرٌ إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى) وَقُلْتَ (مَا سَأَلْتَكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ)، وَقُلْتَ (مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِلَّا مَنْ شَاءَ أَنْ يَتَّخِذَ إِلَى سَبِيلٍ)، فَكَانُوا هُمُ السَّبِيلَ إِلَيْكَ، وَالْمَسْأَلُكَ إِلَى رِضْوَانِكَ.

ص: 141

1- . در بعضی از نسخه ها به جای «به» واژه «بروحه» آمده است. در آخر این کتاب در ضمیمه ششم درباره این مطلب سخن گفته ام.

17 فَلَمَّا انْقَضَتْ أَيَّامُهُ أَقَامَ وَلِيُّهُ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ صَلَوَاتُكَ عَلَيْهِمَا وَآلِهِمَا هَادِيًا، إِذْ كَانَ هُوَ الْمُنذِرَ وَلكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ

18 فَقَالَ وَالْمَلَأُ أَمَامَهُ: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ، اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ، وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ، وَانصُرْ مَنْ نَصَرَهُ، وَاخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ وَقَالَ: مَنْ كُنْتُ أَنَا وَلِيُّهُ فَعَلِيٌّ أَمِيرُهُ.

19 وَقَالَ: أَنَا وَعَلِيُّ مِنْ شَجَرَةٍ وَاحِدَةٍ وَسَائِرُ النَّاسِ مِنْ شَجَرَةٍ شَتَّى.

20 وَأَحَلَّهُ مَحَلَّ هَارُونَ مِنْ مُوسَى، فَقَالَ: أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي.

21 وَرَوَّجَهُ ابْنَتُهُ سَيِّدَةَ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ.

22 وَأَحَلَّ لَهُ مِنْ مَسْجِدِهِ مَا حَلَّ لَهُ، وَسَدَّ الْأَبْوَابَ إِلَّا بَابَهُ.

23 ثُمَّ أَوْدَعَهُ عِلْمَهُ وَحِكْمَتَهُ، فَقَالَ: أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلِيٌّ بَابُهَا، فَمَنْ أَرَادَ الْحِكْمَةَ فَلْيَأْتِهَا مِنْ بَابِهَا.

24 ثُمَّ قَالَ لَهُ: أَنْتَ أَخِي وَوَصِيِّ وَوَارِثِي، لَحْمُكَ مِنْ لَحْمِي، وَدَمُكَ مِنْ دَمِي، وَسِلْمُكَ سِلْمِي، وَحَرْبُكَ حَرْبِي، وَالْإِيمَانُ مُخَالِطُ

لَحْمِكَ وَدَمِكَ، كَمَا خَالَطَ لَحْمِي وَدَمِي.

25 وَأَنْتَ غَدَاءُ عَلِيِّ الْحَوْضِ خَلِيفَتِي.

26 وَأَنْتَ تَقْضِي دِينِي وَتُنْجِزُ عِدَاتِي

27 وَشِيعَتِكَ عَلَىٰ مَنَابِرٍ مِنْ نُورٍ مُبَيَّنَّةٍ وَجُوهُهُمْ حَوْلِي فِي الْجَنَّةِ وَهُمْ حِيرَانِي

28 وَ لَوْ لَا أَنْتَ يَا عَلِيُّ لَمْ يُعْرِفِ الْمُؤْمِنُونَ بَعْدِي.

(فصل پنجم: یازده خورشید)

29 فَكَانَ بَعْدَهُ هُدًى مِنَ الضَّلَالَةِ، وَ نُورًا مِنَ الْعَمَى، وَ حَبْلَ اللَّهِ الْمَتِينِ

30 وَ صِرَاطَهُ الْمُسْتَقِيمِ.

31 لَا يُسْبِقُ بِقَرَابِهِ فِي رَحِمٍ، وَ لَا بِسَابِقِهِ فِي دِينٍ، وَ لَا يُلْحَقُ فِي مَنَقَبِهِ مِنْ مَنَاقِبِهِ، يَحْذُو حَذْوَ الرَّسُولِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِمَا وَ آلِهِمَا.

32 وَ يُقَاتِلُ عَلَى التَّوَلِيلِ، وَ لَا تَأْخُذُهُ فِي اللَّهِ لَوْمَةٌ لَائِمٌ.

33 قَدْ وَتَرَ فِيهِ صَدَاقَةَ الْعَرَبِ، وَ قَتَلَ أَبْطَالَهُمْ، وَ نَاهَشَ ذُؤَابَانَهُمْ، وَ أَوْدَعَ قُلُوبَهُمْ أَحْقَادًا بَدْرِيَّةً وَ خَيْرِيَّةً وَ حُنَيْنِيَّةً وَ غَيْرَهُنَّ، فَأَصَابَتْ عَلَى عِدَاوَتِهِ، وَ أَكْبَتْ عَلَى مُنَابَذَتِهِ، حَتَّى قَتَلَ النَّاكِثِينَ وَ الْقَاسِطِينَ وَ الْمَارِقِينَ.

34 وَ لَمَّا قَضَىٰ نَحْبَهُ وَ قَتَلَهُ أَشَقَى الْأَخْرِيْنَ، يَتَّبِعُ أَشَقَى الْأَوْلِيْنَ.

35 لَمْ يُمَثَّلْ أَمْرُ الرَّسُولِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فِي الْهَادِينَ بَعْدَ الْهَادِينَ، وَ الْأُمَّةُ مُصِرَّةٌ عَلَى مَقْتِهِ، مُجْمِعَةٌ عَلَى قَطِيعِهِ رَحِمَهُ وَ إِقْصَاءَ وُلْدِهِ، إِلَّا الْقَلِيلَ مِمَّنْ وَفَى لِرِعَايَةِ الْحَقِّ فِيهِمْ.

36 فَقُتِلَ مَنْ قُتِلَ، وَ سُبِيَ مَنْ سُبِيَ، وَ أُقْصِيَ مَنْ أُقْصِيَ، وَ جَرَى

الْقَضَاءُ لَهُمْ بِمَا يُرْجَى لَهُ حُسْنُ الْمَثُوبَةِ، إِذْ كَانَتْ الْأَرْضُ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ الصَّالِحِينَ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ، وَسَبِّحَانَ رَبَّنَا إِنْ كَانَ وَعْدُ رَبِّنَا لَمَفْعُولًا، وَلَنْ يُخْلِفَ اللَّهُ وَعْدَهُ، وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ.

37 فَعَلَى الْأَطْنَابِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ مُحَمَّدٍ وَعَلَى صَلَى اللَّهِ عَلَيْهِمَا وَآلِهِمَا، فَلْيَبْكِ الْبَاكُونَ، وَإِيَّاهُمْ فَلْيَبْدُبِ النَّادِبُونَ، وَلِيُمَثِّلِهِمْ فَلْيَتَدْرِفِ الدَّمُوعُ، وَلِيَصْرُخِ الصَّارِحُونَ، وَيَصْبِحِ الصَّاحُونَ، وَيَعِجِ الْعَاجُونَ.

38 أَيْنَ الْحَسَنُ أَيْنَ الْحَسَيْنُ، أَيْنَ أَبْنَاءُ الْحَسَنِ، صَالِحٌ بَعْدَ صَالِحٍ، وَصَادِقٌ بَعْدَ صَادِقٍ، أَيْنَ السَّبِيلُ بَعْدَ السَّبِيلِ، أَيْنَ الْخَيْرَةُ بَعْدَ الْخَيْرَةِ، أَيْنَ السَّمُوسُ الطَّلَاعَةُ، أَيْنَ الْأَقْمَارُ الْمُنِيرَةُ، أَيْنَ الْأَنْجُمُ الزَّاهِرَةُ، أَيْنَ أَعْلَامُ الدِّينِ وَقَوَاعِدُ الْعِلْمِ.

(فصل ششم: خورشید دوازدهم)

39 أَيْنَ بَقِيَّةُ اللَّهِ الَّتِي لَا تَحُلُو مِنْ الْعِثْرِ الْهَادِيَةِ.

40 أَيْنَ الْمُعْدُّ لِقَطْعِ دَابِرِ الظُّلْمَةِ، أَيْنَ الْمُنتَظِرُ لِإِقَامَةِ الْأُمَّتِ وَالْعَوَجِ،

أَيْنَ الْمُرْتَجَى لِإِرَالِهِ الْجَوْرِ وَالْعُدْوَانِ، أَيْنَ الْمُدَّخِرُ لِتَجْدِيدِ الْفَرَائِضِ وَالسُّنَنِ، أَيْنَ الْمُتَخَيِّرُ لِإِعَادَةِ الْمِلَّةِ وَالشَّرِيعَةِ، أَيْنَ الْمَوْمَلُ لِأَحْيَاءِ الْكِتَابِ وَحُدُودِهِ، أَيْنَ مُحْيِي مَعَالِمِ الدِّينِ وَأَهْلِهِ، أَيْنَ قَاصِمُ شَوْكَةِ الْمُعْتَدِينَ، أَيْنَ هَادِمُ أَيْبَةِ الشُّرْكِ وَالنَّفَاقِ. أَيْنَ مُبِيدُ أَهْلِ الْفِسْقِ وَالْعِصْيَانِ، أَيْنَ حَاصِدُ فُرُوعِ الْغِيِّ وَالشَّقَاقِ، أَيْنَ طَامِسُ آثَارِ الزَّيْغِ وَالْأَهْوَاءِ، أَيْنَ قَاطِعُ حَبَائِلِ الْكَذِبِ وَالْإِفْتِرَاءِ، أَيْنَ مُبِيدُ أَهْلِ الْعِنَادِ وَالْمَرَدِّ، أَيْنَ مُسْتَأْصِلُ

أَهْلِ الْعِنَادِ وَالتَّضَلِيلِ وَالْحَادِ، أَيْنَ مَعِزُّ الْأَوْلِيَاءِ وَ مُذِلُّ الْأَعْدَاءِ، أَيْنَ جَامِعُ الْكَلِمَةِ عَلَى التَّقْوَى.

41 أَيْنَ بَابُ اللَّهِ الَّذِي مِنْهُ يُوتَى.

42 أَيْنَ وَجْهُ اللَّهِ الَّذِي إِلَيْهِ يَتَوَجَّهُ الْأَوْلِيَاءُ.

43 أَيْنَ السَّبَبُ الْمُتَّصِلُ بَيْنَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ.

44 أَيْنَ صَاحِبُ يَوْمِ الْفَتْحِ وَ نَاشِرُ رَايَةِ الْهُدَى، أَيْنَ مُؤَلَّفُ شَمْلِ الصَّلَاحِ وَالرِّضَا.

45 أَيْنَ الطَّالِبُ بِذُحُولِ الْأَنْبِيَاءِ وَ أُنْبَاءِ الْأَنْبِيَاءِ.

46 أَيْنَ الطَّالِبُ بِدَمِ الْمَقْتُولِ بِكَرْبَلَاءَ.

47 أَيْنَ الْمَنْصُورُ عَلَى مَنْ اعْتَدَى عَلَيْهِ وَ افْتَرَى، أَيْنَ الْمُضْطَرُّ الَّذِي يُجَابُ إِذَا دَعَا.

48 أَيْنَ صَدْرُ الْخَلَائِقِ ذُو الْبِرِّ وَ التَّقْوَى.

49 أَيْنَ ابْنُ النَّبِيِّ الْمُصْطَفَى، وَ ابْنُ عَلِيٍّ الْمُرْتَضَى، وَ ابْنُ خَدِيجَةَ الْعِرَّاءِ، وَ ابْنُ فَاطِمَةَ الْكُبْرَى.

(فصل هفتم: درد فراق)

50 يَا أُمَّيْ أَنْتَ وَ أُمِّي وَ نَفْسِي لَكَ الْوَفَاءُ وَ الْحِمَى، يَا ابْنَ السَّادَةِ الْمُقَرَّبِينَ، يَا ابْنَ النَّجْبَاءِ الْأَكْرَمِينَ، يَا ابْنَ الْهَدَاةِ الْمَهْدِيَّيْنَ، يَا ابْنَ الْخَيْرِ الْمُهْدَبِينَ، يَا ابْنَ الْغَطَارِفِ الْأَنْجَبِينَ، يَا ابْنَ الْأَطَائِبِ الْمُطَهَّرِينَ، يَا ابْنَ الْخَضَارِمِ الْمُتَّجِبِينَ، يَا ابْنَ الْقَمَاقِمِ الْأَكْرَمِينَ، يَا ابْنَ الْبُدُورِ

ص: 145

الْمُنِيرِ، يَا ابْنَ السُّرُجِ الْمُضِيئِ، يَا ابْنَ الشَّهْبِ الثَّقِيهِ، يَا ابْنَ الْأَنْجُمِ الزَّاهِرِ، يَا ابْنَ السُّبُلِ الْوَاضِحِ، يَا ابْنَ الْأَعْلَامِ اللَّائِحِ.

51 يَا ابْنَ الْعُلُومِ الْكَامِلِ.

52 يَا ابْنَ السُّنَنِ الْمَشْهُورَةِ يَا ابْنَ الْمَعَالِمِ الْمَأْثُورِ، يَا ابْنَ الْمُعْجَزَاتِ الْمَوْجُودِ، يَا ابْنَ الدَّلَائِلِ الْمَشْهُورِ.

53 يَا ابْنَ الصِّرَاطِ الْمُسْتَقِيمِ.

54 يَا ابْنَ النَّبَا الْعَظِيمِ.

55 يَا ابْنَ مَنْ هُوَ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَى اللَّهِ عَلِيٌّ حَكِيمٌ.

56 يَا ابْنَ الْآيَاتِ وَالْبَيِّنَاتِ، يَا ابْنَ الدَّلَائِلِ الظَّاهِرَاتِ، يَا ابْنَ الْبَرَاهِينِ الْوَاضِحَاتِ الْبَاهِرَاتِ.

57 يَا ابْنَ الْحُجَجِ الْبَالِغَاتِ، يَا ابْنَ النَّعَمِ السَّابِغَاتِ.

58 يَا ابْنَ طِهِ وَالْمُحْكَمَاتِ، يَا ابْنَ يَسَ وَالذَّارِيَاتِ، يَا ابْنَ الطُّورِ وَالْعَادِيَاتِ.

59 يَا ابْنَ مَنْ دَنَا فَتَدَلَّى، فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى، دُنُوًّا وَافْتِرَابًا مِنَ الْعَلِيِّ الْأَعْلَى.

60 لَيْتَ شِعْرِي، أَيْنَ اسْتَقَرَّتْ بِكَ النَّوَى، بَلْ أَىْ أَرْضٍ تُفْلِكَ أَوْ تُرَى أَوْ بَرِضَوَى أَوْ غَيْرِهَا مِنْ ذِي طُوَى.

61 عَزِيزِ عَلَيَّ أَنْ أَرَى الْخَلْقَ وَأَنْتَ لَا تُرَى، وَلَا أَسْمَعُ لَكَ حَسِيساً وَلَا نَجْوَى، عَزِيزِ عَلَيَّ أَنْ تُحِيطَ بِكَ دُونِي الْبَلْوَى، وَلَا يَنَالِكَ مِنِّي صَبْحِيحٌ وَلَا شَكْوَى.

ص: 146

62 بِنَفْسِي أَنْتَ مِنْ مُعَيَّبٍ لَمْ يَحُلْ مِنَّا، بِنَفْسِي أَنْتَ مِنْ نَارِحٍ مَا نَرَحُ عَنَّا، بِنَفْسِي أَنْتَ أُمْنِيَّةُ شَائِقٍ يَتَمَنَّى، مِنْ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ ذَكَرًا فَحَنَّا.

63 بِنَفْسِي أَنْتَ مِنْ عَقِيدٍ عَزٌّ لَا يُسَامِي، بِنَفْسِي أَنْتَ مِنْ أَثِيلٍ مَجْدٍ لَا يُجَارِي، بِنَفْسِي أَنْتَ مِنْ تِلَادٍ نَعِمٍ لَا تُضَاهِي، بِنَفْسِي أَنْتَ مِنْ نَصِيفٍ شَرَفٍ لَا يُسَاوِي.

64 إِلَى مَتَى أَحَارُ فِيكَ يَا مَوْلَايَ، وَ إِلَى مَتَى، وَ أَيَّ خِطَابٍ أَصِفُ فِيكَ وَ أَيَّ نَجْوَى، عَزِيزُ عَلَيَّ أَنْ أُجَابَ دُونَكَ وَ أُنَاغَى، عَزِيزُ عَلَيَّ أَنْ أُبْكِيكَ وَ يَخْذُلَكَ الْوَرَى، عَزِيزُ عَلَيَّ أَنْ يَجْرِيَ عَلَيْكَ دُونَهُمْ مَا جَرَى. هَلْ مِنْ مُعِينٍ فَأُطِيلَ مَعَهُ الْعَوِيلَ وَ الْبُكَاءَ، هَلْ مِنْ جَزُوعٍ فَأُسَاعِدَ جَزَعَهُ إِذَا خَلَا، هَلْ قَدِيبَتْ عَيْنٌ فَسَاعَدَتْهَا عَيْنِي عَلَى الْقَدَى.

65 هَلْ إِلَيْكَ يَا ابْنَ أَحْمَدَ سَبِيلٌ فَتُلْقَى، هَلْ يَتَّصِلُ يَوْمَنَا مِنْكَ بَعْدَهُ فَنَحْظَى.

مَتَى نَرِدُ مَنَاهِلَكَ الرَّوِيَّةَ فَنَرَوِي، مَتَى نَنْتَفِعُ مِنْ عَذْبِ مَايِكَ فَقَدْ طَالَ الصَّدَى. (1)

مَتَى نُعَادِيكَ وَ نُزَاوِحُكَ فَتُقَرَّرَ عَيْنَا، مَتَى تَرَانَا وَ نَرَاكَ وَ قَدْ نَشَرْتَ لِيَاءَ النَّصْرِ تُرَى. أَتَرَانَا نَحْفُ بِكَ وَ أَنْتَ تَوُمُّ الْمَلَأَ، وَ قَدْ مَلَأْتَ الْأَرْضَ عَدْلًا، وَ أَدَقْتَ أَعْدَاءَكَ هَوَانًا وَ عِقَابًا، وَ أَبْرَتَ الْعُنَاءَ وَ جَحَدَةَ الْحَقِّ، وَ قَطَعْتَ دَابِرَ الْمُتَكَبِّرِينَ، وَ اجْتَسَّتْ أُصُولَ الظَّالِمِينَ، وَ نَحْنُ نَقُولُ الْحَمْدُ لِلَّهِ

ص: 147

1- . در کتاب جمال الاسبوع ص 563 واژه «ننتفع» آمده است، در بعضی نسخه ها «ننتقع» ذکر شده است.

66 اللَّهُمَّ أَنْتَ كَشَّافُ الْكُرْبِ وَالْبُلُوَى، وَإِلَيْكَ أَسْتَعْدِي فَعِنْدَكَ الْعُدْوَى، وَأَنْتَ رَبُّ الْآخِرَةِ وَالْأُولَى. فَأَعِثْ يَا عِيَاثَ الْمُسْتَغِيثِينَ

67 عَيْدِكَ الْمُبْتَلَى، وَارِهِ سَدِيدَهُ يَا شَدِيدَ الْقُوَى، وَأَزِلْ عَنْهُ بِهِ الْأَسَى وَالْجَوَى، وَبِرِّدْ غَلِيلَهُ يَا مَنْ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى، وَمَنْ إِلَيْهِ الرَّجْعَى وَالْمُنْتَهَى. اللَّهُمَّ وَنَحْنُ عِبِيدُكَ التَّائِقُونَ إِلَى وَليِّكَ، الْمَذْكُورِ بِكَ وَبِنَبِيِّكَ، خَلَقْتَهُ لَنَا عَصَمَةً وَمَلَأَ ذَا، وَأَقَمْتَهُ لَنَا قِيَامًا وَمَعَاذًا، وَجَعَلْتَهُ لِلْمُؤْمِنِينَ مِنَّا إِمَامًا، فَبَلِّغْهُ عَنَّا تَحِيَّةً وَسَلَامًا، وَزِدْنَا بِذَلِكَ يَا رَبِّ إِكْرَامًا، وَاجْعَلْ مُسَدِّقَةً لَنَا مُسَدِّقَةً وَمَقَامًا، وَأَتِمِّمْ نِعْمَتَكَ بِتَقْدِيمِكَ آيَاةَ أَمَامِنَا، حَتَّى تُورِدَنَا جَنَّاتِكَ وَمُرَافِقَةَ الشُّهَدَاءِ مِنْ خُلَصَائِكَ.

68 اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ جَدِّهِ رَسُولِكَ السَّيِّدِ الْأَكْبَرِ، وَعَلَى أَبِيهِ السَّيِّدِ الْأَصْغَرِ، وَجَدَّتِهِ الصَّديْقَةِ الْكُبْرَى فَاطِمَةَ بِنْتِ مُحَمَّدٍ، وَعَلَى مَنْ اصْطَفَيْتَ مِنْ آبَائِهِ الْبَرَرَةَ، وَعَلَيْهِ أَفْضَلُ وَأَكْمَلُ، وَأَتَمُّ وَأَدْوَمُ، وَأَكْبَرُ وَأَوْفَرُ مَا صَلَّيْتَ عَلَى أَحَدٍ مِنْ أَصْفِيَائِكَ وَخَيْرَيْتِكَ مِنْ خَلْقِكَ، وَصَلِّ عَلَيْهِ صَلَاةَ لَا غَايَةَ لِعَدَدِهَا، وَلَا نِهَايَةَ لِمَدَدِهَا، وَلَا نَقَادَ لِأَمَدِهَا.

69 اللَّهُمَّ وَأَقِمْ بِهِ الْحَقَّ، وَأَدْحِضْ بِهِ الْبَاطِلَ، وَأَدِلْ بِهِ أَوْلِيَاءَكَ، وَأَذِلِّ بِهِ أَعْدَاءَكَ، وَصَلِّ اللَّهُمَّ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُ وَصَلِّ لَهُ تُؤَدِّيَ إِلَى مُرَافِقَةِ سَلَفِهِ، وَاجْعَلْنَا مِمَّنْ يَأْخُذُ بِحُجْرَتِهِمْ، وَيَمْكُثُ فِي ظِلِّهِمْ، وَأَعِنَّا عَلَى تَأْدِيَةِ حُقُوقِهِ إِلَيْهِ، وَالْإِجْتِهَادِ فِي طَاعَتِهِ، وَاجْتِنَابِ مَعْصِيَتِهِ، وَامْنُنْ

عَلَيْنَا بِرِضَاهُ، وَ هَبْ لَنَا رَأْفَتَهُ وَ رَحْمَتَهُ، وَ دُعَاءَهُ وَ خَيْرَهُ، مَا نَنَالُ بِهِ سَعَةً مِنْ رَحْمَتِكَ، وَ فَوْزاً عِنْدَكَ

70 وَ اجْعَلْ صَدِّقَاتِنَا بِهٖ مَقْبُولَةً، وَ ذُنُوبَنَا بِهٖ مَغْفُورَةً، وَ دُعَاءَنَا بِهٖ مُسْتَجَاباً. وَ اجْعَلْ أَرْزَاقَنَا بِهٖ مَبْسُوطَةً، وَ هُمُومَنَا بِهٖ مَكْفِيَةً، وَ حَوَائِجَنَا بِهٖ مَقْضِيَةً، وَ أَقْبِلْ إِلَيْنَا بِوَجْهِكَ الْكَرِيمِ، وَ أَقْبِلْ تَقَرُّبَنَا إِلَيْكَ، وَ انْظُرْ إِلَيْنَا نَظْرَةَ رَحِيمَةٍ، نَسْتَكْمِلُ بِهَا الْكِرَامَةَ عِنْدَكَ، ثُمَّ لَا تَصْرِفْهَا عَنَّا بِجُودِكَ، وَ اسْقِنَا مِنْ حَوْضِ جَدِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ، بِكَأْسِهِ وَ يَدِهِ، رِيّاً رَوِيّاً، هَنِيئاً سَائِغاً، لَا ظَمّاً بَعْدَهَا، يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ.

ص: 149

مناسب می بینم که در اینجا از شش ضمیمه سخن بگویم:

* ضمیمه اول

دعای ندبه در کتاب های متعددی ذکر شده است، من در اینجا به قدیمی ترین این کتاب ها اشاره می کنم. در واقع سخن من در اینجا درباره «منابع اولیه» می باشد. من از سه کتاب سخن می گویم:

کتاب اول

ابن مشهدی در کتاب «المزار الکبیر» ص 547 چنین می گوید:

قال محمد بن علی بن أبی قُرّه، نقلت من کتاب محمد بن الحسین بن سفیان البزوفری دعاء الندبه و ذکر انه الدعاء لصاحب الزمان صلوات الله علیه و يستحب أن يدعا به فی الاعیاد الاربعه و هو...

محمد بن علی بن أبی قُرّه گفت: از کتاب مرحوم محمد بن الحسین بن سفیان بن البزوفری، دعای ندبه را نقل کرده است و گفته است که این دعا، دعایی است

ص: 151

برای حضرت صاحب الزمان و مستحب است آن را در عیدهای چهارگانه، روز جمعه، عید قربان، عید فطر و عید غدیر بخوانند.

مرحوم مجلسی در بحار الأنوار ج 99 ص 104 دقیقاً از کتاب المزار الکبیر، این دعا را نقل می کند.

کتاب دوم

سیدبن طاووس در کتاب اقبال الاعمال ج 1 ص 295 این دعا را این گونه ذکر می کند:

دعاء آخر بعد صلاه العید و یدعی به فی الاعیاد الاربعه.

دعای دیگری را برای بعد نماز عید ذکر می کنم و این دعا در عیدهای چهارگانه خوانده می شود.

کتاب سوم

سیدبن طاووس در کتاب مصباح الزائر ص 446 آورده است. ایشان در آنجا چنین می گوید:

ذکر بعض اصحابنا قال: قال محمد بن علی بن ابی قره...

بعضی از اصحاب ما گفته اند که محمد بن علی بن ابی قره...

او سپس عبارت ابن مشهدی در مزار کبیر را ذکر می کند.

توجه کنید: کلام سیدبن طاووس در کتاب «مصباح الزائر» نکته ضعیفی دارد. او می گوید: «ذکر بعض اصحابنا: بعضی از اصحاب ما چنین ذکر کرده اند».

همانگونه که مرحوم مجلسی در بحار ج 99 ص 110 گفته اند احتمال دارد در سند اول، سیدبن طاووس نیز این دعا را از جناب ابن مشهدی گرفته باشد و منظور او از «بعض اصحابنا»، همان ابن مشهدی باشد.

در اینجا نکته ای وجود دارد: اگر سیدبن طاووس این دعا را از ابن مشهدی گرفته باشد، نباید در آن اختلافی باشد. در حالی که ما می بینیم سیدبن طاووس بعد از

ص: 152

ذکر دعای ندبه در کتاب مصباح الزائر چنین می گوید: «بعد از دعا، نماز زیارت را بخوانید و از خدا خواسته های خود را بخواهید که ان شاءالله اجابت می شود». و ما این عبارت را در کتاب مزار ابن مشهدی نمی یابیم. آیا این اختلاف می تواند نشانه آن باشد که سیدبن طاووس این دعا را از ابن مشهدی نگرفته است؟

من احتمال می دهم که عبارت خواندن نماز بعد از دعای ندبه را خود سیدبن طاووس به قصد رجاء اضافه کرده باشد، دلیل سخن من این است: سیدبن طاووس در کتاب دیگرش که اقبال الأعمال نام دارد، دعای ندبه را ذکر می کند اما هیچ سخنی از نماز بعد از آن به میان نمی آورد. این نشانه آن است که سیدبن طاووس که در کتاب مصباح الزائر، نماز بعد از دعای ندبه را ذکر کرده است به عنوان رجاء آورده است.

کتاب سوم

مرحوم مجلسی در کتاب زاد المعاد ص 419 این دعا را نقل کرده است. او قبل از نقل دعا چنین می گوید:

اما دعای ندبه که مشتمل بر عقاید حقه و تأسف بر غیبت حضرت قائم علیه السلام، با سند معتبر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقول است....

در منابع حدیثی که در اختیار ما می باشد، نمی توانیم شاهی برای این سخن مرحوم مجلسی پیدا کنیم. به هر حال، علامه مجلسی در سال 1111 هجری قمری از دنیا رفته اند و بین او و امام صادق علیه السلام نزدیک به هزار سال، فاصله است. مطلبی را که ایشان از آن یاد می کند، حدیث مُرسل می باشد.

*ضمیمه دوم

اکنون که درباره این چهار کتاب سخن گفتیم، دیگر وقت آن است که به بررسی سند دعای ندبه پردازیم. برای شما آشکار شد که اصل و اساس در دعای ندبه

ص: 153

همان مطلبی است که ابن مشهدی در کتاب خودش نقل می کند.

ابن مشهدی در کتاب مزار خود چنین می گوید:

محمد بن علی بن ابی قرّه گفت: از کتاب مرحوم محمد بن الحسین بن سفیان بن البرزوفری، دعای ندبه را نقل کرده است و گفته است که این دعا، دعایی است برای حضرت صاحب الزمان و مستحب است آن را در عیدهای چهارگانه، روز جمعه، عید قربان، عید فطر و عید غدیر بخوانند.

اما به راستی ابن مشهدی کیست؟

نام اصلی او چنین است: «محمد بن جعفر بن علی بن جعفر المشهدی».

از او به «حائری» هم یاد شده است. او کسی است که از شاذان بن جبرئیل قمی روایت نقل کرده است، و شاذان بن جبرئیل هم با دو واسطه از شیخ مفید روایت نقل می کند.

در واقع، طبقه ابن مشهدی، سه طبقه بعد از شیخ مفید است.

شیخ مفید در سال 413 هجری قمری وفات کرده است، می توان احتمال داد که ابن مشهدی در نیمه اول قرن ششم می زیسته است.

مرحوم شیخ حرّ عاملی در کتاب أمل الأمل ج 2 ص 252 درباره ابن مشهدی چنین می گوید:

الشیخ محمد بن جعفر المشهدی کان فاضلاً محدثاً صدوقاً

شیخ محمد بن جعفر مشهدی، شخصی فاضل و اهل حدیث و راستگو بود.

با توجه به این سخن، هیچ شکی در وثاقت و عظمت ابن مشهدی باقی نمی ماند.

* ضمیمه سوم

ابن مشهدی قبل از این که دعای ندبه را ذکر کند چنین می گوید:

قال محمد بن ابی قرّه: نقلت من کتاب ابی جعفر محمد بن الحسین بن سفیان البرزوفری....

ص: 154

ابن مشهدی نام دو شخصیت را ذکر می کند که ما در اینجا درباره آنها سخن می گوئیم:

**** شخصیت اول: محمد بن علی بن ابی قره**

او یکی از علمای شیعه است که هم حدیث نقل می کرده است و هم نوشته های زیادی داشته است.

اسم کامل او این چنین است: «محمد بن علی بن یعقوب بن إسحاق بن ابی قره، أبو الفرج القنائی الکاتب».

نجاشی که بزرگ ترین علمای رجال است و سخن او برای همه، حجّت است، درباره او چنین می گوید:

کان ثقه و سماع کثیرا و کتب کثیرا...

او مورد اعتماد بود و احادیث زیادی شنید و کتاب های زیادی را نوشت...

نجاشی از جمله کتاب های ابن ابی قره را کتاب «عمل یوم الجمعة» می داند، ابن ابی قره در این کتاب، اعمال روز جمعه را ذکر کرده بوده است، ظاهراً او دعای ندبه را در این کتاب خود آورده بوده است. نکته مهم این است که نجاشی همه کتاب های ابن ابی قره را از او اجازه می گیرد تا آن را نقل کند. این سخن نجاشی است: «أخبرنی و أجازنی جمیع کتبه». این نکته بسیار مهمی است و نشان می هد که نجاشی که متخصص علم رجال است همه کتب او را از خود او اجازه گرفته است. دعای ندبه در کتاب چنین شخصیتی ذکر شده است.

من بر این باورم که ابن مشهدی کتاب «عمل یوم جمعه» را داشته است و از روی آن دعای ندبه را نوشته است و در کتاب خود آورده است.

**** شخصیت دوم: محمد بن حسین بن سفیان بزوفری**

ما از او در اینجا با عنوان «بزوفری» یاد می کنیم. بزوفری از شاگردان احمد بن

ادریس بوده است و بعضی از کتب او را نقل کرده است.

از طرف دیگر، شیخ مفید که از بزرگ ترین علمای شیعه بوده است از بزوفری روایت کرده است. پس می توان گفت که او استاد شیخ مفید بوده است.

در کتاب های علم رجال به وثاقت بزوفری، تصریح نشده است. شیخ مفید روایات زیادی از او نقل کرده است و در آن روایات برای او رحمت خدا را طلب نموده است. این می تواند شاهی بر اعتماد شیخ مفید بر او باشد.

اگر شخصی از مشاهیر باشد و روایات فراوانی را هم نقل کرده باشد و از طرفی هم تضعیفی درباره او بیان نشده باشد، این می تواند شاهی باشد که می توان به روایت او اعتماد کرد.

از طرف دیگر ما می توانیم این سند را یک سند قوی بدانیم، حدیث قوی به حدیثی می گویند که راویان آن شیعه و از امامیه باشند، اما هیچ مدح و ذمی درباره آن ها ذکر نشده باشد. (مراجعه کنید: المهذب البارع ج 1 ص 66، مدارک الاحکام ج 8 ص 479، ذکری الشیعه ج 1 ص 48).

* ضمیمه چهارم

ابن ابی قُرّه چنین می گوید:

نقلت من کتاب محمد بن الحسین بن سفیان البزوفری دعاء الندبه.

من دعای ندبه را از کتاب بزوفری نقل می کنم.

این نشان می دهد که بزوفری، مؤلف بوده است و کتابی داشته است و دعای ندبه را در آن نوشته بوده است.

ابن ابی قُرّه مطلب مهم دیگری را هم ذکر می کند، به ادامه سخن او توجه کنید:

و ذکر انه الدعاء لصاحب الزمان صلوات الله عليه و يستحب أن يدعا به في الاعیاد الاربعه.

و بزوفری ذکر کرده است که این دعا، دعا برای صاحب الزمان صلوات الله علیه

ص: 156

می باشد و مستحب است در چهار عید خوانده شود.

در اینجا یک عبارت بسیار کلیدی و مهم وجود دارد:

الله الدعاء لصاحب الزمان»

این دعا، دعا برای صاحب الزمان است.»

برای تفسیر این جمله دو دیدگاه وجود دارد:

دیدگاه اول می گوید که منظور بزوفری از این سخن این است: این دعا را حضرت مهدی علیه السلام بیان کرده اند تا شیعیان آن را بخوانند، به عبارت دیگر این دعا از طرف امام معصوم است.

دیدگاه دوم می گوید: «این دعایی است که برای صاحب الزمان خوانده می شود». طبق این دیدگاه، دیگر این دعا از طرف معصوم نیست، بلکه برای معصوم خوانده می شود. این دیدگاه می گوید علمای شیعه این دعا را انشاء کرده اند تا شیعیان آن را بخوانند و این گونه با امام زمان خود ارتباط بگیرند.

اکنون وقت آن است تا حق را در این باره بیان کنم:

شیخ مفید در سال 336 در بغداد متولد شده است، بزوفری، استاد شیخ مفید بوده است و طبیعی است که تولد او باید زودتر از شیخ مفید باشد. پایان عصر غیبت صغری سال 329 می باشد. با توجه به این نکته می توان گفت که بزوفری در عصر غیبت صغری زندگی می کرده است. نائب سوم تا سال 326 و نائب چهارم تا سال 329 زنده بودند.

و نائب سوم یا چهارم این دعا را از ناحیه مقدّس امام زمان علیه السلام گرفته بوده است و شیعیان در آن زمان، این دعا را می خواندند، بزوفری با نائب سوم یا چهارم امام زمان علیه السلام (حسین بن روح نوبختی یا علی بن محمد سمری) ارتباط داشته است و این دعا را در کتاب خودش نقل کرده است.

بزوفری در ادامه سخن خود چنین می گوید:

ويستحبّ أن يدعى به في الأعياد الأربعة.

مستحب است این دعا در اعیاد چهارگانه (فطر، قربان، غدیر و روز جمعه) خوانده شود.

گفتیم که بزوفری استاد شیخ مفید بوده است و شیخ مفید با احترام از او یاد می کند، او از علمای شیعه بوده است، کسی که با سبک و شیوه علمای قدیم آشنایی داشته باشد به نکته مهمی می رسد. گفتیم که دیدگاه دوم می گوید این دعا را علمای شیعه، انشاء کرده اند، خیلی بعید است که علمای شیعه، برای دعایی که خودشان انشا کرده اند، تعبیر «یستحب: مستحب است» را به کار ببرند.

ظاهر این کلمه «ویستحب» این را می رساند که این دعا از طرف امام زمان علیه السلام

صادر شده باشد و از طریق نائب سوم یا چهارم به دست مردم رسیده باشد.

رسم علما چنین بوده است که هر گاه دعا یا زیارتی را خود انشا می کردند این نکته را حتماً تذکر می دادند تا امر بر دیگران مشتبه نشود، برای نمونه این چند مورد را ذکر می کنم:

* اول:

شیخ صدوق در همان قرن چهارم که بزوفری زندگی می کرده است، می زیسته است، وفات شیخ صدوق سال 381 هجری بوده است. شیخ صدوق در کتاب «من لایحضره الفقیه» جلد دوم ص 574572 زیارتی را برای فاطمه علیهاالسلام که از انشاهای خود اوست نقل کرده است. او بعد از نقل آن زیارت چنین می گوید:

من آن را در سفر حج در مدینه در کنار قبر فاطمه علیهاالسلام قرائت کردم. ولی آن را به این صورت در اخبار نیافتم.

* دوم:

سیدبن طاووس که در سال 664 هجری فوت کرده است در کتاب «الاقبال» صفحه 115 می گوید:

این فصل درباره دعاهایی است که آن را انشا کردیم، این دعاها را هنگام تناول طعام می خوانیم.

ص: 158

دعایی را که هنگام رؤیت هلال ماه شوال گفته می شود در ضمن دعایی که انشا کردیم آوردیم

این عبارت ها نشان می دهد که شیوه و روش علمای شیعه چنین بوده است که اگر دعایی را خودشان انشاء می کردند، حتماً به آن تصریح می کردند.

وقتی همه شواهد را بررسی می کنیم به این نکته می رسیم که این دعا نزد شیعیان در عصر غیبت صغری بسیار مشهور بوده است و برای همین است که بزوفری نیازی ندیده است که سندی برای آن ذکر کند.

این دعا از طرف نائب سوم یا چهارم به شیعیان رسیده بوده است و تلاش بر آن بوده است تا به عنوان یک «اعتقاد نامه» در میان مردم جای باز کند تا شیعیان برای آغاز روزگار غیبت کبری آماده شوند و این دعا جایگاه و وظیفه کنونی مؤمنان را روشن کند، همچنین نسبت به آینده نجات بخش نوید دهد.

با توجه به این نکاتی که گفته شد مشخص می شود که حق با دیدگاه اول می باشد و این دعا از طرف نائب سوم یا چهارم حضرت مهدی علیه السلام بیان شده است. روشن است که نائب سوم یا چهارم با حضرت مهدی علیه السلام ارتباط داشته است و این دعا را از ایشان گرفته است. شواهد نشان می دهد که این دعا در آن روزگار بسیار مشهور بوده است.

* ضمیمه پنجم

در این دعا چنین می خوانیم:

«وَسَخَّرْتَ لَهُ الْبُرَاقَ، وَعَرَجْتَ بِهِ إِلَى سَمَاوَاتِكَ».

«و تو براق را برای محمّد صلی الله علیه و آله فرستادی و او را به آسمان ها بردی».

به جمله «عرجت به» توجّه کنید: در بعضی از نسخه ها به جای «به» واژه «بروحه» آمده است و بر این اساس معنای این قسمت متفاوت می شود.

اگر «به» را اصل قرار بدهیم استفاده می شود که معراج پیامبر، جسمانی بوده است، اما اگر «بروحه» را اصل قرار بدهیم گویا این مطلب استفاده می شود که معراج پیامبر، جسمانی نبوده است و روح پیامبر به آسمان ها و ملکوت سفر کرده است.

نکته مهم این است که در المزار الکبیر ج 1 ص 295 (ابن مشهدی) که اساسی ترین مدرک دعای ندبه می باشد و در قرن ششم نوشته شده است واژه «به» آورده شده است. در بعضی از نسخه های اقبال الاعمال و جمال الاسبوع واژه «بروحه» به جای «به» ذکر شده است. این دو کتاب از سیدبن طاووس می باشند که در قرن هفتم زندگی می کرده است.

ما بر این باور هستیم که نسخه ای که واژه «به» را دارد، صحیح می باشد. اگر به عبارت قبل دعا دقت کنیم متوجّه می شویم که واژه «به» صحیح است، زیرا تصریح شده است که عروج پیامبر به معراج با براق بوده است. در شب معراج، برای چه خدا، براق را برای پیامبر آورد؟ روح برای سیر و سفر نیاز به براق ندارد. معلوم می شود که این معراج، جسمانی بوده است.

*ضمیمه ششم

این مطلب را در متن کتاب ذکر کرده ام ولی به خاطر اهمیّت ویژه ای که این مطلب دارد، آن را عیناً در اینجا تکرار می کنم.

ص: 160

در صورتی که این مطلب را که در فصل هفتم آمده است به خاطر دارید، دیگر لازم نیست این مطلب را مطالعه کنید:

در این دعا چنین می خوانیم: «بَلْ أَيْ أَرْضٍ تُقَلِّكَ أَوْ ثَرَى أَوْ رِضْوَى أَوْ غَيْرَهَا مِنْ ذِي طُوى».

«آقای من! کاش می دانستم که کجایی؟ کاش می دانستم در کدامین سرزمین یا منطقه اقامت داری؟ آیا کوه «رضوی» هستی یا جای دیگر یا در «ذی طوی»؟».

رضوی، نام کوهی است در منطقه «ینبع». این منطقه تا شهر مدینه تقریباً 250 کیلومتر فاصله دارد و بر حاشیه دریای سرخ واقع شده است.

بعد از شهادت امام حسین علیه السلام، گروهی که «محمدبن حنفیه» را به عنوان امام چهارم قبول کردند، (محمدبن حنفیه یکی از فرزندان علی علیه السلام بود، ولی چون نام مادرش، حنفیه بود به این نام مشهور شد). آنان بر این باور غلط بودند که او همان مهدی موعود است و در کوه رضوی مخفی شده است و سرانجام ظهور خواهد کرد. به کسانی که این باور غلط را داشتند «کیساتیه» می گویند.

در دعای ندبه از کوه «رضوی» نام برده شده است و برای همین برای عدّه ای سوّل پیش آمده است که چرا در این دعا نام کوهی را به زبان می آوریم که به باور غلط کیساتیه اشاره دارد.

نکته مهم این است: کیساتیه به کوه رضوی اعتقاد داشتند، ولی امام صادق علیه السلام از

آن کوه نام برده است. وقتی آن حضرت از کنار آن کوه عبور کرد چنین گفت: «این کوه ما را دوست دارد»، سپس به این مطلب اشاره کرد که این کوه، پناه خوبی برای مهدی علیه السلام خواهد بود. (1)

وقتی امام صادق علیه السلام از این کوه سخن گفته است، معلوم می شود که قداست این

ص: 161

1- . هذا الجبل هذا جبل يدعى رِضْوَى من جبال فارس أحببنا فنقله الله إلينا أما إن فيه كل شجرة مطعم و نغم أمان للخائف... الغيبة للطوسي ص 163، بحار الانوار ج 52 ص 3 15.

کوه نزد ما شیعیان، ربطی به اعتقاد کیسائیه ندارد.

این مثال قدری بیشتر مطلب را روشن می کند: ما به کعبه اعتقاد داریم و دور آن طواف می کنیم. قبل از اسلام، بت پرستان نیز به قداست کعبه باور داشتند. قداست کعبه نزد ما، هیچ ارتباطی با بت پرستان ندارد، هیچ مسلمانی به خاطر این که کعبه نزد بت پرستان قداست داشته است در قداست کعبه شک نمی کند.

قداست کوه رضوی، هیچ ارتباطی با کیسائیه ندارد، ما کیسائیه را مذهبی باطل می دانیم. قداست این کوه از سخن امام صادق علیه السلام استفاد می شود.

اکنون کتاب را با آرزوی ظهور آقا و مولای خویش به پایان می برم و با سودای دل چنین می گویم: اللَّهُمَّ عَجِّلْ لَوْلِيكَ الْفَرَجَ.

ارتباط با نویسنده و ارسال نظر: پیامک به شماره 3000 4 5 6 9

همراه نویسنده 0913 261 94 33 سایت نویسنده: www.Nabnak.ir

ص: 162

تصویر

□

ص: 164

- 1 . الاحتجاج على أهل اللجاج ، أبو منصور أحمد بن علي الطبرسي (ت 620 هـ) تحقيق: إبراهيم البهادري ومحمد هادي به، طهران : دار الأسوه، الطبعة الأولى ، 1413 هـ .
- 2 . الإرشاد، الشيخ المفيد، (413ق)، تحقيق مؤسس آل البيت لتحقيق التراث، الطبعة الثانية، دار المفيد للطباعة والنشر والتوزيع.
- 3 . أعيان الشيعة ، محسن بن عبد الكريم الأمين الحسيني العاملي الشقراي (ت 1371 هـ) ، إعداد : السيّد حسن الأمين ، بيروت : دارالتعارف ، الطبعة الخامسة، 1403 هـ .
- 4 . إقبال الأعمال، السيّد رضی الدين علي بن موسى المعروف بابن طاووس، (ت 664 هـ)، تحقيق: جواد القيومي الإصفهاني، قم : مكتب الإعلام الإسلامي،
الطبعة الأولى.
- 5 . الإقبال بالأعمال الحسنه فيما يعمل مرّه في السنه ، أبو القاسم علي بن موسى الحلّي الحسنی المعروف بابن طاووس (ت 664 هـ) ، تحقيق: جواد القيومي ، قم : مكتب الإعلام الإسلامي ، الطبعة الأولى ، 1414 هـ .
- 6 . الأمالي، الشيخ الصدوق 381، الطبعة الأولى، 1417 ق، مؤسس البعثة، قم.
- 7 . الأمالي، الشيخ المفيد (413ق)، الطبعة الثانية 1414، دار المفيد للطباعة والنشر والتوزيع، بيروت.
- 8 . الأمالي، أبو جعفر محمد بن الحسن المعروف بالشيخ الطوسي (ت 460 هـ) ، تحقيق : مؤسس البعثة ، قم : دار الثقافة ، الطبعة الأولى ، 1414 هـ .
- 9 . بحار الأنوار الجامعه لدرر أخبار الأئمّه الأطهار ، محمد بن محمد تقى المجلسى (ت 1110 هـ) ، طهران : دار الكتب الإسلاميه ، الطبعة الأولى ، 1386 هـ .
- 10 . البدايه والنهايه، ابن كثير، (774ق)، تحقيق: عليّ شيرى، الطبعة الأولى، 1408 ق، دار إحياء التراث العربى، بيروت.
- 11 . بشاره المصطفى لشيعة المرتضى ، أبو جعفر محمد بن محمد بن عليّ الطبرى (ت 525 هـ) ، النجف الأشرف : المطبعة الحيدريّه ، الطبعة الثانية ، 1383 هـ .
- 12 . بصائر الدرجات ، أبو جعفر محمد بن الحسن الصفّار القمّي المعروف بابن فروخ (ت 290 هـ) ، قم : مكتبة آية الله المرعشى ، الطبعة الأولى ، 1404 هـ .
- 13 . تاج العروس، الزبيدي، (1205ق)، تحقيق عليّ شيرى، دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع، بيروت.
- 14 . تاريخ ابن خلدون، ابن خلدون، (808ق)، الطبعة الرابعة، دار إحياء التراث العربى، بيروت.

15 . تاريخ الإسلام ووفيات المشاهير والأعلام ، محمد بن أحمد الذهبي (ت 748 هـ) ، تحقيق : عمر عبد السلام تدمري ، بيروت : دار الكتاب العربي ، الطبعة الأولى ، 1409 هـ .

ص: 177

- 16 . تاريخ بغداد، الخطيب البغدادي، (463ق)، تحقيق مصطفى عبد القادر عطاء، الطبعة الأولى، دار الكتب العلمية، بيروت.
- 17 . تاريخ مدينة دمشق، ابن عساكر، (571ق)، تحقيق: علي شيري، 1415، دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع، بيروت.
- 18 . التحصين، السيّد ابن طاووس، (664ق)، الطبعة الأولى، مؤسسه دار الكتاب للطباعة النشر، قم.
- 19 . تحف العقول، ابن شعبه الحراني، (القرن الرابع) تحقيق: علي أكبر الغفاري، الطبعة الثانية، 1404 ق، مؤسسه النشر الإسلامى التابعه لجماعه المدرّسين، قم.
- 20 . تذكره الحفاظ، الذهبي، (748)، دار إحياء التراث العربي، بيروت.
- 21 . تفسير ابن كثير، ابن كثير، (774ق)، تحقيق: يوسف عبد الرحمن المرعشلي، دار المعرفه للطباعة والنشر والتوزيع، بيروت،
- 22 . تفسير البرهان (البرهان في تفسير القرآن)، هاشم بن سليمان البحراني (ت 1107 هـ) ، تحقيق: الموسوى الزندى ، قم : مؤسسه مطبوعات إسماعيليان ، الطبعة الثانية، 1334 هـ .
- 23 . تفسير البغوى (معالم التنزيل) ، أبو محمّد الحسين بن مسعود الفراء البغوى (ت 516 هـ) ، بيروت : دار المعرفه .
- 24 . تفسير الثعلبي ، الثعلبي، (ت 427 هـ)، تحقيق: أبو محمّد بن عاشور، بيروت : دار إحياء التراث العربي، الطبعة الأولى، 1422 هـ .
- 25 . تفسير الثعلبي، الثعلبي، (427ق)، تحقيق أبي محمّد بن عاشور، الطبعة الأولى، 1422 ق، دار إحياء التراث العربي، بيروت
- 26 . التفسير الصافي، الفيض الكاشاني، (1091ق)، الطبعة الثانية، 1416 ق، مؤسسه الهادي، قم.
- 27 . تفسير العياشي، أبو النضر محمّد بن مسعود السلمى السمرقندي المعروف بالعياشي (ت 320 هـ) ، تحقيق : السيّد هاشم الرسولى المحلّاتي ، طهران : المكتبة العلميه ، الطبعة الأولى ، 1380 هـ .
- 28 . تفسير القرطبي (الجامع لأحكام القرآن) ، أبو عبد الله محمّد بن أحمد الأنصاري القرطبي (ت 671 هـ) ، تحقيق : محمّد عبد الرحمن المرعشلي ، بيروت : دار إحياء التراث العربي ، الطبعة الثانية، 1405 هـ .
- 29 . تفسير القمّي، علي بن إبراهيم القمّي، (ت 329 هـ) ، تحقيق: السيّد طيّب الموسوى الجزائري، قم : منشورات مكتبة الهدى، الطبعة الثالثة، 1404 هـ .
- 30 . تفسير فرات الكوفي ، أبو القاسم فرات بن إبراهيم بن فرات الكوفي (ق 4 هـ) ، تحقيق : محمّد كاظم المحمودى ، طهران : وزاره الثقافه والإرشاد الإسلامى ، الطبعة الأولى ، 1410 هـ .
- 31 . تفسير مجمع البيان، الشيخ الطبرسي (548) الطبعة الأولى، 1415 ق، مؤسسه الأعلمي، بيروت لبنان.

- 32 . تفسير نور الثقلين، الشيخ الحويزي، (1112 ق)، تصحيح وتعليق: السيّد هاشم الرسولي المحلاتي، الطبعة الرابعة، 1370 ش، مؤسسه إسماعيليان للطباعة والنشر والتوزيع، قمّ.
- 33 . التوحيد، أبو جعفر محمّد بن علي بن الحسين بن بابويه القميّ المعروف بالشيخ الصدوق (ت 381 هـ)، تحقيق: هاشم الحسيني الطهراني، قمّ: مؤسسه النشر الإسلامي، الطبعة الأولى، 1398 هـ .
- 34 . تهذيب الأحكام، الشيخ الطوسي، (460 ق)، تحقيق وتعليق: السيّد حسن الموسوي، الطبعة الثالثة، 1364 ش، دار الكتب الإسلامية، طهران.
- 35 . تهذيب الكمال، أبي الحجّاج يوسف المزّي، (724 ق9)، تحقيق: بشّار عوّاد معروف، الطبعة الرابعة، 1406 ق، مؤسسه الرساله، بيروت.
- 36 . جامع أحاديث الشيعة، السيّد البروجردي (ت 1383 هـ)، قمّ: المطبعة العلميه .
- 37 . الجامع الصغير، جلال الدين السيوطي، (911 ق)، الطبعة الأولى، 1401 ق، دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع، بيروت.
- 38 . الجواهر السننيه في الأحاديث القدسيه، محمّد بن الحسن بن علي بن الحسين الحرّ العاملي (ت 1104 هـ)، قمّ: مكتبه المفيد.
- 39 . الخرائج والجرائح، أبو الحسين سعيد بن عبد الله الراوندي المعروف بقطب الدين الراوندي (ت 573 هـ)، تحقيق: مؤسسه الإمام المهدي عج، قمّ: مؤسسه الإمام المهدي عج، الطبعة الأولى، 1409 هـ .
- 40 . الخرائج والجرائح، قطب الدين الراوندي، (573 ق) بإشراف السيّد محمّد باقر الموحد الأبطحي، الطبعة الأولى، 1409 ق، مؤسسه الإمام المهدي، قمّ.
- 41 . خصائص الإمام أمير المؤمنين، أبو عبد الرحمن أحمد بن شعيب النسائي (ت 303 هـ)، تحقيق: محمّد باقر المحمودي، الطبعة الأولى، 1403 هـ .
- 42 . الخصال، الشيخ الصدوق، (381 ق)، تصحيح وتعليق: علي أكبر الغفاري، منشورات جماعه المدرّسين في الحوزه العلميه، قمّ.

43. الدرّ المنثور، جلال الدين السيوطي، (911ق)، دار المعرفة للطباعة والنشر، بيروت.

44. دعائم الإسلام وذكر الحلال والحرام والقضايا والأحكام، أبو حنيفة النعمان بن محمد بن منصور بن أحمد بن حيون التميمي المغربي (ت 363 هـ)، تحقيق: آصف بن علي أصغر فيضي، قم: مؤسسه آل البيت، بالأوفسيت عن طبعه دار المعارف في القاهرة، 1383 هـ.

45. دلائل الإمامه، محمد بن جرير الطبري، (القرن الرابع)، الطبعة الأولى، 1412 ق، مركز الطباعة والنشر في مؤسسه البعثه، قم

46. ذخائر العقبي في مناقب ذوى القربى، أبو العباس أحمد بن عبد الله الطبري (ت 693 هـ)، بيروت: دار المعرفة.

47. رجال النجاشي (فهرست أسماء مصنفى الشيعة)، أبو العباس أحمد بن علي النجاشي (ت 450 هـ)، قم: مؤسسه النشر الإسلامى التابعه لجماعه المدرّسين،

الطبعة الخامسة، 1416 هـ.

48. روح المعاني في تفسير القرآن (تفسير الأوسى)، محمود بن عبد الله الأوسى (ت 1270 هـ)، بيروت: دار إحياء التراث العربى.

49. روضه الطالبين، محيى الدين النووى دمشقى (ت 676 هـ)، تحقيق: عادل أحمد عبد الموجود وعلى محمد معوض، بيروت: دار الكتب العلميه.

50. سعد السعود، أبو القاسم عليّ بن موسى الحلّي المعروف بابن طاووس (ت 664 هـ)، قم: مكتبه الرضى، الطبعة الأولى، 1363 هـ. ش.

51. سنن ابن ماجه، أبو عبدالله محمد بن يزيد بن ماجه القزوينى (ت 275 هـ)، تحقيق: محمد فؤد عبد الباقي، بيروت: دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع.

52. السنن الكبرى، أبو بكر أحمد بن الحسين بن علي البيهقى (ت 458 هـ)، بيروت: دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع.

53. السنن الكبرى، أبو عبد الرحمن بن شعيب النسائى (ت 303 هـ)، بيروت: دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع، الطبعة الأولى، 1348 هـ.

54. سير أعلام النبلاء، الذهبي، (748ق)، الطبعة التاسعه، 1412 ق، مؤسسه الرساله، بيروت.

55. شرح الأخبار، القاضى النعمان المغربى، (363ق)، تحقيق: محمد الجلالى، الطبعة الثانيه، 1414 ق، مؤسسه النشر الإسلامى التابعه لجامعه المدرّسين، قم.

56. شرح نهج البلاغه، ابن أبى الحديد، (656ق)، تحقيق: محمد أبو الفضل إبراهيم، مؤسسه مطبوعاتى إسماعيليان، قم بالأوفسيت عن طبعه دار إحياء الكتب

العربيه.

- 57 . شواهد التنزيل لقواعد التفضيل ، أبو القاسم عبيدالله بن عبد الله النيسابوري المعروف بالحاكم الحسكاني (ق 5 هـ) ، تحقيق : محمد باقر المحمودي ، طهران : مؤسسه الطبع والنشر التابعه لوزاره الثقافه والإرشاد الإسلامی ، الطبعه الأولى 1411 هـ .
- 58 . صحيح مسلم ، أبو الحسين مسلم بن الحجاج القشيري النيسابوري (ت 261 هـ) ، بيروت : دار الفكر ، طبعه مصححه ومقابله على عدّه مخطوطات ونسخ معتمده .
- 59 . الطرائف في معرفه مذاهب الطوائف ، أبو القاسم رضی الدين علی بن موسى بن طاووس الحسني (ت 664 هـ) ، مطبعه الخيام قم ، الطبعه الأولى ، 1400 هـ .
- 60 . علل الشرائع ، أبو جعفر محمد بن علي بن الحسين بن بابويه القمي المعروف بالشيخ الصدوق (ت 381 هـ) ، تقديم : السيد محمد صادق بحر العلوم ، 1385 هـ ، النجف الأشرف : منشورات المكتبه الحيدريه .
- 61 . عمدہ القاری، العيني، (855ق)، بيروت، دار إحياء التراث العربي.
- 62 . عيون أخبار الرضا(ع) ، أبو جعفر محمد بن علي بن الحسين بن بابويه القمي المعروف بالشيخ الصدوق (ت 381 هـ) ، تحقيق : الشيخ حسين الأعلمي ، 1404 هـ ، بيروت : مؤسسه الأعلمي للمطبوعات .
- 63 . الغارات، إبراهيم بن محمد الثقفي، (283ق)، تحقيق: سيد جلال الحسيني، مطبعه بهمن بالأوفسييت.
- 64 . غايه المرام، السيد هاشم البحراني، (1107ق)، تحقيق، السيد علي عاشور
- 65 . الغدير في الكتاب والسنة والأدب ، عبد الحسين أحمد الأميني (ت 1390 هـ) ، بيروت : دار الكتاب العربي ، الطبعه الثالثه ، 1387 هـ .
- 66 . الغيبه، الشيخ الطوسي، (460)، الطبعه الأولى، 1411 ق، مؤسسه المعارف الإسلاميه، قم.
- 67 . الغيبه، محمد بن إبراهيم النعماني، (380ق)، تحقيق: فارس حسن كريم، الطبعه الأولى، 1422 ق، أنوار الهدى.
- 68 . الفصول المهمه في معرفه أحوال الأنتمه ، علي بن محمد بن أحمد المالكي المكي المعروف بابن صباغ (ت 855 هـ) ، بيروت : مؤسسه الأعلمي .
- 69 . فضائل الصحابه ، أبو عبد الله أحمد بن محمد بن حنبل المعروف بالنسائي (ت 241 هـ) ، تحقيق : وصي الله بن محمد عباس ، جدّه : دار العلم ، الطبعه الأولى ،

70 . فوائد العراقيين، ابن عمرو النقاش، (414 ق)، تحقيق السيد إبراهيم، مكتبة القرآن، القاهرة.

71 . فيض القدير شرح الجامع الصغير، محمد عبد الرؤوف المناوي، تحقيق: أحمد عبد السلام، الطبعة الأولى، 1415 ق، دار الكتب العلمية، بيروت.

72 . قصص الأنبياء، أبو الحسين سعيد بن عبد الله الراوندي المعروف بقطب الدين الراوندي (ت 573 هـ)، تحقيق: غلام رضا عرفانيان، مشهد: الحضرة الرضويّة المقدّسه، الطبعة الأولى، 1409 هـ .

73 . الكافي، أبو جعفر ثقة الإسلام محمد بن يعقوب بن إسحاق الكليني الرازي (ت 329 هـ)، تحقيق: علي أكبر الغفاري، طهران: دار الكتب الإسلامية، الطبعة الثانية، 1389 هـ .

74 . الكامل، عبد الله بن عدي، (365 ق)، تحقيق: يحيى مختار غزاوي، الطبعة الثالثة، 1409 ق، دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع، بيروت.

75 . كتاب الفتن، نعيم بن حماد المروزي، (229 ق)، تحقيق: الدكتور سهيل زكار، 1414 ق، دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع، بيروت.

76 . كتاب من لا يحضره الفقيه، الشيخ الصدوق، (381 ق)، تصحيح وتعليق: علي أكبر الغفاري، الطبعة الثانية، مؤسسه النشر الإسلامي التابعه لجماعه المدرّسين، قم.

77 . كشف الخفاء، إسماعيل بن محمد العجلوني، (1162 ق)، الطبعة الثانية، 1408 ق، دار الكتب العلمية، بيروت.

78 . كشف الغمّة، ابن أبي الفتح الأربلي، (693 ق)، الطبعة الثانية، 1405 ق، دار الأضواء، بيروت.

79 . كشف الغمّة في معرفه الأئمّه، علي بن عيسى الأربلي (ت 687 هـ)، تصحيح: السيد هاشم الرسولي المحلاتي، بيروت: دارالكتاب الإسلامي، الطبعة الأولى، 1401 هـ .

80 . كمال الدين وتمام النعمه، الشيخ الصدوق، (381 ق)، تصحيح وتعليق: علي أكبر الغفاري، 1405 ق، مؤسسه النشر الإسلامي التابعه لجماعه المدرّسين، قم.

81 . كنز العمّال، المتقي الهندي، (975 ق)، ضبط وتفسير: الشيخ بكرى حيانى، تصحيح وفهرسه: الشيخ صفوه السقا، 1409 ق، مؤسسه الرساله، بيروت.

82 . لسان العرب، أبو الفضل جمال الدين محمد بن مكرم بن منظور المصري (ت 711 هـ)، بيروت: دار صادر، الطبعة الأولى، 1410 هـ .

- 83 . مجمع البيان فى تفسير القرآن ، أبو علىّ الفضل بن الحسن الطبرسىّ (ت 548 هـ) ، تحقيق : السيد هاشم الرسولىّ المحلاتىّ والسيد فضل الله اليزدىّ الطباطبائىّ ، بيروت : دار المعرفه ، الطبعة الثانية ، 1408 هـ .
- 84 . مجمع الزوائد، الهيئى، (807ق)، الطبعة الأولى، 1408ق، دار الكتب العلميه، بيروت.
- 85 . المحاسن ، أبو جعفر أحمد بن محمد بن خالد البرقى (ت 280 هـ) ، تحقيق : السيد مهدي الرجائى، قمّ : المجمع العالمى لأهل البيت ، الطبعة الأولى ، 1413 هـ .
- 86 . مختصر بصائر الدرجات، الحسن بن سليمان الحلّى، (القرن التاسع)، انتشارات الرسول المصطفى، قمّ بالأوفست عن طبعه منشورات المطبعة الحيدريه فى النجف الأشرف.
- 87 . المزار، محمد بن المشهدى، (610)، تحقيق: جواد القيومى، الطبعة الأولى، 1419ق، نشر القيوم، قمّ.
- 88 . مستدرک الوسائل، الميرزا النورى، (1320ق)، الطبعة الأولى، 1408ق، مؤسه آل البيت، قمّ.
- 89 . المستدرک علىّ الصحيحين ، أبو عبد الله محمد بن عبد الله الحاكم النيسابورى (ت 405 هـ)، تحقيق : مصطفى عبد القادر عطا ، بيروت : دار الكتب العلميه ، الطبعة الأولى ، 1411 هـ .
- 90 . المسترشد فى إمامه أمير المؤمنين علىّ
- بن أبى طالب(ع) ، أبو جعفر محمد بن جرير الطبرى الإمامى (ق 5 هـ) ، تحقيق : أحمد المحمودى ، طهران : مؤسسسه الثقافه الإسلاميه لكوشانبور ، الطبعة الأولى ، 1415 هـ .
- 91 . مسند أحمد، أحمد بن حنبل، (241ق)، دار صادر، بيروت، لبنان.
- 92 . معانى الأخبار ، أبو جعفر محمد بن على بن الحسين بن بابويه القمى المعروف بالشيخ الصدوق (ت 381 هـ) ، تحقيق : على أكبر الغفارى ، 1379 هـ ، قمّ : مؤسه النشر الإسلامى التابعه لجماعه المدرّسين ، الطبعة الأولى ، 1361 هـ .
- 93 . المعجم الكبير، الطبرانى، (360ق) تحقيق حمدى السلفى، دار إحياء التراث العربى، بيروت لبنان

- 94 . معجم رجال الحديث، أبو القاسم بن علي أكبر الخوئي (ت 1413 هـ)، الطبعة الخامسة، 1413 هـ، طبعه منقحه ومزيده .
- 95 . الملاحم والفتن، السيّد ابن طاووس، (664ق)، الطبعة الأولى، 1416 ق، مؤسسه صاحب الأمر.
- 96 . مناقب آل أبي طالب (مناقب ابن شهر آشوب) ، أبو جعفر رشيد الدين محمّد بن علي بن شهر آشوب المازندراني (ت 588 هـ) ، قم : المطبعة العلميّه .
- 97 . المناقب (المناقب للخوارزمي) ، للحافظ الموفّق بن أحمد البكري المكي الحنفي الخوارزمي (568 هـ) ، تحقيق : مالك المحمودي ، قم : مؤسسه النشر الإسلامي ، الطبعة الثانيه ، 1414 هـ .
- 98 . ميزان الاعتدال في نقد الرجال ، محمّد بن أحمد الذهبي (ت 748 هـ) ، تحقيق : علي محمّد البجاوي ، بيروت : دار الفكر .
- 99 . مؤتمر علماء بغداد ، بين السنّه والشيعة ، تحقيق السيّد مرتضى الرضوي ، القاهره : 1399 هـ .
- 100 . نهج الإيمان ، علي بن يوسف بن جبر (ق 7 هـ) ، تحقيق : السيّد أحمد الحسيني ، مشهد : مجتمع الإمام الهادي ، الطبعة الأولى ، 1418 هـ .
- 101 . نهج البلاغه ، ما اختاره أبو الحسن الشريف الرضي محمّد بن الحسين بن موسى الموسوي من كلام الإمام أميرالمؤمنين (ت 406 هـ) ، تحقيق : السيّد كاظم المحمّدي ومحمّد الدشتي ، قم : انتشارات الإمام علي ، الطبعة الثانيه ، 1369 هـ .
- 102 . وسائل الشيعة ، محمّد بن الحسن الحرّ العاملي (ت 1104 هـ) ، تحقيق : مؤسسه آل البيت ، قم : مؤسه آل البيت لإحياء التراث ، الطبعة الثانيه ، 1414 هـ .
- 103 . ينابيع المودّه لذوي القربى ، سليمان بن إبراهيم القندوزي الحنفي (ت 1294 هـ) ، تحقيق : علي جمال أشرف الحسيني ، طهران : دارالأسوه ، الطبعة الأولى ، 1416 هـ .

سوالات مسابقه کتاب خوانی

1. خدا از دوستانش (پیامبران و جانشینان آنها) چه عهد و پیمانی گرفت؟

الف . ترک گناه

ب . زهد در دنیا

ج . تلاش برای هدایت مردم

2. کدام آیه از ما می خواهد نزد خدا وسیله قرار بدهیم و سپس او را بخوانیم؟

الف . آیه 35 سوره مائده

ب . آیه 33 سوره احزاب

ج . آیه 55 سوره مائده

3. در همه مدت پیامبری نوح علیه السلام، چند نفر به او ایمان آورده بودند؟

الف . کمتر از هفتاد نفر

ب . کمتر از صد نفر

ج . کمتر از هشتاد نفر

4. مقام امامت، آخرین سیر تکاملی چه کسی بود؟

الف . موسی علیه السلام

ب . ابراهیم علیه السلام

ج . عیسی علیه السلام

5. هدف خدا از فرستادن پیامبران فراهم کردن چه چیزی بود؟

الف . زمینه هدایت

ب . هدایت همه انسان ها

ج . از بین رفتن ظالمان

6. پیامبر اسلام در شب معراج، چگونه به این سفر آسمانی رفت؟

الف . در خواب

ب . در بیداری و با بُراق

ج . روح پیامبر به معراج رفت.

7. نام دو نهری که پیامبر در آسمان هفتم دید، چه بود؟

الف . کوثر، تسنیم

ب . کوثر، رحمت

ج . رحمت، تسنیم

8. اولین پیامبری که کعبه را طواف کرده است، چه کسی است؟

الف . آدم علیه السلام

ب . اسماعیل علیه السلام

ج . ابراهیم علیه السلام

9. عصمت اهل بیت علیهم السلام از کدام آیه فهمیده می شود؟

الف . آیه 33 سوره احزاب

ب . آیه 5 سوره نجم

ج . آیه 23 سوره شورا

10. اولین سوال پیامبر از مردم در روز غدیر خُمّ چه بود؟

الف . من چگونه پیامبری برای شما بودم؟

ب . چه کسی بر شما ولایت دارد؟

ج . آیا به خدا ایمان دارید؟

11. منظور پیامبر از این سخن چیست: «(من و علی از یک درخت هستیم)».

الف . محبت او به علی علیه السلام

ب . اشاره به دانش علی علیه السلام

ج . یگانگی او با علی علیه السلام

12 . پیامبر این سخن را چه زمانی گفت: «مقام علی نزد من، مانند مقام هارون است نزد موسی».

الف . جنگ بدر

ب . جنگ تبوک

ج . فتح مکه

ص: 183

13 . چه کسی به عباس، عموی پیامبر خیر داد که باید در خانه خود به سمت مسجد را ببندد؟

الف . علی علیه السلام

ب . معاذ

ج . بلال

14 . چه کسی از پیامبر سوال کرد که جانشین تو، کیست؟ و آیه 55 سوره مائده نازل شد؟

الف . عبدالله بن سلام

ب . سلمان فارسی

ج . ابوذر

15 . نام جنگ هایی که در دعای ندبه آمده است، چیست؟

الف . بدر، احد، خیبر

ب . بدر، خیبر، حنین

ج . حنین، بدر، احزاب

16 . در دعای ندبه، اولین بار از حضرت مهدی علیه السلام با چه عنوانی ذکر می شود؟

الف . بقیه الله

ب . سبب اتصال زمین و آسمان

ج . نابودکننده ستمگران

17 . خدا برای مهدی علیه السلام پرچمی می فرستد. همراه آن، چند دسته فرشته برای یاری می آیند؟

الف . هفت دسته

ب . چهل دسته

ج . پنج دسته

18 . در دعای ندبه، چند بار با عبارت های مختلف «ای مهدی! کجایی؟» را تکرار می کنیم؟

الف . 39 بار

ب . 40 بار

ج . 29 بار

19 . «رضوی» نام کوهی است. این کوه در کجا واقع شده است؟

الف . شهر مکه

ب . شهر مدینه

ج . منطقه ینبع

20 . کدام پیامبر در هنگام ظهور، پشت سر حضرت مهدی علیه السلام نماز می خواند؟

الف . ابراهیم علیه السلام

ب . عیسی علیه السلام

ج . موسی علیه السلام

پاسخنامه سوالات کتاب

هرگز فراموش نمی شوی!

																		الف
																		ب
																		ج

نام.....

نام خانوادگی.....

نام پدر.....

سال تولد.....

شماره شناسنامه.....

تلفن.....

ص: 184

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می دانند و کسانی که نمی دانند یکسانند؟

سوره زمر / 9

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

